

مَاثر نظامی

پرکامِیکا سیریز نمبر۔ ۲۱

جزل ایڈیٹر کنورسمیر لاتھر ڈائریکٹر، منسٹری آف کلچر گورنمنٹ آف انڈیا ماثر نظامی از لاله منسارام

> ایڈیٹر زرینہ پروین ڈائریکٹر

اے. پی اسٹیٹ آرکائیوز اینڈ ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، حیدرآباد



نیشنل مثن فارمینُسکر پیس دِیِّ کتاب گھر

ناشر میشنل مشن فارمینسکریش است

اا-مان سنگهروژ، ننی دبلی - ۱۰۰۰۱۱

فون : 23383894 فيل : 23073387

ای میل : director.namami@nic.in

ویب سائٹ: www.namami.org

١٩٩١ _ گلي خانخانان، جامع معجد، د بلي - ٢ • • • ١١

فون: 23252696

ای میل : dillikitabghar@gmail.com

تيت : 350 ₹

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

978-93-80829-33-3

اشاعت إوّل ١٠١٥ء

© نیشنل مشن فارمینسکریش 2015

مأثر نظامي

7, 9,

of test can't

Provided to be Specification of a provided party of a complete to

بسم الله الرحمن الرحيم رب يسيرتمم بالخير

صانعے گر کمال عرّ وجلال دَر شائیش زبان ناطِقہ لال آ آئکہ کنہ محقیقتش برتر از قیاس و گمان و وہم و خیال

جوابر محامد نذر مالک الملک که شابان ذوی الاقتدار رابکا برسر سلطنت و فرمال روائی نشانده وامرائے نامدار را بیابیه والائے امارت و مرتبہ عگیائے حشمت وشوکت رسانید۔

امّا بعد: امیدوارعنایات الهی دولت خواه دود مانِ آصفیایی بنده عقیدت سپاس منسارام بن بهوانی داس غازی الدین خانی نیره بالکشن عابدخانی بعرض مدّ عاو اظهار تمتا می پرداز د که تخیینًا تامدّ ت پنجاه سال درین سرکار دولت مدار روزگاریها گذرانیده خود بهم بذایته خدمت صدارت کل راانجام میداد ومصدر عاطفت و شفقت ارکان دربار بوده نیکو بندگی به با مراتب خیرخوایی نمایان بتقدیم رسانیده در حضور فیض شخود خورشید عالم ریاست نیّر اعظم سپر فراست و کیاست مرجع آفاق، خاص بنده قادر عکی الاطلاق جناب مستطاب نواب مغفرت مآب حضرت آصفیاه مرحوم مغفور باریاب مخفل قدس منزل بوده در اطاعت احکام و إنقیاد کلام بلاغت نظام بجان می کوشید و نوازش خاص وعنایت بالا خصاص بحال خود مشایده می کرد.

دراین ایا م فجسة آغاز فرخنده انجام که مندجاه واقبال وافسرو دولت بذاتِ

کثیر الا فاضات حضرت قدرِ قدرت سُلیمان شِکوه فریدون شوکت خاقانِ زمان ابنِ

غاقان نواب آصف جاه حال رونق تازه وزینت باندازه گرفت نیز بدستورخدمتِ

مرقومه الصّد رراسر براه نمو درایت رجحان وتفوق براقران می افراخت آخرفلک نیلگون

که حرکاتش بمیشه بوقلمون است ناسًازی وقت روبکار آورده اقامت خانه بهتر از دیدن

یگانه و بیگانه و انمود یا بدامن انزواکشیده خلوت را برجلوت مستحسن دانست چون خمیر مایی

انسان از صبح شعور تا آرام قبور انجمن دوست و مجمع پیند واقع شده درین تنهائی انسے

ورفیق که برائے گویائی درست دارد پیداشدن معلوم لهذا بمصد اق معنی این شعر:

شغلِ دیگر بهاز کتاب مخواه که نرنجد و جم نرنجا ند

مطالعه کتب تواری پیش گرفت الفت صفحه خوانی سر مایه دِل بستگی عنایت و محبت اوراق
گردانی ذخیره جمعیت وآسودگی دلی مرحمت ساخت ، درین سیرو دور مسوده چند
مضمن احوال بزرگان خاندان آصفیه و کیفیت گزشتگان این دود مان علیه از امیری
بنظر در آمد و محرک آن شده که مسودات خود را نیز محتوی برجمین سواخ و ذکر خیراست ،
و هر چداز زبان ارباب ثقاة صدارت و غیره قرین صدق دیدواز بان کرامت ترجمان خدیو گیهان چکوه شنیده خم آن ساخته موافق استعداد ناقص خود تر تیب د بدال حمد مد لله علی ذلک که مراد بحصول پیوست ، نقش مخطور شده بود درست نشست ،
دساله مختر در ۱۰۰۰ یک برارود و صد جمری مرتب و مجموعه جلاوت اثری با فضال الهی مشرف گردید به نامش در نامش در نامش در نامش در نامش در نار نظامی ، قرار دا دولب خود را باین بیت حضرت شخ علیه الرحمه

غرض نقش است کز مایا د ماند که جستی را نمی مینم بقائے مگرصاحبد لےروزی برحت کندورحق ایں مسکین دُعائے

دریں اثناء بعدامتدادانز واپنوز دہ سالگی محض بتائید سبحانی وتفصلات رحمانی صیت نوازش وقدر دانی محض یاد آوریهای این فانی نهاد خاکی بنیا دازپیش گاه خلافتِ عظمى حضرت مرشدِ زاده آفاق مهين بورخلافت رياست نواب والامرتبت فريدون حشمت اوالعزم شوکت وابهت با فرهنگ نواب عالیجاه بهادر اسد جنگ دام دولته بن <mark>خا قانِ زمان ابن حضرت غفران پناه عليه الرحمة والرضوان بگوش ارادتِ نيوش عقيدتِ</mark> مِمدوش رسيد ' چنانچة تخفه كه لائقِ ارسال مُضور فيضِ تنجور جناب شاهان وشنرا كان با خودنداشت لاجرم بمين رسالة اليف مخضر راكراسخقاق الحق للحق است ترسيل داشته تا دروقتِ فراغ آنرابشرف مطالعه عاليه مشرّ ف ومنورفر مايند_

حضرت نظام الملك آصفجاه غفران بناه عكوحسب ونسب اين برگزيده جناب كر ياى كالشمس في وَسط السَّماسِلسِلهُ نسب عالى شخ شهاب الدين سَهر وردى كمستغنى از حدتو صيف است مير سد وبصديقِ اكبرمنتهي ميشود - جد ما جدا وخواجه عابد ولدار شد عالم شيخ كهازاعاظم واكابرسمر قند بوداز بادشاه خطاب عالم العلماء يافتة درعلى آبادبه سركروبي سمرقندسکونت داشت _صاحب تصانیف عمره است _ در اواخرعهد شاه جهانی وارد هند شدہ اول مرتبہ بمنصب چہارصدی سرفرازی یافتہ۔ برکابِ ظفر انتساب موید بے ریب شاه اورنگ زیب بدکن آمده مصدر نیکوخدمتی باگشت و درحین توجه رایات فتح آیات عالمگیری از دکن باصلاح امور برجم خورده حضور در باغ فرمان برداری بر هانپور باضافه دوصدی و خطاب خانی کامرانی یافت -

در منزل دیبالپوراز اصل واضافه هزاری پانصد سوار ' و دَرسنه چهارم عالمگیری مطابق یکهزار و هفتاد و یک هجری جفویض خدمتِ صدارت گل از تغیر شخ بزرگ كهاورا كرس دريافت بودوالا پاييكرديد ' ودرسال هزار و هفتاد و دواز اصل از واضافه بمنصب سه هزار و یا نصدی دوصد سوار درجهٔ اعتبار یافت ' و درسال دہم مطابق ہزارو ہفتاد وہفت باضافہ ہزاری سه صدسوار وعنایت خِلعت وقیل بصوبداری اجمير مورد الطاف گشت ' و در سال جهار د جم بصوابداری ملتان از تغير مبارز خال محسود اقران شد ' ودرسال هزده عالمگیری موافق هزار و چشاد و پنج از ملتان تغیر شده به حضور رسید ' و در جمین سال بخسن اعمال سعادت رخصت حج یافته امیر کجّاج گر دید ' و درسنه يكهزار ونود غائبانه فليح خان شده " واسب باساز طلاحواله ميرشهاب الدين خلفِ ارشدگردید که در بندرسورت می خال بفرستد ' وبعد چندے إدراک سعادت ملازمت یافته همراه شا هزاده شاه عالم بنعا قب محمرا کبرمرخص گردید ٬ و بنابربعض وجوه كهب رخصت بادشاه زاده بحضور رسيد چهار ماه بار ملازمت نيافته 'شانز دېم جمادي الاوّل سنه مذكور كرّت ثاني قامت كامراني بخلعت سراسرعزت صدارت از انتقال رضوی خان آراست واز اصل واضافه پنجیز اری چهار ہزارسوار ذخیره افتخار اندوخت ودرسال يكهزار ونود و دوخلعتِ خاصه واسپ ونقًاره كوس دولت نواخته بهسياق دكن مامورشد ٬ ودر دورِسَال بست ونهم جلوس هزار دنو دوشش هجری سیز دهم ذی قعده <mark>صوبه</mark> داری ظفر آبادر بمرحمت زره وفیل خاصه بلند مرتبه گشت و درسنه ی ام موافق یکهزار و نود و بهفت بجری درمحاصره قلعه گولکنده گوله زنبورک بشانه دست راست آن راست تمام دل سرایا جگرسید باعتقاد بهمت و دست یاری شجاعت سوار بدری آ مدجملته الملک اسدخال حسب الحکم خدیوز مان بعیا دت رفت و آن وقت جراحان استخوان ریزه از شانه آن یگانه دست قدرت می چیدند برستیاری بهمت بچار بایش استقلال نشست به چین پُتیس گرم سخن بود و برست آید مهر چند جراحان دست آید مهر چند جراحان دستی رست آید مهر چند جراحان دستی کرم سخن بود و برست و یگر قهوه میخو ر د که بخیه دوز دستکار برست آید مهر چند جراحان دستی کرم بخیرا به مودند چون دست و در قضا بالا بود بعد سه روز دشگیر بخیرا جل گر دید

عجب سردار بادِل ودست وصاحب دستگاه باوقار سراسر همت عزت و شجاعت بود ' و در مکه معظمه زاد هما الله شرفاً فضلا و به شرفای آنجا خیرات و میراث بسیار نمود ' چنانچه میگویند در مکه معظمه نسلاً بعد نسلاً از ذکرِ خیر مذکوره برزبان باز ماند بای فضلا و شرفا الی الآن جاریست الموت حق درین ماده حضرت شیخ میفر مایند

تظم

برکهآید بجهان ابل فناخوامد بود آنکه پاینده و باقیست خداخوامد بود بساز توشه رفتن که بمر بال رفتند زسعدی ایس شخت یادگارخوامد بود پیر والا گو برمیر شهاب الدین پسر ارشد قلیح خال شهید والد ماجد این فخر دود مان بهند در سال دواز دبم عالمگیری مطابق سنه یکبر ار و بفتا در و نُهه بجری از سمر قند وارد بهندگر دید بمنصب سه صدی و بفتاد سوار پایهٔ اعتبار یافت وقت ملازمت با دشاه فلک اقتدار سیبر تخفه با گلهای میناکاری گذرانید ٔ گویند روز ک شیحان قلی خان والی توران بباغی رفته بود و میر شهاب الدین بوسیله خواجه یعقوب جوبیاری رخصت

مندوستان خواست فاتحه خوانده گفت: تو بهند وستان میروی! شخص عمده خواهی شد بياورى طالع اوبمرتبه بإرسانيد كه جروت سلاطين بلخ وبخارا در جنب آل معلوم -درسنه یکہز ارونو دبہ تنبیدرانائے اودے پورموکب اقبال بادشاہی متوجه گشت واز حَسن على خان بها در عالمگيري كه بگوشال را نا بكو هستان شالى او ديپور مامور شده بودوخبر تحقیق نمی رسید ' خاقان کیتی ستان نیم شی میرشهاب الدین را که در چوکی خانه خاصه بود تخبر گیری خان مذکور مامورنمود " آن یگانه زمانه تابعزم بها درانه با وصف عدم اطلاع از ملک وراہ بیگانہ بے بد دور فیق وخوف قطاع الطریق باِستعجال تمام شتافتہ در دو روز باعرض داشت خان مذكور رسيد " واين كار دست بسته موجب پيش آمد وترقي اوکردید ' ہماں وقت از فرط عنایت بے استصواب بخشی بواسطہ مراد خان سرچو کی خواصان تسلیم اضًا فہ دوصدے وخطاب خانی وعنایت فیل وترکش و کمان محسود اقران گشت ' و بعدازان که بسرزنش سونک وغیره مفیدان را تنهور با فوجی بطرف سرو ہی مامورگردید آن گرامان بشابزاده محمد اکبررایی داشتند شابزاده میرک خان را فرستاد بوعده مای عنایت درخواست رفافت فرمود خان عقید<mark>ت نشان قبول نمو د ه به حضور آید و</mark> مورد فراوان آفرین گشته بدار دغگی عرض مکر رمباهی گشت ' درسال بیست وششم غائبانه دار دغگی گرزیافت ' سیداوغلان در حضور تعلقه کے به نیابت اوسرانجام می نمود' وسال بیست و^{ہفتم} بخطاب غازی الدین بہا در چ_برہ شہامت آراست ' وسال بست و هشتم درجلدوی فنخ رهبری مُسکِن سنیها قبل نمودن اکثری ناسر داران اشقیاء بخطاب ع<mark>ده</mark> فیروز جنگ و نقاره کوس ناموری نواخت " و در محاصره بیجا پور با فوج شاهراده محمد اعظم شاه ازگرانی غله به مرتبه نگرانی و پریشان خاطری رو دادِ که دَر ایّام ا قامت قیامت ظاہری شد۔ خان فیروز جنگ بعنایت الہی مباہی گشتہ با وردن رسید بسیار مامور گردید۔ سالماً با فرا وان رسد غلہ به لشکر بادشاہ زادہ رسید و بادشاہ قدر شناس فنح بیجا پوررا که "سدسکندر گرفت" تاریخ است بنامش نامز دساخت وفقرہ بدستخط خاص بواقع نگارنوشتہ فرستاد کہ داخل واقعہ نماید کہ بدستیاری فرزند بے ریودرنگ غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ مفتوح شد۔

قلعه ایتگیر که بفیر وزگڑ هموسوم شدوادونی که بانتیاز گڑ همتاز گشته جبراً وقهراً مفتوح نمود از نیکوخدمتی هاوتر در گولکنده بمنصب والائے ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پایهٔ اعتباریافت ' ودرسال ی ودوم بصارتش رفت ' لاکن درمرا تب معارج وفوج کشی قصورنشد و فرستادن سنجائے شقی که ناکومانیا (مرہمته) سرش بریده پیش د مناجادوی بُر ددرراه بدست لشكريانش افناد مصحوب خواجه بابای تورانی كه بجلدوی این مژده از خطاب خوشخر خانی خوش گشته فراوان آفرین اندوخت وتسخیر دیوگژه ومقرر شدن بحا فظت بنگاه اسلام پوری وگز رانیدن محلَّه فوج بعجب شان وتوزک وتوپ خانه بعرض چہار کروہی از نظر بادشاہ بجائزہ تعاقب وگوشال پناسند ہیہ یافتن سیہ سالاری کہ بنابر بعضی وجوه موقوف ماند ' بعدرفتن بصارت درایچ پور که صوبه داری آنجا داشت در عرض چهارروز خرفوت خُلد مكان شُنيد مشهوراست ذوالفقارخان باعظم شاه التماس كردكه رايات ظفرآيات از راه كتل ديول گهاث متوجه شودخان فيروز جنگ در ركاب ماضر گردد ' چنانچه اعظم شاه ازراه تکبر وغر وروجنون گفت که براهِ راست گذاشتن برای کوری چرااز وجه می تو اندشد بدیمی آست چنین سر دار نامدار را که جمیع مردم مخصوص مغليه توران فرمال برداراو بودندر فيق نه كردن ناشي از ديوانگي است بعدعبور نربدا بخان نه کورنوشت که از برار به بر بهان پور بیاید و بعد جلوس خلد منزل یعنے بها در شاه با دشاه بصوبه داری گجرات وفات یافت نعش را بد بلی برده داری گجرات شافت " در جمان بیرونِ شهر متصل اجمیری در وازه در مقبره که شهور بمدرسه است مدفون ساختند " در جمان بیرونِ شهر متصل اجمیری در وازه در مقبره که شهور بمدرسه است مدفون ساختند " در جمان سال خون ناحق خطیب در جامع مسجد احمد آ باد گجرات که حسب انجام سلطان شاه عالم بها در شاه پادشاه در خطبه وصی رسول الله خوانده بود جوش نمود معصی تاریخ یافته مصرع:
شاه پادشاه در خطبه وصی رسول الله خوانده بود جوش نمود محصی تاریخ یافته مصرع:

این خوش خلق سرا پاتمکین بگند طالع فتح نصیب باضبط وربط دولتش جلائے داشت واز نوادرات که در بے بصری بسرداری رسید ودر حکمرانی وکارفر مائی یکتای داشت ' واز غلط ہائے مشہور است که پادشاہ بعد مُلا حظہ مُحلَّه واطلاع مافی الضمیر باطباء اشارہ نمود که از اله بصارت کردند۔

چنانچ بعض فرامین که عالمگیر پادشاه بخطِ خاص نوشته واحکامے که بخط خاص مرقوم نمود بجنس لفظالفظا بقلم می آید-

فرمان خان فیروز جنگ کیرنگ من میخواستم برائے عیادت آن دولت خواه خود بیایم ' اما به چدرود کدام نظر مشامده نمایم لهذاسیادت خان را نیابتاً فرستادیم تا بچشم ما به بیندوا ظهرار مافی الضمیر کند ' وازمیو مای نورس اینجا بهر سیدانگوراست اما اطباعی بیندوا ظهرار مافی الضمیر کند ' وازمیو مای نورس اینجا بهر سیدانگوراست اما اطباعی بین بیندوا ظهرار مافی الضمیر کند ' انشاء الله بینان برائے عمدهٔ مخلصان مزاجدان مُضر گویند لهذا ما برخود بهم گوارانکردیم ' انشاء الله تعالی بعد صحب کامل شِفای عاجل کیجامیخوریم فرد:

یارباین آرزومن چه خوش است تو بدین آر زومرا برسا<mark>ل</mark>

مان مشونو مید چون واقف نهٔ از سرغیب باشداندر برده بازیها عطفلان غم مخور جد ما دری آل فخر اسلاف شخ سعد الله لا موری است _از اولا دِبنی تمیم درسال دواز دہم حقیقت فضائل و کمالات وراستی و درستی وامانت و دِیانت ورسایے فہم بعرض شاه جهال رسيد حكم احضار يابيصدوريافت و بواسطه موسوى خان صدرالصُّد ورناصيه اقبال بشرف ملازمت لامع النورنمود " بخاطر بادشاه جوبر آگاه اول مرتبه تقش استعداداو درست نشست و درسلک بنده مای درگاه منسلک گشت و بعنایت خلعت فاصه وخدمت عرض مكرّ ركه درآن وقت غيرازمعتندال نميشد يا بياعتبار بلندساخت ودرعرصهٔ یکسال منصب یکهز اروخطاب خانی وخدمت داروغگی عنسل خانه که بجز فید ویاں راسخ العقیده تفویض نمی یافت محسودانل زمانه گشته کام دل حاصل ساخت ° ودرسال بانزدهم بخدمت خانسامانی واضافه هزاری سربلندگردید ٬ ودرسال هزدهم بوالا مرتبه وزارت كل ومنصب عمره چهار هزاري سه هزار سوار وعنايت خلعت خاص وقلمدان مرصع كامياب شد و درسال نوز دېم بمنصب ششهر ارى سر بلندى يافت و درسال بستم تحكم شدكه بكابل شتافته سه ماه پيشگي مساعده به متعينانِ بلخ بد ہاند وسر انجام حوائج لشكر يردازد كه بيج كس عُذرے برفتن آنجا عكند ورسال بست وسيوم جهتِ تمشيت امور برهم خورده بلخ و بدخشال مامورگشت ['] ودرسال بست و چهارم همر اه محمد اورنگ زیب برای تسخیر قند بار روانه شد ' و در سال هزار و شصت هجری که قریب جهار ماه بعارضه قولنج صعب گرفتار بود و دردوماه اول صاحب فراش نکشته هرروز بدر بارمیر سدواظهایه مرض نمی کرد باخفاء بدوائی نصرت خان حکیم عمل مینمو د پس ازان که از غلبهٔ مرض صاحبِ فراش شد بمسامع ملکوت مجامع رسید إطبای حاذقی دستوری یافتند' چول اجل موعودرسیده بوده معالجه إطبا مفیدنشد داعی حق رااجابت نموده -

بادشاهِ قدردان ظلِّ نوازش برسرفرزندان و بازماند های اوسترده لطف الله خان پسرکلان او که درس پازده سالگی بود بیفویض منصب صدی امتیاز یافت و شخ عبدالنبی نوکرعمه ه او نیز منصب بزاری عمد گی یافت ورائے رکہناتھ ہم به منصب بزاری ممتاز شد بخطاب رائے رایاں و تامقرر شدن دیوان اعلی عکم شد که امور گلیه و جُزیه دیوانی بعرض میر سانید ه باشد و بادشاه در عین شدت مرض به عیادت او رفته بودند و چندفقره عالمگیر بادشاه از خطخود باعظم شاه نوشته بود ، مجنس ترقیم می نماید -

اعلی حضرت از سعد الله خان پُر سیدند که اسباب خوشنودی و خیر و عافیت بگوئید عرض نمود که عدالت بهشت است که در ذاتِ اقد س حضرت است ' شخصی بسعد الله خان گفت مُر دُم مُئکد یَن ذی کار دیانت دار در عرصه روزگار کمتر اند ' جواب داد که زماند از آ دم پُر جو هر آجی گاه خالی نمی باشد ' صاحب خرد باید که در یا بد و با ینها بساز دگوش بر حرف نگذارد - روز ب سعد الله خال سحرگاهی بعد وظایف و اوراد تا دیر دست بدعا برداشته پرسیده شد که کدام حاجت در دنیا باقی است ' گفت آ دم خوب - روز ب سعد الله خال بدیر درغساخانه آ مداعلی حضرت پُرسیدند ' عرض کرد که بیاضے می خواندم نقل بیند فقره ها۔

کاروشقداد باری مل خیرواحسان پیرایش آن مستغنی نمودن محتاجان کی سیر کردن کرسند موجب مزید نعم کی نفقه دادن افزونے گرسند دولت کی پروردن غربا آئین ریاست کی ساختن با اقرباء خاصه کیاست کی طراوت گلتانِ سلطنت سحاب عدل کی است کی ساختن با اقرباء خاصه کیاست کی طراوت گلتانِ سلطنت سحاب عدل و جان استفامت ایمان تقر با ابلی فضل کی ویرانی خانمان عدم ترجم کی کابش دل و جان قدم بظلم کی رونی مما لک بحسن تدبیر کی قلع ظلمت بهمت عالم گیر کی نیکنا می حاصل زندگانی فیض رسانی واسطه ثبات کامرانی کی آشنا پروری رسم حیا کی دل شکنی وظیفه جهلا کی نواختن نیکان کارعقل کی معزز داشتن سفیهان از دیاد جهل کی نا قدردانی آ دم کاروشقداد باری مهربانی بایست فطرتال میمق سرشار۔

اعلی حفرت چون این فقره ها دیدند بوسه برییشانی خان مزکور دوند ' و آن کاغذرا داخل قلمدان خاصهٔ مودند ' آخراک روزسه بزار دینار برسبیل انعام بسعد الله خان فرستا دند که لک روز به بهارا مل دیوان داراشکوه از نظر اعلی حضرت فردی گذرانید که لک رویسیة تفاوت ایام مابین درسر کار والاطلب است ' به نخواه آن فرمان رود و آن خضر تفرد بسعد الله خان دادند که از دفتر شخقیق نموده بعرض رساندخان مذکور فی الحال التماس ممود که چنین زر بها زخرانه تخواه نمی شود ثانی الحال در مطالبه وتصرف و حساب نفتدی محسوب می گردد ' و داراشکوه بعد برخاست در بار با دیوان اعلی کلمات تندگفت ' چون از روی فردم سلم شرف غسل خانه در کل مر ابمسام علیه رسید بها نوقت شقه بیاد شاه زاده کلال فردم سلم شرف فوشتند فرد و :

باصًا ف دل مجادله باخویش دشمنی است مرکس کشد بر آئینه خربخو د کشد

دریافت صدق و باطِل برابنای ملوک است ' بهارامل را کفایت خانه شا و سعد الله خان صیانت مال ما میخوامد ' هرگاه این فرداز دفتر شا درست شده بود تحقیق بایستی نمود شخواه آل از سعد الله خال قریب الا مکان نیست ' ملول ساختن بنده ها ب با دشا ہی خصوص مثل سعد الله خان بداست و بدست آ وردن دل خوب مصالح کاران مُتکرین صاحب شعور و واسطه کارافزایش مال وخوشنمائی صاحب معامله ' چنال چه آخرروز در چند تقان محمودی یکرنگ بوید دارز رد برائے سعد الله خال مرحمت شد۔

الله المربان گوهرفشان فرمودند که رتق وفت ملک و مال فهم وانصاف است ، نعوذ بالله الکبر بادشاه به جوهر بمرتبه خلافت فائز آیدوأ مرا ووزراء چنین و چنان برروی کار آیدوا مرا ووزراء چنین و چنان برروی کار آورده اختلال گنی در بلا درود به و پریشانی رعایا و بے سامانی برایا و ثیقه بے حاصلی و ویرانی شود ، شابا حسبه لله با فقها و فقرا باب الله بعد نماز بخرگانه برائے مادُ عامیخوانده باشند که رونق بادشای تکابدو بی کس حرف بد برزبان نیاید ، بعد ما هرکه از پسران ما فرمان رواشود بتوفیقات خیرموفق دولت باشد ، و بعضی او قات بنا بر بشریت و آدمیت اندیشه راه می یابد که مهین پورخلافت یعنی داراشکوه عدوی نیکوکاران شد و مراد بخش باکل و شرب بدیشگی کرده ، و شجاع غیر سیرچشی صنعتی ندارد ، الاعزم و شعوراورنگ زیب اقتضاء می کند که میمن این امرخطیر تواند شدامارکاکت عظیم در مزاج سقیم اوست مصرع : تادوست کراخوا به وقته یم میکش بکه باشد دیگر

مؤلف این تذکره خیراز زبان امیر معتبر العصر شنید که سعد الله خان آشنا کی

قدیم داشت ^۴ از ایام پریثانی و تخصیل علوم دینی و دُنیوی در افراط و تفریط زمانه ولکد كوب حوادثات روز گارفي مابين يك ديگر مدتة تفرقه روداد ' اتفاقاً درعين ايام اقتدار واستعداد وزارت او آمده درخواست نمود ' بمقتصا ب مروّت ونجابت وآشنا یروری بغرض اعلیٰ حضرت رسانده که هم زلف فد ویست دوصبیهاز یک بطن توام موسوم إقبال وادبارا نداز آنجمله اقبال در نكاح اين عاصي وادبار منكوحه ايشخض است ٬ اورا بمناصب عمده وعطائي جا گيرونظامت بلا د مامورفرموده بخانه آمده عيال خودرا گفت كه دنیارامثلِ سراب وحباب دردنیا می دانم ' فلانے رفیق ماقدیم مادرین جا درین جا رسیده ' وقتی که درایام ناداری طعام پخته از دست خود و حیاریائی ایستاده کرده حیا در بروگذاشته از زیرچاریای رکابی طعام می داددیدوتا میخوردیم " بالا تفاق حالا ہم بهمین و تیره قدیم درخیمه جا کرده بچوبهائے استاده جا ندنی بسته طعام از دست خود تیار کرده بدہند بخوریم تا بجانب ما خدا نہ کرد و دربار گاہ حق بے نیاز نیاز دلی مقبول گردد' ميگويند كه بهمو ل طور بعمل آورده-



تذكره احوال خير مآل حضرت نواب مغفرت مآب عليه الرحمة والرضوان

آن برگزیده جناب کبریائی چهار دېم ۱۷ ار پیچ الآخر ۸۸؛ ایکهزار و هشاد و هشت بجرى بساعت سرايا سعادت جميع آبار علوى وامهات سفلى بالهم بزم آرائ تهنيت بودند_باهزاران جنود مسعودقدم بركات توام بربساط وجودسرايا جود گذاشت - بيت: طالع شداز سپېرشرف کوکب مير خورشيدراي ماه رخ ومشتري ضمير زمانه شادیانه نواخت ' و فلک زمان را مبار کبادی بلند آ وازه سَاخت' عرصهٔ زمین بفروغ چنیں مُبین عزت افزاگشته ' چېره بستی زیبائی برافروخت ' وزمانه بطلوع چنین کوکب رخشنده ' چنانچیه باید و شاید کام دل آندوخت ' تاریخ ولادت باسعادت نيك بخت است " ظِل الله منير ضمير حضرت عالمگير باسم اعظم قمرالدین موسوم نموده روشی ناصیهاش افزود ودر جمیں سال میمنت فال ببرکت طکوع این فرخنده اختر میرشهاب الدین ^{یعن}ی نوابغفران پناه غازی الدین خان بهادر **فیروز** جنگ پے دریے باضا فیہ منصب وعنایت با دشاہی مباہی گشت وشگون قند وم این خلاصہ اُنفس وآ فاق شهره آ فاق گردیده ' وروز بروز آ ثاررشد و کمال وا**نوار وجلال از جبهه**ٔ آ فتابش می تافت ₋

درشش سالگی سنه یکهزار ونو د و چهارسنه بست و مفتم عالمگیری به منصب چهار

صدے پنجاہ سوار کہ درسلطنت تیموریہ دریں سن ہیج خانہ زادے چنین منصب نیافتہ محسود اقران گشت _و بادشاه حق آگاه فرمود که آثار رشد از طالعش لامع واسدخان جملية الملك بميرشهاب الدين مكرر گفت كهانوارا قبال ازجبين ميرقمرالدين تابان است اوخودميفر مودند كه درايًا م صبِّ مطلق رغبت ببازيج كم مغوب اطفال مي باشدنمي شد " ونواب صاحب قبله یعنی پدروالا قدر که شب با با مشیران جلسه مشورت گرم میدا شتند بذوق دریافت مشورت تانصف شب حاضری بودم و اکثر نواب صاحب می فرمودند كه فلانے رفتہ بخوابید ' بمبالغه و تاكيد برميخواستم و مکنج از آنجانشسته تمام داستان بائسنِ وجوه وفتح آن بگوش نیوش شنیدم 'ودرسندی بمرحمت خنجر مرضع و باضافه چهارصدی چهارصدسوار ، درسال سی و کم باضافه نهصدی نهصدسوار ، ودرسال سی وسيوم بعنايت جمد هر مرضع وخلعت خاصه وبا ضافه يانصدي دو صد سواركه <mark>دو ہزار یا نصدی دو ہزارسوارشد ' ودرسال سی وینجم بخطاب چین فلیج خان وعطائے ا</mark> ماده فیل سر بلند شد_

بعضی حرکات که شایان بصارت ظاهراست از ان بصیر زنده دل بظهور میرسد و خواجه سرایان بدست آویز عصاکشی د خلے بمزاح یافته بودند لهذا بمزاح عالی گوارنمی شد و خواجه سرایان بدست آویز عصاکشی د خلے بمزاح یافته بودند لهذا بمزائر درده شده بی و در سال چهل و کیم مطابق سنه یکهزار و یکصد و بهشت از پدر آزرده شده بی اجازت بحضور آمده ' بادشاه (ظل الله) هیقهٔ محظوظ گشته ' ظاهراً بیاس خاطر پدر والا قدرتا یکماه بار ملازمت نداد آخر بوسیله اسد خاشرف اندوز ملازمت گشت ' و خاکم شد که ملاقات پدر کرده زود بحضور بیایدوشقه بدستخط خاص بخان فیروز جنگ (بدین

مضمون) قلم گردید که فدوی را به اخلاص چین قلیج خان بها در میگوید که د إنْ لَه مَنْفِوْ لَنَاوَتَوْ حَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ "حسب الكُم بادشاه پيش پرروفة " بمان سال بعد چند ماه بحضور رسیده مُو رِدعنایات خاص الخاص گشت ' و بعنایت گوش بند خاصه شال خوش حال گردیدودرسال چهل و دو (جلوسی) تنبیه مفسدان نا گوری با نمین بهین نموده مورد تحصین و آفرین شد " در جمین سالگی تنبیه نیم در نواحی ناگر کویته نموده بعنایت خنج کمرخاص مسر در گشت ٬ و بعد تنبیه کردن که در سال چهل وسیوم در حضور آمد تحكم شدكه بخش مملكت مخلص خان تا دروازه برم بوري واسلام بوري استقبال نموده بيارد و پانصدی دوصد سواراضافه یافته از اصل واضافه سه ہزاریا نصدی سه ہزار سوارشد وبمورحيال پرلی مقرر گرديد ' ودرسال چهل و پنجم بفوجداری بيجاپور و کرنا تک ازتغیر معمورخان مقررشد ' و درجمین سال از پدرآ زرده شده بحضور رفته چهار هزاری سه ہزارسوار بود ہشتصد سوارا<mark>ضا فه یافت'</mark> ودر سال چہل وہفتم بصوبیداری بیجا پورو عطای سرنیج واَسب خاصه وفیل ممتاز گردید ' ودر بهمیں سال فوجداری تلگوکن عادل خانی واعظم نگرعرف بلکانوں وتھانہ داری سات گانوں از تغیر سیف خان با ومقرر شد**"** چہار ہزارے چہار ہزارسوار باضافہ یکہزاروسه صدسوار وکژوژدام انعام " وسید نیاز خان رابه نیابت این کارمقرر کرده درسال چهل و هشت سیف خاں ولد فقیراللّٰدرا نا ئب مقرر کرده ' بحضور طلبیدند' و درسال چهل ونهم ضمیمه صوبیداری فوجداری کرنا مکاز تغیررستم دل خال یافته بهزار سوار اضافه و پنج لک دام انعام سرفرازی یافت ودر ہمیں سال خدمات نصرت آبا دعرف سکرو مدگل وغیرہ ا**ز تغیر بربان اللّٰدخال ولد**

سرفرازخال وكامل خال مقررشد ٬ وحسب الحكم براى تنخير قلعه وا گن كھيڑه بطريق مقلا مرخص گشت " ودر بهمیں ایام خواجه اختیار خان معتمد بادشاه معه یغام محلات که مرکوز خاطر قدس ماثر بادشاه بود بموجب حكم رسيديك يهركامل مشورت داشته معه عرضي خو داورا رخصت نمودندافشای رازسر بسته ماند ' مگر بعد چندے معلوم شد که بنابرترک ادب عقد بشا بزادی و مال اندیشها قبول نفر مودند نوباتفاق محمد امین خان و تربیت خان یا و کروہی قلعہ اقامت گزیدودا ری اشکر ظفر اثر بریک کروہی استادہ شد ' سحرگاہی چین فليح خان بهادر ومحمد امين خان بهادر وعزيز خان روهيله واخلاص خان ميانه لال تيكري را كه سركوب كوه نشينان بوده متصرف شُدند بوم نزادان خبر دار شده جوم آوردند وسپه گران را از استگبار آن محل اقامت نگر دید ٔ و باوجود فرستادن بادشاهز اده محمه کام بخش و اميرالاً مراءفر مان اصلاح عنوان رفت كه رُرَّةً وُدا نسمت نكذارد ' ودرآن روز جميس کوه تمکین بجائے خور قائم ماندہ و بفاصلہ دوجریب محمد امین خان ہم ثابت بود ' چون د بدند که چیچ کس سوای فلان وفلان نماند لا علاج به مکین تمام هر دوامیر سوار اسپ شده بطرف دیگرراه تر دٌ دگرفتند و در بهان روز که برائے تعین مور حیال ہر دو یکه تازمعر که مى آمدندنا گاه گوله ميرسد و ہر دويائے اسپ محمد امين خان و دست اسب چين فليج خان مى برُد " هردو بها در در بهان زمان بزمين آمدند ' بادشاه از شنيدن اين خبر دواسي عربي بإسازطلا بهردوويك ثامنه عنرجهت چين قليح خال بدست مقرب المخضرت امير خال فرستاد ول نوازیهائے بسیارعمرہ فرمودند ' وہر دو بہادر مابین لال فیکری و د هیرُ واڑی مکان مورحال قائم نمودند ' وبعد چندے حکم شد که بکشت اطراف قلعه با محمد امین خان دو مکر مغلیه بر وند ' و بعد فتح قلعه که بسعی ذ والفقارخان نفرت جنگ صورت گرفت و مرزا بیم نا یک در نعاقب و تلاش فراریان سعی فراوان بکار برده باضافه بزاری ذات از اصل واضافه بخبر اری پنجبر ارسوارعنایت شمشیر مینا کاروفیل خاصه گوئی بزاری ذات از اصل واضافه بخبر اری پنجبر ارسوارعنایت شمشیر مینا کاروفیل خاصه گوئی امتیاز در اقر ان ربود ' و با جمعی از جنو د نفرت و جود مرخص شد که لیلی و استمالت رعایا که از صدمه براس بجابائے دور دست رفته اند نماید ' واز دیگر پالیکران نخوت اندونر که بسیانت قلعه بای مشحکم و کثرت جمعیت برجمیت طرفه دود خرور بد ماغ می پیچید پیشکش بای نمایال مخصیل نموده بزاران آفرین گشته قرین فتح وظفر بدارالظفر تعلق صوبه داری خود سعادت رخصت یافت -

ومد ت ده دوازده روز که مزاج بادشاه از جاده اعتدال انحراف ورزید و عجب آشو بی بحال مردم دورونزد یک رسید باستعجال تمام خودرا بحضور رسانند بادشاه بعدافاقه ازین حرکت خوش شده جلد بعطقه رخصت نمودند و در سال پنجا بهم فوجداری فیروزگراز تغیر بوسف خال و فوجداری تالیکوته از تغیر قدرت الله خان ضمیمه صوبدداری بیجا پورگشت تغیر بوسف خال و فوجداری تالیکوته از تغیر قدرت الله خان ضمیمه صوبدداری بیجا پورگشت وانگشتری زمر د باسم چین قلیح خان بها در بادشاه سلیمان جاه بدست حق پرست خودعنایت نمودندودرسال پنجاه و کیم که در بن سال سرا پایلال ارتحال بادشاه رودادوسانحه دل خراش بادشاه عالمیر آشوب عالم و عالمیان گشت بحضور شاه زاده رسیده مراتب تعزیت بجا بادشاه عالمیر آشوب عالم و عالمیان گشت بحضور شاه زاده رسیده مراتب تعزیت بجا ورده ' بادشا براده ارجمند عالی جاه یعنی محمد اعظم شاه که بست و تنج کرو بهی اردو یک معلی منزل داشت بسر عت سر بعد در عرض سه پهر دو گهری رسیده طرفه بیقراری با و معلی منزل داشت بسر عت سر بعد در عرض سه پهر دو گهری رسیده طرفه بیقراری با و مراتب سوگواری بها که از پنج واقعه سید نه سوز بدل بیکس نرسید بظه و ررسانید ' وروز دوشدند

نعش آن بادشاه سراپاعقل و بوش بجوش وخروش تمام بردوش ارادت نیوش گرفتد و با براران افسوس تا بیرون دیوانِ عدالت مشایعت نمود و اکثر نزد یکان مانع این حرکتهائ بی قراری با که دوراز طریقه سلاطین بودشدنداصلاً ملتفت جواب نشد و موافق و صیت آن بادشاه حق آگاه زنده دل در جوار فایض الانوار قد و قالسالکین شخ زین الدین قدس برس ه العزیز که در صینِ حیات با برکات زینت احداث یافته بود مدفون ساختند و آن مکان که مملو بفیو ضات مزارات بزرگان است بخلد آباد موسوم گشت از فجسة بنیاد بهشت کروه و از دولت آباد سه کروه مسافت دارد و طول چبوتره مرقد سه گروعرض دو پنیم گردار تفاع پاوگرو و در تعویذ جوفی معین است که ریحان میکارند تاریخ فوت از آیه "دوح و دیست و نعیم" یافته و و میکارند تاریخ فوت از آیه "دوح و دیست و نعیم" یافته و و و میسان و دوماه و بیست و فت روز دولت شریفش نود و یکسال و سیز ده ایام سلطنت پنجاه سال و دوماه و بیست و نعیم" یافته و میماند و بیمان و دوماه و بیست و نوت روز دولت و بیمان و دوماه و بیست و نوت دوز دولت و بیمان و دوماه و بیست و نوت دوز دولت و بیمان و دوماه و بیست و نوت دوز دولت و بیمان و دومان و بیمان و بیمان و دومان و بیمان و بیمان و بیمان و دومان و بیمان و بیم

مثل پُتنین بادشاہ دراولاد تیموریه صاحب قران بفرطِ غیرت وشجاعت و عدالت تشرّع و تورع سریر آرای سلطنت نشد و بلکه درطبقات سِسُلاطین دیگر ہم کم سے عدالت تشرّع و تورع سریر آرای سلطنت نشد و بلکه درطبقات سِسُلاطین دیگر ہم کم سے خواهد بود ' وشرایف و محاس خصائل را حدے نیست ' ضوابط و توانین واستحکام دستور و فوج کشی و انتظام الکه و معاش مردم و ظیفه فراخور حال و مشروط خدمات شری و نقشه کشرونصب رایات و طور تو پخانه بادشاہی و اُمراء و و زراء و مواجب سِپا و طرفه و ضعید و خشید و ' حق تعالی بشرط ها و شروطها مغفرت کرده باشد۔

خلف ارجمند بادشاهز اده عالیجاه محمد اعظم شاه درعزت و شجاعت پائی کمی از پدر نداشت بلکه دعوی پیش قدمی می نمود ٔ روز شنبه سیز دہم ذی الحجه بتحویر اختر شناسان منحوں

دراحمد نگر براورنگ خلافت نشسته من بعد متوجه دارالخلافت گشت و بآن برگزیده جناب کریائی یعنی نواب آصف جاه غفران پناه سلوک وا متیاز بیش از پیش کرده پیغام اضافه یکبراری و یک بزار سوار که از اصل اضافه شش بزاری ششهزار و خطاب خاندورانی وصوبه داری بر بهان پورخمود و چنانچه آن آگاه دِل بالقاء ترک غیر نیست و خاندورانی وصوبه داری بر بهان پورخمود کرده ی بر بهان پور معه محمد امین خان بها در نقاره تو اخته متوجه اورنگ آباد شدن کرده از منزل پاند بهار دو کرده بی بر بهان پور معه محمد امین خان بها در نقاره بواخته متوجه اورنگ آبادگشت و دران منزل بهمرائیان دست در از یها به بهیرار دو که بادش با دشاه عمد آنگاف نموده بتوجه منزل مقصود گردید شاه عالم که بشرعت مرایخ دو آت بهای در سواد جاجور ستمانه و بها در انه جان داد نعمت خان عالی مرایخ و فاتش چنین یافت -

بعد کشة شدن محمد اعظم شهراده شاهِ عالم بادشاه غازی محمد بهادر شاه سریر آرای چاردانگ بهندگشت ، برگزیده جناب کبریای بعنی حضرت آصف جاه از دکن آمده ادراک ملازمت نموده بادشاه خلیق کریم بالداً ات سُلوک بای بیش از پیش از نموده بدستور تجویز محمد اعظم شاه شش بزاری شش هزار سوار و خطاب خاندورانی مقرر نموده صوبداری صوبه اوده با فوجداری کهنو که در آنزمان فوجدار علحده از حضور میشد ممتاز اقران ساختند میرعبدالجلیل بلگرامی تاریخ خطاب مذکوریا فته (خاندوران بهادر)۔

از آنجا که فراخ حوصلگی و کشاده دی و وسعت خلق بادشاه که سوال احدی رونی شداودرا کثر کار باا فراط و قفر یط پدید آید و مراتب و مناصب و خطاب را مطلق و قعی و و قری نماند و برگزیده جناب کبریای عالمگیر بادشاه موافق مزاج خود مرتبت نموده بود و کار بای آن و فت نسیع بروجه عهد عالمگیری نداشت و نجیده خاطر و کمیده دل شده ترک منصب و نوکری نموده در جهال آبادگوشه انز وااز بلندهمتی آباد ساخت و برچند بادشاه در استمالت کوشید و اوبه ثبات قدمی از جا نرفت و خودی فرمودند که در ایام انز وا بحدی طبیعت از امور دنیا و مذکور دنیا داران کشیده بود که احیا نااگر کے مذکورے از دُنیا دارال میکر دنها بیت تعنق و تکد رخاطر می شد و در ان ایام انز واغز لے طبع زاد خاص موز ون گرد یدو توجه خاطر قدس مآثر به تصنیف دیوان خواست و این غز ل فرمودند

غ.ل

به تنهائی اگرالفت نمی کردم چه میکردم بخاموشی اگرعادت نه می کردم چه میکردم تنک مشرب زخوئ خویشتن آزار به دارد زخودگرد فع این خصلت نهی کردم چه میکردم غم و نیا جهانے را بدام آرز و دارد اگرمن رم ازین زخت نهی کردم چه میکردم غد اکردم بر ورعشق ولی را ازغم و نیا ازین وادی اگر جمّت نهی کردم چه میکردم مقام خاکساری دارم و برنام دورانم بعالم ترک برنبست نمی کردم چه میکردم تلاش بندگی کردم چه میکردم چه میکردم دلی ترا بندگی کردم که جان از دست ولی برد گر بفکر بیش و کم اُفتد دلیست می کردم چه میکردم دلیست کی کردم چه میکردم

وسوائ صحبتِ فقراوعلائے دل اوسی چیزلد تے نمی یافت ' و آن قدراز دنیا نفرت بود که پوشش چهتری پاکی مبارک که برای اِدراک سعادت زیارت بزرگان آسوده وخدمات فقراء ضرورت داشت از چهین بندر بود ' شاید قول امیر صدقے داشته باشد ماعمر ترک الدُنیا للدنیا۔

روزے بسواری پاکی بریارت سلطان المشاکخ میرفتند که در راه سواری مهابت خال بسامان و محمّل تمام دو چار شد برگشتن یا کناره شدن عارتمکین دانسته بخدمت گارانے که درجلو بودند ' فرمودند بطریقی میروند بدروند ' چون اسباب ظاہری دررکاب نبود بمهابت خان معلوم نشد که سواری کیست ' جمیں که پاکی نزدیک آمده دانست باضطراب تمام پاکی برزمین گذاشت وخواست که پابر جنه برآید خودجلد تر برابرش گذشته و فتم بادادند که یاکی بردارروانه شوند فرد :

ہیب حق است این از خلق نیست ہیب این مر دصاحب رلق نیست

باوصفی که جزچند خدمت گاروچند بهیله برای احتیاط کارخانه جات دران ایّا م ملازم نبودندلیکن قریب ده هزار روپیه بسادات عرب که درسرائے عرب سکونت داشتند و دیگرمشائخ وستحقین ومختاجین بحساب یومیه و ماهانه میرسید

روزے جناب عالی پالکی سوارہ باچند خدمت گار بارادہ ملاقات درویش از
کوچہ میرفتند چند طفلے کہ شغول بازی بودند کنارہ نشد ندفر مودند کہ چند بہیلہ نو کرنما ید کہ
برائے اہتمام درسواری باشند ' بادشاہ شاہ عالم بہادرشاہ بعدفراغ مہم کام بخش از دکن
باجمیر واز آنجا بہم کردم توجہ شدند و دواز دہ کروہی دارالخلافہ چندمقا می نمودند عظیم الشان

حسب الحکم بادشاہ برگزیدہ جناب رکبر یائی رابمُبالغہ طلبیدہ بازاستمالتہا نمودسودے نہ
کرد ' مردانہ و بے باکانہ ازبادشاہ فاتحہ رخصت خواندہ بازبلدہ آمدہ منزوی شدند '
وبادشاہ (ناچار) ازین مقامات بہ تنبیہ راجپوتیہ وہم کردکوچ بکوچ معوّجہ گردید۔القصّہ
بادشاہ وبادشا ہزادہ عزیمیت لا ہور نمودہ اواخر جمادی الاولی سواد بلدہ کلا ہور را ازمخیم
اجلال آبادسًا خت۔

جهاندارشاه مکرر فرامین استمالت ببرگزیده جناب کبریا لینی نواب آصفجاه فرستاده ترغیب و تالیف مفتهز ارسوار و خطاب فیروز جنگ بهادر با مراتب دیگرنموده بود آن والا همت اصلا ملتفت نشد بلکه اعتنا بجواب هم شمو ده بعد از رائب که جهاندارشاه بدارالخلافت رسیدخود هم آمد جملة الملک اسد خان آ جنگ استقبال نمود از انجا که فیما بین اسد خان و برگزیده جناب کبریائی محبت مفرط بود مبالغه و مبادرت بلکه اکرام و ساحت که مافوقی نداشته باشد برای استقبال با دشاه همر اه برده با امتیاز تمام بملا زمت

رسانید ' وبهذوالفِقارخان پِسرخود که با برگزیده جناب کبریای از وقت عالمگیر با دشاه نقاض ہم چشی داشت مباحثہ ہا نمودہ آخر ذوالفِقار بایمائی پدر با نواب عالیجناب استمالت کرده به تسلیمات شش هزاری شش هزار سوار و ما هی و مراتب پیش بادشاه رسانیده بادشاه نز دیک طلبید ه بسیار کلمات جوشش ومهربانی و وعده جا گیر چنده سیر حاصل نمود بامتیازتمام مجراوسلام می گرفت ° وبعد داخل شدن دارالخلافت شاهزاده اعز الدین را با قریب پنجاه ہزار سوار با تالیق خواجه حُسن خان مرتبه کوکلتاش خال که خطاب خان دوران وخدمت بخشی گری دویم یافته بودنمهم فرخ سیر روانه ساخت ' از انجا كه طشت ناداني وباختياري اعز الدين وناتجربه كاري وكم وقاري خواجه حسن خان از بام افتاده بودو دیگر سران و سرداران فوج و جم دل نهاد و کار بندمهمات نمی شدند بإدشاه وبمشورت امير الامراء ذوالفقارخان برگزيده جناب كبريائي را بكمك اعز الدين وبا تالیقی نزدآںمقررسًا خت وسه لا کھروپیہو وعدہ یک لا کھاز مُضور و دولکہ ازخز انہ اكبرآ بادد مانيد ' اعز الدين وخواجه حسن خان بغفلت وباحتياطي قطع منازل نموده متصل کجوه رسیدند ' واز دبد به آید آید فرخ سیراز ناتجر به کاریها سررشته تدبیر همت از دست داده در دائیره لشکر حفر خندق کرده تقسیم مور حیال نمودند ' فرخ سیر ازین حرکات قوی دل شده سیدعبدالله خان وحسن علی خان وسا دات بار بهه را جلدی بسر وقت ہوش باختگان فرستادہ بصداے کولہ و بان فی الجملہ ہوش کہ داشتند باختند، آخر شب باضطراب تمام شاہزادہ وا تالیق که رفیق ثم طریق بودی عارفراراختیار نمود وسیوای جواهر خانه و چندصندوق اشر فیها بسواری برداشت و ب<mark>ا تی کارخانه باراتمامی ضیافت بی</mark>

سروسا مانی فرخ سیروهمراهیانش ساخت ٬ مردگرسنه چشمان فرخ سیر که نان گریدرایه تیری دوزند یکا بیک به چنین نعمتهائے غیر مترقب میسر شدند۔اعز الدین وغیرہ مثل شتر خانی کے از صدمہ بار بردار کر برنماید بسرعت سریعہ با کبرآ بادرسید جناب عالی کہ طوعا و كر بابرا الاحاجماع مردم دردارالخلافت چندى توقف كرده روانه شده بودند ، بيت و پنج كروبى اكبرآ بادخرفراراعز الدين ورسيدن باكبرآ باددريافته ناجار دريكروز مسافت مذكور طئے کردہ با کبرآ بادآ مدہ ہمانوفت ملاقات اعز الدین از اکبرآ بادہم میخواست بدررود خمودند وصلاح دادند كه زود به بادشاه نوشتند وتارسیدن احكام بمیں جا متوقف بوده اجتاع مردم پریشان ومنتشر نمود " جمیس که خبر گمراہی بگوش بادشاه باده نوش مهوش رسید ہوش کہ داشت باخت و باستعجال واضطرار گوش عزیمیت بطرف اکبرآ با دنواخت قریب سنگده محلّه فوج دیده همراهیان اعز الدین قریب هفتاد هزارسوار بجائزه رسیده ' از اینجا که خانه نفاق خراب می باشد از بے اتفاقی بخشے و وزیری تدبیر یکه می نمو دند کام حسرت می پیمودند ' یکے میگفت که پل دریائے جمنابسته عبور بایدنمود ' ودیگری مباحثهٔ میکرد وفرخ سیر بے سروسامان و پے از رمست طاقت آنروے دریانخوام د بود فوجش البنة منتشرخوا مدشدويكا يك فرخ سيربهم عنانے اقبال را ، بست كروه دريكروز طے کردہ آنروئے آب دریائے جمنا مقابل اکبرآباد رسید ' تمام فوجش کہ گرفتار انواع تغب وبسروساماني بودنظر بعظمت وكثرت طرف ثاني وواهمة شخون لجام اسيال در دست گرفته تمام شب باضطرار وجیرانی گذرانیده "سیدعبدالله خان هراول فوج بر شمولے زمینداری که فی الحقیقت خضرا قبال رہبری دولت بودمعریایا بی متصل سرائے روز بهانی چهار کروی اکبرآباد بالذَّات سراغیافته " آخرشب پانز دہم عبور خموده " وصباح آن فرخ سیر باتمام فوج ظفرموج گذشت 'ود ہلی راپس پشت گذاشته عقب لشكر خالف نمودارگشت ٬ وقتيكه سيل بلا در تلاطم آمد بلكه آب از سر احتياط وخبر داري گذشت ببادشاه مدار کاران بیخرخبر شد وتقسیم افواج وتوپ خانه که شده بود بنابرانحراف تهمت برہم خورعجالاً واضطراراً ميسره بذوالفقارخال وعبدالصمدخال وغيره ' وميمنه بگو گلتاش خان وآن برگزیده جناب کبریا و محمد امین خان وغیره ' وقر ولی براج محمد خان واسلام خاں ومرتضٰی خاں وغیرہ ' وہراولے وتوپ خانہ برضاقلی خاں وغیرہ مقرر كرديد ' از آنجار وزچهارشنبه سيز دېم دې الحجه سنه يكهزار و يكصد وبست وسه ججري قريب سه پېرعبدالله خان ہراول فرخ سير باسادات شجاعت آيات بار ہه باستقلال تمام مابین ہراول وطرف چپ کہ سرداران توران بودندرزم آراگشت ' چنانچہاز سفله مزاجی ونا ہنجاری باشاہ ووز رتفرقے دریں سلطنت شدہ بود' خصوص بتو رانیہائے غیور سخن نا گوارمی نموده چند تیری از دورانداختند آنچه باید داد میارزت ندادند (۱۳۲الف)

می گویند که معرفت علی اصغرخال میواتی که نوشت وخواندی از فرخ سیر وسادات بابرگزیده جناب کبریائی ومحمدامین خان بهادر بوده القصه سید عبدالله خان سران توران راطرح داده بهادرانه و به با کانه بطرف دیگرریخت واز توپ خانه گذشته فوج التمش را متزلزل ساخته 'واز جانب دیگر حسین علی خال وصف شکن خال و فتح علی خال و میرا شرف و غیره تهور پیشگال بمقابله ذوالفقار خال معرکه نبردگرم ساخته 'واز والفقار خال معرکه نبردگرم ساخته 'واز

طرف خان زمان عرف على اصغرخال وغيره بحجا دله گوگلتاش خان كمر جمت بسته آوازبان وبندوق وشعلهُ آتش ونیزه وشمشیر بررعدوبرق می خندید ' ونظر حیرت بین هر کجا که مى رسيد بخول مى غلطيد عجب بازار سخيز گرم گرديد ، وطرفه جوم كار بايي حضرت ملك الموت روداد ' صف شكنخال كهرد يف حسين عليخال بود وفتح على خال داروغه تو پخانه وزین الدین خال ومیر اشرف برا در میرشرف وا کثر جمع دران نامی وسا دادت بار مهه وغيره چېره همت بكلكونه شهادت آراستند وحسين عليخال كه قافيه تر د د برمر دم خود تنگ تر ی<mark>افت و دید که کارکارزاراز دست رفت با کی_{ن ج}ہیں دلاوراں خو درااز فیل انداخت</mark> ویائے ہمت فشردہ وجوتی از بہادران بار ہہ کوئے شجاعت از رستم وافراسیاب برد' وزخم مائی تیروگولی برداشته مند آرای بزم رزم کشته بیخبرا فناد ' وجال خال جهانشایی ومختارخال ازفوج جهاندارشاه شربت جانفشاني چشيدندوفوج عبدالله خان ازصد مات تیروتفنگ بیک تفرقه اختیارنمود ' زائدازصدو پنجاه سوار همراهش نبود ' ودر حیرت می اندكه چه كندوكجارود واز حال برا در جم خبرنداشت كه ناگهال متفرق آمده پيوستند تقوية رودا داوخواست که به بھیڑ جہاندارشاہ دست ویائے برند کہ ناگاہ خبرا قبال برزمینداری رسیده که سواری جها ندارشاه با کو کهه وشان سلطنت بفاصله یک تیرا نداز بنظر در آمد حال آنكه جهاندارشاه بإسرايا نكبت وادبارشاديانه فتح مي نواخت وخبري ازبازي تقدير چنين خصم جال گیرنداشت سیدعبدالله خال باجمیع سادات بار به که باج جلادت از رستم ميگرفت بادل توى وہمت درست بسر وقتش تاخت وبہيت مجموعي ہدف تير بلاساخت ' از صدمات سهام قضا پیام طرفه زلزله وشیونے بمردم محلات وخواجه سرایان رود اد' وجهاندارشاه باوصف آسودگی مزاج خواست که بمقابله و تدارک مخالفان پرداز دو چند تیر تم انداخت كمنا كاه مل " توتى الملك من تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء " بلندآ وازگشت وفیل سوارے اش تزلزل ولاں دیگر باختیار فیلبان نماندہ اکثر مردم عار انتشارا ختیارنمودند ' گوگلتاش خال خواست که درین وقت خودرارسا ندعلی اصغرخال وچھیلہ رام در کمیں چنیں وقت بودند ' پسرش رنجید ور بودند ' ورضاقلیخان داروغه توپ خانه واعظم خان برا در گوگلتاش خال تیر مدف تیرتفند ریکر دند۔ جہاندارشاہ بمعاینه چنیں احوال سرایا اختلال قریب شام پر دہ ناموس وننگ دریدہ برفیل سوار شدہ بطرف شاه جهال آباد خزيد ذوالفقارخال بإوصفيكه چنيں اخبار موحش می شنيد وعرصه نبر دبرخود تنگ می دیداز جانمی جنبید بمدافعت مخالفان می بو د ومردم رانظمیع می نموده و متواتر (گفته)میفرستاد که کاش اعز الدین را بیارنداین که قصبائیاں سمجج رائے را برمیدارم تا یک نیم پاس بتلاش این برگشته بختاں ماتم بود ' چوں اثری سواری او باز ظا ہرنشد ہ لاعلاج راہ دارالخلافت پیمود۔

گوینداول مشورت از رفقائی خودنمود که حالا چه اولاست؟ اکثری گفتند بدکن بایدرفت که صوبه داری آنجابنام نامی نواب است و مثل داؤد خال در انجا نیابت میند ' واکثر سرداران مر مهه و زمیندارال دست گرفته نواب اند ' فوج وسامان بهم سانیده بندارک باید پرداخت ' سنجا چند دیوان گفت که رخی برشیخو حیت نواب صاحب کلال یعنی اسدخال کرده بجهال آباد روانه باید شد ' الله وردی خال بجان صاحب کلال یعنی اسدخال کرده بجهال آباد روانه باید شد ' الله وردی خال بجان بخشی گفت که جمیل علامت ادباراست که درین وقت بمصلحت نویسنده راه میروند

القصّه بتفاوت يك ياس هر دو وزير به دارالخلافه پيش اسدخال آمدند ومصر شدند كه بدكن يا بطرف كابل ميرويم ' اسدخال بهدوربيني ما وعاقبت انديشها ونظر براوضاع جهاندارشاه وعدم اسباب بذوالفقار خان گفت كهمصلحت سواي اطاعت نیست و هر که از اولا دتیموریه زیب آرای اورنگ سلطنت گردد مارا اطاعت او لازم است ' چناچه باشاه برگشته بحث جهاندار شاه رادردارالخلافه محبوس ساخت ونتیجه دوربینی باباعکس معائنه نمود ' اینهال رابرای که میخواستند می گذاشت این قدر بارطعن مردم (اسدخال) برنمیداشت اگرمشامده به آرام طلی باخو دزیاده ازین آنچید بدنی دید القصه فرخ شير بادشاه بمعرفت مير جملة سلى نامه بامعركه بقسم قرآن فرستاده غا<mark>فل ساخت ' ودر عرصهٔ سه روز که بادشاه بباره پل</mark>ه بد ہلی رسید وپیر وپسر غافل از بازیجه تقذیر عازم ملازمت شدند ن میگویند سادات بار بارااطلاع بای بدعهدی بانبود هر چندخواستند و پیغام _مانمودند که بمعرفت ما ملازمت نمایند ° چوں صناع تقدیر رنگ ديگرر پخته بودآنهااعتادي بقول وعهدباصل بادشاه غره شده اعتنائي نه كردندورجوع بسادات باربهه نیاوردندوباستصواب ومعرفت میر جمله ملازمت نمودند ' بادشاه بكلمات عنايت ومرحمت خلعت وجواهراطميناني كرده اسدخال را رخصت ساخت <u> ذوالفقار خان را گفت که برائے بعض امور ضرور حاضر باشد ۔ اسد خال آثار ادبار</u> وريافته باچيثم گريال ودل بريال بخانه آمدذ والفقار خال را درخيمه نشانيده پيغام ماكي خشونت آمیز که باعث این همه فساد ما وخون ریزی وکشتن بیجاره عبدالکریم سوای تو دیگری نبود ' ذوالفقارخال دید که کاراز دست رفت بے محابا جواب ہا ہے سخت میگفت ' چیله ہائے بادشاہی و بہا در دلخال برسراور سیدہ ڈول سرمعکوس کشیدہ لکد کوب حوادث ساختند چوں دراصل نام اسدخال اسلعیل ونام ذوالفقار خال ابراہیم بود و بنا برسوئے تدبیر ومقتفنای نقد بر باعث قتل پسر پدر شد خص تاریخ قتلش گفت ''اسلعیل ابراہیم راقر بال نموذ'۔

وهمان روزگار جهاندار شاه که بقلعه دارالخلافه در گھٹا ٹوپ پاکلی آوردہ بودند آخر ساخته فردائے آل مفدہم کامحرم سمالا ہجری یکہزار ویکصد و بستوچہار بو د با دبد به وتزك تمام فرخ سير داخل دارالخلافه [شاه] جهال آباد شد ٬ وسرحها ندارشاه بر نیزه ولاشش بالائے فیل انداخته ولاش ذوالفقار خال را از گوشه بدم فیل بسته بشهر آوردند "فاعتبروا يااولي الابصار" -مدت سلطنت موهوم جهاندارشاه ده ماه چند روز بود ' واسدخال را درحو یلی ملیم دان خان با مردم کل نظر بند داشته بلغ پنجهز اررو پهیه مابإنهاز سركار والا وبقولے سه ہزار برائے اخراجات ضروري مقرر كر دہ تمام اسباب وا ثاث البيت وكارخانجات او بضبط آور دند ؛ چناچه جناب عالى ليعنى برگزيده جناب كبريائي (حضرت آصفجاه) كه بااسدخال اخلاص مفرط بود بخانه سيدعبدالله خال رفته گفتند که خوبی و بزرگی اسدخال را حاجت به بیان نیست درین وقت اگر توانند بهرقشم بسلوک ومراعات ذ خابرنیکنا می مااندوزند ' چنانچه قطب المک سیدعبدالله خا<mark>ل جمیع</mark> کارپردازان باورچیخانه وغیره راطلبید ه کچنت طعام وغیره بدستورسابق از سر کارخو د بر قرار داشت دامیر الامراحسین علی خال بدستور <mark>سابق مقرری خرچ پوشاک از خانه خود</mark> بحال نمود ' بعداین حادثه عبرت وحیرت افز ابحال دیگر درشکنجه زندگی بودیعنی روزجش<mark>ن</mark> وجلوس خلعت وجوابرامیرالامراخود برده بدستورقدیم دقیقه ادب رافروگذاشت ککرد ٔ اسدخان جم بهمال و تیره قدیم به اوقات آمد ورفت دست بسینه گذاشته برگ تمبول از دست خودداده رخصت ساخت " خوشاحوصله خسین علی خال کے از جانرفت و آفرین برمکین اسدخال که متزلزل نگشت ' طرفه امیر باوقارسرایا تمکین فیض رسال بود۔

القصه چول فرخ سیرعروس بیوفائی مملکت ودر بردید چهسامان عشرت که موی الیه بطاق نسیال بچید مردم را باضافه منصب وخطاب وخدمات نواخت ' وروز بروز انتظام کار با بگریز فکریها میساخت ' وسادات بار بهدرا برروز رنجانید وخود نیزی رنجید چنانچیرفته رفته دید آنچه دید تفصیلش رقم زده خامه عشرت شامه خوامد آمد۔

سید صنعلی خان عرف سید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک ظفر جنگ یار
و فا دار و منصب عده مفت بزاری بفت بزار سوار دواسید سه اسپ و خدمت والائی و زارت
فرقش بفرقدان آسود و اول غلطی بمیں بود که بسادات بار بهه که سیوائی جو بر شجاعت
و شخاوت و صف دیگر ندار ند بمیں کار متبرک فرمود از عهد فردوس مکانی تا این و فت بیج
باد شاہ بسادات بار به کار دیوائی صوبه نداد تا بوز ارت چه رسد و از چنین نا تجربه
کاریها کشید آنچ کشید و سید حسین علی خان را بخطاب امیر الامراء بها در فیروز جنگ
و منصب بفت بزار سیفت بزار سوار دواسید سه اسید و خدمت اعلائی بخشیری نواخت
و جناب عالی متعالی را بمنصب بزاری بهفت بزار سوار دواسید سه اسید و خطاب اعظم نظام
و جناب عالی متعالی را بمنصب بزاری بهفت بزار سوار دواسید سه اسید و خطاب اعظم نظام
فوجداری کرنا تک از انقال ذوالفقار خال مقرر ساخت و داود خال که به نیابت

ذ والفقارخال در فجسته بنیاد بودبصوبیداری گجرات مامورنمود ' ومحدامین خان بها در را بخطاب اعتادالدولهاز اصل واضافهشش مزاري ذات وششهز ارسوار وخدمت بخشيكري دوم بلند پایه گردانید ' وخواجه محمد عاصم را اول خطاب اشرف خال بهمال نز دیکے بخطاب صمصام الدوله بهادر خاند ورال به منصب مفت بزاري مفتهز ارسوار افتخار بخشيد ' وقاضي عباد الله مغل تؤراني راكه قاضي جهانگير بود وپيش از توجه رايات برائے اصلاح بعضى امورضر ورروانه دارالخلافه ساخته بودملقب بمغل على خان بهادر مير جمله بمنصب مفت بزاری مفتهز ارسوار و ظاهراً بخدمت دار وغکے دیوان خاص وخواصان وڈاک وباطنأ همراز ودمساز وصاحب دستخط بود ' واحمد بیگ که کو که معز الدین بود خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ وخدمت بخشے گری سیوم یافت ' ومحرجعفرمنشی بخطاب تقرب خال وخدمت خانسامانی سامان افتخار اندوخت ' وغلام علیٰ بیگ پسر چپ بیگ اعظم شاہی منصب پنجبز ارے وخطاب ذوالفقار خال وخدمت میر آتشی چندی بازارازخود کرمنموده ' وسیف الدین خال و مجم الدین خال برادر قطب الملک وديگرسادات بار مهدوم ده والاشابی وغیره كه حسن تر ددخدمت را بحک امتحان رسانید ه بودند بمناصب عمده وخدمات سربلند گشتند ٬ وبعض عمده مثل مدایت کیش وسعدالله خال عرف مدایت الله خال پسرعنایت الله خال مبتلا به بلائے تسمه که بدعت فرخ سیری بود گشتند وزبان سنجا چند که بمردم بدزبانی میکرد قطع ساختند ° وسیدقاسم کوتوال را کشت و تزلز لے بمردم راہ یافت کہ الحفیظ کو پاں می رفتند اسباب نزاعی کہ اول میاں باشاه ووزیر درمیان آمد تجویز دیوانے تن بنام چھیلہ رام نا کر دصدار<mark>ت کل بنام افضل</mark> خال استادخود بادشاه غائبانه قطب الملک که وزیر بودنمود تطب الملک بد بلی رسید دیوانی تن رابسیف الله خان صادق وصدارت را بنام سیدامجدخان که درعهد خلد منزل بپایهٔ صدارت رسید ه بو دمعین ساخت بارهٔ منازعت مشتعل شد تخرصدارت بپایهٔ صدارت رسید ه بو دمعین ساخت بارهٔ منازعت مشتعل شد تخرصدارت بمنظوری بادشاه و دیوانی بخویز وزیر مقررگشت واصلاح گونه بعمل آمد و چهیله رام به منصب چهار بزاری چهار بزار سوار وصوبه داری اکبرآباد یافته مرخص شد تقطب الملک سیدعبدالله خال با جناب عالی متعالی بسیارگرم جوشے بامینمو دوی گفت در ماسه برادری کلال نواب صاحب اندو ما بر دوخوردیم -

وچوں اخبار تسلط مرہٹ مکرر بعرض بادشاہ رسید قطب الملک بجناب عالی گفت زود رخصت شده بعلقه بروند لعني بدكن چنانچه ازباشاه مرخص شدند خلعت خاصه بإحيارقب طلا دوزی وسر پینخ و چغه مرضع و مالای مروار پدوشمشیر وجمد هر مرضع واسپ بإساز طلا مرحمت شد * وبعد رخصت قطب الملك برائے تہنیت بخانه آمده از پنج خوال پارچه و دورقم جواهر وشمشير و خر قبضه مرضع و دواسپ و يک فيل رسوم اتحاد بعمل آمد سیوای فیل یار چهوغیره گرفته درخلوت سررشته عهو دومواثیق مشحکم نمود ' و جناب عالی متعالی که بخانهاش برائے رخصت رفتند جہارخوان یارچه ودورقم جواہر ویک اسپ عرب باساز طلا وشمشیر وجد ہر مرضع باقبضہ یشم تواضع نمود ' میر جملہ کے برائی رخصت آمده جارسپرتخفه جو ہر دار با گلہائی مینا کارپیشکش آورده دبعده به بدرقه فضل الهی خود بدولت متوجه د کن شدند ' وا کثر منازل مثل سوار و پیاده ملاحظه می شدمتصل سرونج کرز برداران فرمان بادشاه با قدر میوه ولایتی عنایت حضور آوردند " چنانچه مفتصد

روپپه بکرز برداران ودوصدروپپه بکهارال وغیره مرحمت شد ' چول متصل اوجین دو مقام نموده بسیر وشکار مسرور شدند نیله گاوی بآسانی تمام شکار شد گوش<mark>ت اویا ز ده من</mark> وچند آثار دروزن برآمه بقراول سيكے خلعت وبقراولان پنجاه روپييه عنايت شدسي والیہائے میوہ وغیرہ ' وعرضی قلعد ارسین کہ از بنابر وزیر خال بود از نظر گذشت درین ایام چندی اثر از ہوارنج برمزاج مبارک ظاہر شد بعنایت الہی جل شانه زودی باستعال میومائی مذکورموجب شفاگشت ' برا کبریور دومقام نموده بشکار ماہی متوجه شدندوكيل زميندار بكرائ بادوضرب بندوق وچندوالي ميوه ملازمت نمودمتصل بربان پوررسیده بازمقام نمودند " و بعداز کوچ بر بان پورا کثر مردم ابل خد مات متعینه وغیره منزل بمنزل ملازمت حاصل میساختند ٬ وبطی منزل نصرت شاغل از کتل فر دا پورمظفر ومنصور بخسته بنیاداورنگ آباد بجائے تخت شش صوبه دکن است نز ول اجلال فرمودند' از آنجا كهاباً عن جدِ نامرداران مربه ثه را يائمال انواع تنبيه ولكد كوب اقسام تعاقب ساخته بودند عالم گیر بادشاه بچنین کار باشعور ایثال را پیند طبع دفت پیندغیور جرأت دوست خود میداشت ' از ودبد به آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر ناسر داران مر مهثه خصوص نواح فجسته بنیاد ہوش وحواس باختہ بخراب مائے خودساکت وصامت گشتند۔ جناب عالى متعالى بعد ورود خجسته بنيا دخطوط محبت ودبهشت آميز واشعار دست کشی از خود سریها به راجه سا هو و ناسر داران دیگر فرستادید و در جمیع محالات ومواضعات وپر گنات صوبه فوجداران وعمالان وضلعداران را باستصواب محرغیاث خان (محمد عباس خاں) ویشخ محمد اعظم که بدیوانی سرکارافتخار یافته بودنعین فرمودند ' و**برا**ئی منع اقسا<mark>م</mark> ابواب ممنوعه که نابیال کسال داؤد خال بآمیزش اشقیا از مسافرین ومتر ددین مبلغ هامی گرفتند پروانه هائی تا کیدمع سزاولان شدیدنجمیع محالات صدوریافت۔

روزسواری نماز جمعه مردم غربانالش گرانے غله که از آمد نے درشکنجه بمیں عذاب بودند نمودند ' بداروغه و دیوان خانه تا کید شد که از کر وژه مجل کا بگیر دوالا تغیر خوابد شد _

ضلعدار بكيه داودخان بمحالات وتهانه جات مقرر كرده بودية نهال فوج مرجشه راروکش کرده قریب بست لکهه رویبه از جمیع محالات جا گیر داران وغیره بطریق ضلعداری وصول نموده کلمه شا بخیرو مابسلامت نصف لی و نصف لک گفته معترض آنہاں نمی شدند ' مصدیاں و کفایت شعاران سرکار خصوص مثل کھیم کرن نام کے از تغیرشخ محمد اعظم بوالا پاییء دیوانے رسیدہ وموافق مرضی کا ہا رامتمنی می نموداین مقدمہ بعرض رسانید چنانچه نهایت بد ماغ شده برائی انهدام بنیان چنیں بدعت اوورتق ونتق محالات وتهانه جات محمر غياث خان كه داروغه توپ خانه بودوكھيم كرن ديوان سركارخو درا بافوج شائسته وتوپ خانه با ئسته بطرف شاه گژه وا نبرٌ وغیره روانهٔ نمو دند ٬ وبعضی مر مهثه تهورات وغیره که درنواح نیوسه جا گیرات داشته جمعی فراهم آ ورده وازقوم بنجاره با که اکثر گڑھی ہائے پٹھ پرتو روشیوگانو وغیرہ می نمودند ' وآمدآ مد چند ناسرداں از طرف احمد نگر بارادهٔ بإطله بعرض رسید " بجر داستماع ہمیں تائید قوی مطلق وہمعنا نے اقبال <u>دولت بتاریخ ہفتم شهرشوال سنه دوجلوس (فرخ سیر شاه) تخمیناً بائشش ہزار و پنج ہزار</u> بیاده و یا نصد جزار و مبیت ضرب ره کله طرف مونگے پتن متوجه شدند ° دومقام کنار گنگ متصل پتن نموده از بندوبست آنجا خاطر جمع کرده طرف شاه گڑھ وامرتی نواح

پرتور عبور ومرورنمود ' ذى الحجه سنه دو داخل فجسته بنیا د شدند ' از دبد به نام نامی وصولت اسم سامی آنفذررعب بود که ناسردارانے تاب نداشتند که مقابل کشکر ظفر اثر شوندیا نبرد آراى بافواج نفرت امواج نمايند كريز راماييه حيات ومافيها دانستداز دور فرارا ختيار مي نمو دند بعد نزول فجسته بنیادوآ مدن محمد غیاث خان وکھیم کرن ببلد ہ گاہ گاہ برمسافرین ومتر ددین وقافله مائی دوردست ردشروع دست اندازیها می نمودند ' چنانچه چندی از سوداگران سورت و گجرات بارابه مای اجناس بهاورنگ آبادی آمدند و محمدابرا هیم تبریزی بخشی ووقائع نگار بکلانه از انجمله بوده ' به اکثر بمرتبه شهادت رسید و چندارا به مای سواری زنانه مردم که از بر مان پوری آمدند متصل کولیگانوں برگنه اودلگانوں بغارت رفتند' ودوسه سودا گرمغل ایرانے کے جنس چھنٹ بندرو وغیرہ از حیدرآ بادمی آور دند چند کروه شاه گڑھ یا بیمال نہیب اشقیا شدند ' زمین دار دیوگڑھ سلسلہ جنباں رسوخ قدیم شدیک دور آ موکه نسبت بآموال دیگر رنگے بسفیدی داشت ٔ باجار قلاده بوز وتحائف دیگرارسال داشت فوجدار پٹن ماہی کلاں کہ کے بیکمن بست آثار بوزن آمد مديه فرستاد ' جشن ختنه صاحب زادهٔ بلندا قبال ميرمحمه پناه فيروز جنگ بهادر ومير احمر ناصر جنگ بهادر بآئین بهین و کمال تزئین آرایش یافته قریب صدخلعت بمردم رکاب مثل محمرغياث خان داروغه توپ خانه ومير مرزا خال بخشے وساير وکھيم کرن ديوان وسعد الدين خان ميرسامان والل خدمات بلده مثل قاضي مسعود خان وغيره وغياث الدين خان داردغه جزائير بردارال وتوپ خانه جنسے وخوش خبر خال وسيدخواجه خان وعمر خال وغیره عمده های رکاب لطف شد ' وشادیانه بالای ببرگل بلندآ وازگشت به از آل جا که مزاج نظافت وسلامت امتزاج در کمال عدالت معروف قدرشنای ومراتب حفظ الغیب وضیع وشریف بود حید رقلی خان بعلاقه دیوانی بادشای وغرورتوسل واتحاد میر جمله که تصرف بحزاج بادشاه داشت طرفه بازار سخت گیریهاوز جرو تو نخ به مصدیان وکر و زیان وغیره گرم کرده بودنهایت بر بهم شد در دیوان خانه طلبیده زبانی محد غیاث خال وسعیدالدین خان خانهای ال حکم شد که ازین کردارنا ثواب وخود سریهائی به حساب بازآید والانتیجه نیک نخوامد دید خرش طاست ، باریاب حضور نشد از بیرون مرخص محمد عیان دیار خال خوامد دید خرش طاست ، باریاب حضور نشد از بیرون مرخص محمد عیار دیار خال خال مار برخود بیچید واز بدوضعی بادست نگشید -

ودر بهال ایام خبر انتشاراشقیاء در نواح جالنه پور بعرض رسید " اول بهادرخال عرف ابراهيم خال بانوج نمايال تعين آل طرف شدند من بعد رايات ظفرآيات با هنزاز آمد وحيدر قلي خال هم بعدد دوسه روز بحمل سامان وسايروتمام طرفه دو کانے برخود چیرہ بود ' وعجب گفت وشنود داشت ملحق رایات گردید ' ودور وز درکوچ با جمعیت ہمراہین خود برائے مجراایستادہ بجاں فشاں خاں میرتزک حکم شد بار مجراند مدبة كدوولت ملازمت حاصل نمايد بخفت تمام مراجعت بلده نمود ورايات هم بربهان وادی مظفر ومنصور داخل بلده گشنه ' پوسف بیک نامی را مبارز خان صوبه دار حیدرآباد با تخایف و مدایای آن دیارمثل چھیٹ مای قلم کار وظروف شیشه و چینی آلات وغیره فرستاده ملک عنبر دارالا مارت نو کھنڈہ بلد ہُ خِستہ بنیاد ودروازہ ہائے کلاں كدالحال بهبهركل خور دوكلال شهرت دارد وتالاب ومعجد جامع وعمارت طويله كه زبان ز دمر دم است احداث نموده وگاه گاهی برای سیر وشکار درقلعه دولت آبادی آید بمرور ایام چندطبقه نو کهنده از صدمه برق ضائع شده سه طبقه باتی بود جناب عالی متعالی دو طبقه دیگر که اسلوب نداشت مسمار نموده جریک طبقه که الحال بجائے نهه خانه موجود است طبقه دیگر که اسلوب نداشت مسمار نموده جریک طبقه که الحال بجائے نهه خانه موجود است طرح عمارتی انداختند باتمام نرسیده بود که نهضت دارالخلافه دبلی رونمود حسین علیخال که بلده فاخره در بلده رسیده عمارت ندکور را باتمام رسانید ' بعد جنگ عالم علیخال که بلده فاخره بفروغ قد وم میمنت از وم زینت وارالی یافت عمارات ساخته حسین علیخال منظور نشده مسمار نموده ' عمارت کلال دورویه با دونعت خانه بائے کلال تغیر فرموده مسمی بخلوت کلال نمودند " ودرک سراجم بعض عمارت تغیریا فت -

ورموضع ناگر پرگذانتور که قلعه کوبی استیکا سے دار دواز بلده مسافت بیست وسه

کروبی واقع است اشقیاء قلعه کلی باستیکام تمام ساخته مسکن ومقر خود با نموده بودند

وذ خائر اسباب جنگی افتم سرب و باروت وغیره که از مدتها آباده داشتند در عمل داو دخان

اکثر تاخت و تاراج دورونز دیک نموده به بهال قلعه می خریدند و نظر باستیکام آن مکان

کسان داو دخان درا غماض میز دند " کنکاجی وسنجاجی نامی سرداران اشقیاء که نواح

ناسرداروده پازده به برا تاخته بقلعه نه کور آهدند ورانوجی ناسردار که با نامبرده با مناقشه

داشت نیز با جعی آمده بساط منازعت وخشونت گسترد " چناچه قریب بهشت هفت

ناسرداروده پازده به رارسوار بحق شدند "کالیونامی که سابقاً کمایش چند پرگند داشت واز

چندی تغیر شده بامید بندگی جناب عالی همراه محمد انوارخال ضلعدار اتنورو بیفیا پورو پیول

مری تقذیم خدمت مینمود "کالیوباستدعائی را نوجی محمد انوارخال را باعانت وکومک را

نوجی که این به میانوارخال دراخلاص میز در غیب و تحریص تنبیه مرعیانش نمود چنانچ محمد

انوارخان را باعانت واتفاق آنها روانه پھولمری گشت ' در اثنائے راہ خبر مصالحہ واتفاق ناسردارال كه بانهم بساط مخالفت چيده بودندرسيد محمدانوارخال كه طاقت مقابليه جمعیت بے حمیت نداشت رجع القهقر ی نموده ' ازراه مشورت بعضی نا قباحت اندیثان ہمراہی خود کالیومذکور را کہ از مدتے گویا در ذیل ہمراہیانش بود غافل ساختہ و شکیرنموده ' چول خبر دنشگیر ساختن او با نبوه نکبت پژوه اشقیاء رسید بها نوفت باجم اتفاق نمود_قریب سه ہزارسواریکا یک برسرمحدانوارخاں ناتجر بہکار تاختند ' ومحمدانورخاں وغيره كه في الجمله سامان وتر دروتلاش داشتند دفعتاً حواس باختند ' چنانچه كاليوجي را از قید برآ ورده محمرانوارخال رامقید ساخته بقلعه م*ذکور بر*دند،ازین جرأت وجسارت از هر طرف فتنه خوابیده بیدارشد و هرجانبا تارفسادنمودارگشت، چون خبر بعرض جناب عالی رسید بے تو قف کمچه ولحظه بها در خال عرف ابراہیم خال برا در مراد خال (پنی) را با جار ہزارسوارودو ہزار پیادہ برقنداز وغیرہ برائے تنبیہ وگوشالی آل گروہ ضالین تعین فرمودند، ابراهيم خال از ايلغار بسرونت كفامتصل بلاس رسيد، جمعيت همرا بي ابراهيم خال سيوم حصه شقاوت پژوه نبود ' شدت با دبارال اسلحه کارزار را برکار ساخت ، اشقیاء بهیمت اجتماعی قریب یانزده هزارسوار مقابل ابراهیم خال رسیده بجنگ پیوستند وخال مذکور را محصور کردہ عرصہ نبر دبسیار تنگ ساختند ، ابراہیم خان یائے استفامت افشر دہ برائے کومک معروض داشت ، چنانچه تمام فوج ظفر موج سر کار وجمیع متعینه پادشای بسر داری نونهال حدیقه اقبال والانسب عالی گهرمحمه غازی الدین خان بها درمهیس پورریاست را شروع سال نهم ازعمش بود باتاليقي محمر غياث خال كه دار دغگي تو پخانه بهم داشت ومير

مرزاخان بخشى بهمت عالى نصرت وتائد قوى مطلق مرخص فرمودند ہراو لے بعہدہ اباجی ملائكه مداركه وشرزه خال غياث الدين خان داروغه تؤيخانه جنسي وجزائر اندازال واسفنديار بيك وغيره " وچنداولى بذمه عمرخان وميمنه بصوابد يدمير حسن برا درمير مرزا خان بخشى، وميسره بكار دانى خواجه خان وخوش خبر خان وغيره قراريافت، محمد عنايت خان درخواصى نونهال حديقه اقبال نشسة باتفاق مير مرزاخان تمشيت كار مأمى نمود ، فوج ظفر تمثال بجناح استعجال بسروقت اشقيائے خذلاں مال رسيد بجر دا تصال، باوصفيكه قريب ده پانزده هزار باچندناسردارال بودند چول بنات النعش ازهم پاشیدندا بوجی نامی سردیسمکھ قصبۂ سیزاز گریزفکریہا گاہے دراطاعت مردم یادشاہی بود وگاہے راہ رفاقت همرابي مي نمود، درانوقت بإصلاح مواد فسادا شقياء بهمال مجمع رسيده بودطاقت قیام وقدرت قعود درخودمفقود دیده مشورت ومصلحت گریز وفرار باناسر داران کفار نمود، ویکروز بنزارصعوبت ودل باختگی مقابل فوج ظفرموج شده داد جنگ گریز داد، روز دوم راه بزيمت پيودند بنگاه بااسيان بسيارغنيمت بهادران اسلام گشت ، باوجود شدت بارال وكل ولائے بانتها قلعي فركور رانهيب وغارت فصيلش رامسمار نمود، دست از تعاقب برنمیداشته در ہر منزل اکثرے بواصل جہنم می شدند وبسیاری از ماديان وگاؤوغيره غنيمت ساختند ، وېميشه هراول فوج اي طرف چنداول آنها را تنبيه واقعی می نمود _ وفتوحات بے در بے نصیب غازیان اسلام می شد ، قریب به شاد کروه چنیں تعاقب کہ فرصت دم زدن نمی دادند وہر روز جمع کثیر را بجہنم <mark>می فرستاد ند واسیاں</mark> دگاواں وغیرہ اسباب دست خوش اصحاب جہادمی گشت ، آنہا بحد <mark>معلوب ومنکوب</mark>

گشته تقرحیات را ازمغتنمات دانسته در دره بائے قلب وکوه بائے دشوارمتفرق شده خزیدند که باز سرفساد برداشتن نتو انستند ، دورنجیر فیل خوب با چندشتر وقریب دوصداسپ ماده وغيره وآفقابها گذاشتند، فوج ظفرموج بافيال وغيره اسباب غنائم طبل فتوحات را بلنداوازه ساختند مراجعت سرایا نفرت رونمود ' وهرجا که بهمسکن ومقراشقیاء می دید وى شنيرنهبت وغارت كرده گذهي بامساري نمود ، و هرسودر فوج ظفر موج جميس خيال نقش بست طرفه زلزله دراركان ثبات اشقیاء وعجب تسكین باضطرار عمالان ورعایائے منقادروداد ،محمرغیاث خان ومیرمرزا خان باجهاں جہاں مباری وعالم عالم فرخندگی بعد حصول دولت ملازمت تقريبا التماس نمودند كهصا حبزاده بلندا قبال بخطاب منتطاب غازی الدین خال بهادرسرفرازانداول مرتبه بیمین سرداری ایثال چنیں فتح نمایاں که مقدمه فتوحات باندازه است بحلوه ظهور رسيداميد فدويانست كه بخطاب فيروز جنگي كفيمه غازى الدين خال است متازشوند ' فرمودندانشاء الله تعالى بحول قوة البي از قوة بفعل می آید، چنانچه بعد چندے فرمان بادشاه عز صدوریافت ملحین حدیقه فیروزی كشتند ' انصاف اينست كه چنين فتح كه دروفت عالمگير بادشاه بهم كم اتفاق افتاده ، وچنی غنیمے کہ افیال واسیال بیٹار بدست آمد کم دست داد ' اگرعهد بادشاه جها د دوست قدرشناس می بود چه ابواب قدردانیها ونواز شیها که برروئے مجامدان نمی کشود۔ ودر بهال ایام آبله بسینه بے کینه مبارک بورم قرحه انداخت وروز بروز باز دیاد وجع دورم بيقرار ميباخت ' اکثر حکما دمشير وجراحان که مرجم مي گذاشتند وتدابير مي نمودندمفیدنمیشد واند مال نمی یافت ، بو هر تازه از گجرات وارد بلده گردید گویا مجکم شافی حقیقی باصلاح ہمیں قرحہ رسید، بوسیلہ بازیافتگال محفل بجراًت تمام معروض داشت کہ مچلکا می دہم اگر بدویٹی مرہم اصلاح نشود مجرم باشم ' جناب عالی التماس او قبول نمودند ،نفع پی در هفت هشت روز ظاهر شد ٬ ودر عرصهٔ بست روز گویا نبود، بو هره را بميزان عنايت سنجيدند پنج ہزار و چندصدر و پيه كه بوزن آمدمع خلعت سرفراز ساختند ،ايں مژ ده علاوه چنیں فتح نمایاں سامعه افروز عالم وعالمیاں گشت نهه روز جشن عالی تزئین یا فته ، انواع روشنی وتقسیم الوان طعام بتقدیم رسید ' عالم دامن درمن گلهائے تمنا از حديقة عنايت چيده وجهال كامياب اقسام مطلب ومقصدخود كرديد، واضافه خطاب وجا گیرات وقریب صدخلعت بوضع ونثریف مردم ر<mark>کاب متصدیال ومتعینان بلده</mark> ومردم كل مرحمت شد ' واكثر مثل محمد غياث خال وابرا هيم خال ومير مرزا خان بخشي وسعيد الدين خال خانسامال وغيره بعنايت جواهر واسب واضافه وخطاب مفتخر شد ه ، سمند آرز ورابه بمسرمیدان سرور کر دند_افیال وبعضے اسپاں خوب ہمراہ میر مرزاخاں روانه حضور گشت به

جناب عالی را از روئی علومر تبت وسموء منزلت توجهی با حوال وافعال وقائع نگاران واخبار نویبان و هرکاره هائی بادشا ہے نبود لہذا بچنیں واسوخنگی هابهگوتے داس نام نائب بهاسکر راؤ هرکاره صوبہ جخت بنیاد بمدیب خود که در حضور بادشاه بود می کیفیت چنیں شکست مربشه های کافر ماجرا که از فتو حات غیبی توال شمر دبیکس وخلاف واقع بایں طور که قریب یکہزار افغان بکتر پوش همرا بی ابرا جیم خان عجب تر ددنمایانی نمودند وناموس کار های بادشابی را چنا بیدنگا بداشتند والا کاراز دست رفته بودمرقوم ساخت

حال آنکه ابراهیم خان در محاصره آنها زندانی بود ' هر جانبازی و تلاش که بعمل آمد از فوج سرکار دولت مدار بعمل آمد ' وکیل سرکار عالی که در حضور بادشاه می بود نجنس افراد اخبار مرسله بھگوتی داس را باز پس فرستاد ' چون بملا حظه جناب عالی در آمد نهایت به دماغ شد بحمد غیاث خان فرموده که هرکاره به حیاء ناکاره تمام محنت فشرده ماوفوج مارابر با دداد و سرزاولال شدند ' فرستاده اور ااز خانه اوکشیده بیارند و در جلوخانه خوب زیرتازیانه گیرند و بتدارک اخبارتر اشیده اور کیش و بروث اور ابه بیشاب تر اشیده و تشهیر سازند ' چناچه سزاولال از خانه کشیده آور دند و در جلوخانه تنبیه واقعی نموده خرسوار ساختند نعو فه بالله من غضب الحلیم.

بعد نظر گذشتن افیال واسپان غنایم که مصحوب میر مرزا خان ترسیل یافته بود
بادشاه خلعت خاصه وسر پیج مرضع گرال بها واضافه پانصدی ذات پانصدی پانصدسوار
بغازی الدین خان بها در مصحوب کرزبردارال مرحمت فرمودند در باغ فر مان باری رفته
باداب معمول گرفته بزار و پانصدر و پید دوخلعت بگرزبرداران لطف نمودند مصدی
بندرسورت دو آئند قامت نما با تحایف دیگر ارسال داشت مقبول و مستحسن افتاد -

سابق مرقوم شده که ابوجی زمیندار بقابوجوئ باگا به بروساء اسلام می ساخت وگا به به ناسردارانِ کفار می پرداخت درال بنگام که از کھنڈو جی وبہارتیه سرزنش یافتہ باہزارسوار بوسیله محمد غیاث خان دولت مبابات از حصول ملازمت یافت بمبالغه ومبادرت معروض داشت که کھنڈو جی مذکور درموضع ما ہور تعلقہ بکلا نہ که درآل وقت سلطانپوردادہ نذر بارجم درتصرف سرکار نبودو گڑھی احداث نمودہ ومسکن متعلقان

خود قرار داده وتاخت وتاراج قوافل مبارك بندرسورت واحمر آباد گجرات مينمايد' وتمام آن ضلع لكدكوب انواع نهيب وغارت واقسام تعدى وجسارت مي كند سردارے بافوج قلیلے تعین شود ' فدوی جمعیت خاطر خواہ دران نواح بزودی بهمر سانيده نيكوخدمتها وحسن مجرابتقديم ميرساند ' چنانچ يمرخان بابزار سوارتخيينًا باتعين نام برده گشت بهئيت اجتماعي باستعجال شتافته وگرهي بإرامسمارساخته ومتعلقانش رابقيد آورده بسرعت سریعه بحضور رسیده مور دخسین و آفرین گردید و بخویز منصبی و جاگیری سرفرازگشت _ چندرسین پسر دھنباجی جادوسینا پتی کہ از عمرہ مائے راج مرہٹہ بودو درعہد عالمگیر بادشاه چه خیر گیها که باسر داران آنوفت نمی نمود بیاوری طالع دست توسل بدامن دولت زدہ ملازمت حاصل کردہ بعطائے منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار وعلم **دادہ** شده بضابطه دکن فرق اعتبار بفرقدین شود ' وهمراهیانش بفذر مراتب به تجویز مناصب وتنخواه جا گيرسر ماييافتخارا ندوختند وببلغ بست ودولک روپيه نواح بهالکي وغيره تنخواه گشت عزت بیک خان به نیابت فوجداری کرنا تک حیدرآ بادسرفراز شده با بزارسوار ودیگر سرانجام روانه تعلقه گشته باعبدالنبی خال فوجدارمعزول جنگ نموده شکست فاحش خورده ' چناچه برای تنبیه وتدارک آن رایات عالیات بطرف کرنا تک تاقصبه ابتداء وانتها نموده بود که خبر تقر رصوبجات دکن بنام حسین علی خان اشتهار یافت و مخفی عریضه وکیل در

وبعد چندروز فرمان بادشاه فرخ سیرمشمل برطلب حضور وتقر رصوبه داری دکن بنام حسین علی خان امیر الامراء ضمیمه میر بخشیگری وسند نیابت و نظامت وحراست مجسته

بارازنظر گذشت لهذاازال برمراجعه بخجسة بنيادشد_

بنیاد که یائے تخت ملک دکن است بنام نجابت خال صوبه دار بر مان بور ومتصد مگری محالات ومقدمات مالى بنام حيدرقلي خال ديوان دكن معهمهم مصحوب شيخ نجم الدين ونگامداشت یکهز ارود وصدسوار بسراسری سی و پنج روپیه و تخواه آن برحیدرقلی خان رسید چنانچیمن بعد جناب عالی متعالی اواخر صفر سنه دوجلوس باتمام جمیعت متوجه دار الخلافت شدند ودر بر مان بورچندمقامے فرمودہ خواستند کہ از آنجاہ انتہاض بمل آرند درا ثناء راه خبررسید که کنکاجی نام شقی با پنج ششهز ارسوار بیجا گڈھ عرف کھڑکون رامحاصرہ نمودہ باستعداد تنبیه او پرداخته بحول وقوة قوی مطلق روانه شدند ' نام برده مجر داستماع قريب بودن لشكر بمنازل طويل اختيار فرارنمود وامير الامراء آخر جمادي الاولى سنهيوم از دارالخلافه روانه دکن گشت ، هر دوامیر کبیر بفاصله دو کرو بی از هم گذشتند ، امیر الامراء ایمائے بملا قات نمود جناب عالی متعالی بیاس مرضی بادشاہ وننگ نظر عزل ونصب قبول نكرده كوچ بكوچ داخل دارالخلافه شدند_سيدعبدالله خان قطب الملك وزير تاباره پلهاستقبال نموده برای ملازمت با دشاه برده ' با دشاه بسیار کلمات عنایت فرموده خلعت خاص باحیار قب مرحمت نمودند ' قطب الملک بخانه آمده کلمات عذرخوا ہی ہابہ مبالغه ببزبان آورده كهتمام وزارات ازشاست تابه صوبیداریها چدرسد ، برائے رفع بعضے مجہلہ ہارفتن امیر الامراء ضرور شدہ حالا ہرصوبہ کہ بخواہند حاضر است 'بعد استماع مراتب زباني قطب الملك جواب همه كلمات جميس قدر فرمودند به بفضله آنچه <u>مے فرمایند بسلامتی صاحب مافوق آن متصوراست 'چوں صحب بہائے نفاق میرووز ری</u> بإفراط تقرير وتحرير بمعاينه رسيدروز بروز از ديادا شتعال نايره فتنه وفساد درحضور بتقيق انجامیداز حداثت مین بمزاج لوچ امتزاج باقسام سیر و شکار بود و نواح سنجل مراد آباد انواع شکار باد اشت و نسبت بصوبه داری بائے دیگر بخوش ہوائی ہم مسلم الثبوت بود ' چنانچه ابوالفضل در جلد دستورالعمل اشعاری بآل مینماید ومیگوید که کر کدن ہم دران چنانچه ابوالفضل در جلد دستورالعمل اشعاری بآل مینماید ومیگوید که کر کدن ہم دران شکارگاه بهم میرسد و پیچ شکارگاه درصوبه دبلی بایں وسعت نیست لهذا مصلحاً فوجداری سنجل مراد آباد مع بعضے محالات دیگر کہ بفو جدارانِ سابق نمی شد قبول فرمودند۔

اگرچه مقصود اصلی از این کتاب تسوید احوال و آثار جناب مستطاب است لاکن برائے انتظام وار تباط سلسله اخبار واستحکام وانضباط سررشته وقا کع حضور که باجم منوط و مخلوط است ملحوظ داشتن ضرور شد ' واحوال صوبه داری حسین علیخان و چوتھا مرہ شہ که مقرر کرده بدعت اوست واکثر ضوابط وروابط برباد داده او نیز لازم افتاده ' لهذاعنان اههب قلم اجمالاً بترقیم امور عظیمه ضروری معطوف میسازد۔

بعدروانه شدن جناب عالی متعالی به تنسیق و تنظیم دکن هرروزر بحش و کدورت فاطر عاطر بادشاه ووزیر و میر بخشی از دیاد بود ، واز طرفین انواع ناخوشیها رومی نمود ، درین همن اخبارخود سری هائے راجه اجیت سنگه مکر ربعرض رسید بلکه شهرهٔ آفاق گشت، امیر الامراء حسین علی خال که میر بخشی و سپه سالا ربودا فتتاح این مهم بعهده خود قبول نموده -

احوال اجیت سنگه اجمالا این که بعد رحلت بادشاه عالمگیر از جاده پابیرون گذاشته باحداث و تغییر بعضے بت خانه کلال و تخریب اکثر مساجد و درمنع از ان کوشید، و در تعلقات زمینداری خوداز منع گاوشی جرعه ضلالت چشید، خلد منزل بعد جنگ اعظم شاه بنابرمهم کام بخش توجه به تنبیه و گوشالی آن مضل خیال ننمو ده که اخبار شورش و فسادگروه

منلالت يژوه آشوب جهان سرگرديد باز دراغماص آن عازم تنبيه فرقه ضاله شدند " چنانچه مجمل بقلم می آید بعد فوت خلد منزل گروه ند کور زیاده از سابق حود سری با با فراط رسانید،امیرالامراء تادیب وسرزنش این کافر فاخر ذمه جمت خودساخته بافوج سطوت چنیں سر دار ہوش وہواس باختہ حلقہ بگوش وسر براطاعت وانواع عذرخواہی واجرائے او امرونوایی واحکام یادشاہی گذاشته، وتعمیر مساجد وتخریب معابد پرداخته، مدایا وتحف پیش امیرالا مراء فرستاد، ومعرفت وکلاء متمس عفو جرائمٌ گشت،حسین علی خال امیرالا مراء استدعائے ملاقات کردہ صبیہ اور ابرائے بادشاہ درخواست نمودہ بعدر دوبدل (بسیار) صبیہ خودرابرائے بادشاہ معہ پیشکش لائق وفرستادن پسر جہت ملا قات قبول کرد، چنانچہ شائسته خان خالوی بادشاه را برائے آوردن صبیهاش معین ساخته امیر الامراء خودرا بحضور رسانید، ہر دو برا در بمعاینه اقتدار میر جمله که بادشاه نائب دستخط خود کر دوعالمے را از منصب وجا گیروخطاب کامیاب می نمود ، واز دفتر وزارت بدون پیشکش که برائ وزير دريں چند بقال مدار المهام مقررمی كرد، وبرآ مد كار مانميشد وباہم انواع ذخائر <mark>ناخوشیها وکدورت ما می اندوختند ، ومیر جمله بغرض پیش آمدخود اقسام شکایت سادات</mark> <mark>وارادهٔ فسادات بعرض بادشاه می رسانید، وبادشاه نا تجربه کارراغریق بحروساوس وافکار</mark> می ساخت، چنانچیشب وروزنر دید ابیر دسگیرساختن می باخت، بفحوائے"التقادیس يضحك على التدبير "سودمند نيفتا د_

می گویند که بادشاه بنابرعهد و پیان اطلاع بسادات میداد ، هر قدر اسباب دنیاداری پیش حرص وظمع بیش از پیش نظر بسیر حاصلی وافز ونی سیاه ومزید قدرت و دستگاه

امير الامراء دندان طبع تيزنموده صوبه داري دكن ضميمه بخشيگري بدستور ذوالفقار خان درخواست نمود که وجهه نصفے از داود خال مقرر کرده سند نیابت بفرستد وخود در حضو<mark>ر باشد،</mark> مرضى بإدشاه بتلقين مير جمله آنكه اميرالا مراءخود بدكن برود تابييت اجتماعي سادات از ہم باشد، ردوبدلہا بطول کشید وصحبت ہائے بے مزہ بے نہایت کلی وشوریئے انجا میدحتی که هر دو برادرترک آمد ورفت در بارنمودند و بنگامد اشت پیاده وسوار جادهٔ خود سری پیمودند ' آخر قراریافت که اول میر جمله که مایی فساد مزاج با دشاه بود بصوبیدارے تهية مرخص شود " ومن بعدامير الامراء بشرط اينكه عزل ونصب جميع خد مات تعلقه دكن از جز تاکل حتی قلعد اریها بقبضه اختیار من باشد روانه دکن گردد ٔ چنانچه میر جمله را خلعت صوبه داري تهية داده مرخص ساختند وكرباً مطالب صوبه امير الامراء پذير إنموده رخصت دکن نمودند آخر جمادی الا ولی سنه سیوم جلوس مطابق سنه یکهز ار ویکصد وبست و هفت ہجری امیر الامراء براہ مکندرہ روانہ دکن شدمیر جملہ بعضی کونة فکریہا بوقت روانہ شدن تلقين بإدشاه نموده بود وصمصام الدوله اطلاعے داشت ' چنانچیخفی فرمانے بخط خاص به داؤدخان افغان بني كداز وقت عالمكير بإدشاه نامي بهتهوري داشت وجميشه نزدمحبت باسرداران مرہشمی باخت ومدتے بہ ہدایت ذوالفقارخان نظامت صوبہ جات دکن سر انجام نموده بود ' دران هنگام صوبه داری گجرات احمد آبا دنمشیت می نمو دفرستا ده که در دار السرور بربان پور بماند واجتاع فوج وناسرداران مربشه نموده حسين عليخان امیرالامراءرا ازمیان برداشته انتظام مهام صوبه جات دکن نماید ' چنانچه نامبرده ما بر ہان یور رسید وسدراہ شدہ مستعد جانفشانیہا گردید ودر منزل مشہور نز دیکے دریا<u>ئے</u>

نربدامرزاحسين عليخان اميرالامراء ازين ماجرامطلع شده خط اشتياق بإنواع وفاق بداؤدخان مفيد بيفتا دوروز بروزمنزل بمنزل اخباراز ديادمواد فساد وبنيا دمخاصمت متحكم گوش را پر ملیهاخت ' باوصفیکه امیرالا مراء پنج شش کرو ہی بلد ه نزول نموده دا وُ دخان از باعتنائی تمام اندرون شهرکوس جلادت میزد ' بنیانام سندهیه ناسردار عمده مر مشررا شاه عالم با دشاه بها درشاه بمنصب مفت بزاری مفت بزار سوار وجا گیرات چندسیر حاصل دادہ درسلک بندہ ہائے بادشاہی مسلک ساختہ بود باچندمر ہشہنامی منصبد ارمتعینہ دکن ظا ہراً بقصد ملازمت امیر الامراء وباطناً برائے کومک داؤدخاں نزد کی بلدہ قیام داشتہ تماشائے غالب ومغلوب وانتظار قابومی کرد ۔ امیرالامراء زبانی متہورخان خویشگی وشيام سنكهنام راجيوت معتبرا قسام پيغام التيام گفته بجهت استمالت نز دا فغان جابل كه زیاده از دو ہزارسوارنه داشت فرستاداصلاً گوش ککرد ' شیخ نجم الدین نامی که افغان اعتقادے باوداشت باچندمشایخ وسکنائی معتبر بعجز والحاح گفتند که از بودن اندرون بلده تاراجی بلده است متصل بهادر بوره که دوکرو به غرب رویه بلده است منزل باید ساخت ٬ ویکجانب آباد بوره قرارداده طرف دیگر بحفر خندق باید پرداخت گوش نکرد ٬ بارديكرزباني بسالت خان اعظم شابي را فرستاد پيامهائے موالات اليتام واقسام وعدہ مانی جا گیر بشد ومدتمام دراستمالت اوافغان جهالت توامان یااز دائره جهل وتهوری بیرون نگذاشت فردائے آن کہ برائے طرفین کم از فردائے قیامت نبود امیرالامراء <mark>بّاراشگی وتر تنیب فوج خود که قریب ہزدہ ہزارسوار وہفتاد فیل کخبال موجود داشت روز</mark> دوشنبهشتم رمضان سنه یکهز ارویکصد وبست وهفت ججری سوار شده نز دیک زین پور که

مابين شهرو بهادر بوره واقع است منزل نمود _امابار كان ثبات تمكين داؤد خان تقرر چنيں فوج سكين اصلاً تغير براه نيافت وازجائے نجنبد ' امير الامراء تمام شب باحتياط گذرانیده صبح بتسویه مفوف برداخته درمقابلهاش ایستاده ن خان تهورنشان هیرامن بمسربیرا که مدارمهمات ملکی ومالی خانهاش بود بمجادله چنیں سردار نامدار تعین نمود ا زطر فین جنگ توپ وتفنگ عرصه ناموس وننگ را گرم ساختند در بین همن هیرامن از تیر بندوق کشة شدواز بارش بیوقت آلات توپ خاندامیرالامراءاز کاررفت ' یکا یک دا ؤدخان كه گويا مترصد جميل وقت قابو بود باسه صد چهار صدا فغان پني ميرسيف الدين على خان وميرمشرف درستم خان ويوسف بيك دار دغه توپ خانهٔ هراول امير الامراءمثل شيرغرين وفيل دمان حملهنمود وبيك دم زدن كاردار وغدتو پخانه ورستم خان را آخر ساخت وطرفه زلزله در اركانِ ثبات افواج اميرالامراء انداخت آشوب قيامت قائم گشت وآثار سخیز هویداگردید ' پیغام سهام دست خود بهر که میفرستاد فرصت دم گرفتن نمیداد ' بسالت خان ومنوخان وستاليش خال جان بجهال آفرين تعالى شانه سپر دند ' وعالم على خان برادر زادهٔ اميرالامراء باوصفيكه حداثت سن داشت چېرهٔ همت بكلكونه زخم ها آراسته طرفه تلاش جوانمر دانه نمود

درین تلاطم مرد آزمائی اکثری از افواج امیرالامراء عار فرار اختیار نمودند وزیاده از چهارصد پانصد کس و چند سردار فیل سوار نماندند قریب بود که نیم فیروز بے بر پرچم اعلان افغان وزید که ناگاه گلوله جا نکاه گنبال چنال بسرش رسید که بازاز جا نجنبید ' امیرالامراء شادیانه فتح نواخته سرش را بالای نیزه و نعشش را برفیل کرده در تمام لشکر گردانید ' ودست از نهب وغارت وتعاقب گریخته هاباز داشته هانجامنزل فیروزی شامل نمود " و چندمقامے در بر هان پور کرده بخسته بنیاد که پائے تخت صوبه جات دکن است داخل شده به انتظام مهام پرداخت۔

اگرچہ از جنگ داؤد خال رعبے دردلہائے مردم راہ یافتہ بودلیکن از ناخوشیهائے بادشاہ بروساء وسرادران دکن متواتر فرامین عدم اطاعت امیرالامراء ميرسيد 'لهذا چنانچه باينقش درست نمي بست ' وعلاوه آل كشة شدن ذوالفقار بيك بخشے وغارت رفتن تمام فوج همراى از كھنڈوبہاريه شد انفصيلش باجمال اينكه كهنڈوبهار بیاز ناسرداران عمره راجیسا ہو که مكاسه صوبه خاندلیس از طرف سا ہوداشت قلعه چه مانی مشحکم مابین راه سورت و گجرات احداث نموده از مردم قوافل و تجار چهارم حصه بعنف میگرفت اگر کسے نمیداد تمام اموال او پامال نہیب وغارت مینمو د باستماع <u>این اخبار امیرالا مراء ذ والفقار بیگ بخشے خود را با قریب چهار ہزار سوار ودو ہزار پیاد ہ</u> برائے گوشال من نفریق صلال تعین ساخت ' نامبر دہ بمنازل طولانی عبور کتل کساری خموده داخل صوبه خاندلیس شده بسروفت کھنڈو بہاریہ مذکور که درنواح گالنه وبگلانه باجمعیت قریب دواز د هزارسوار رخت اد بار داشت رسید ^۴ شقی مذکور برسم جنگ دکن گریز نموده بطرف کوه وکریوه ناهموار دشوار گذارخو درا کشید ۴ هر چند هر کاره با نظر بد <mark>شواری راه با ذوالفقار بیگ را گفتند که مکان وزمان جنگ نیست نام برده از فرط تهور</mark> بخاطر نیاورده راه مجادله بیمود ' اشقیا یا نصدسوارخوش اسپه درمقابله داشته باقی بهیت مجموعی فرار اختیارنمودند ^{" متهور}ان ناتجربه کار دلیرانه وبیبا کانه اراده نموده بحلور

یز ہائے مفرط سررشتہ احتیاط از دست دادند ' یکا یک اشقیاء برگشتہ بخت از ہر چہار طرف ریخته سررشته استفامت فوج بخشی را کینته ' و والفقار بیگ با چند جماعیته نامدار وا كثر مردم باننگ وعار شربت شهادت چشيد ، وباتي مردم در لكدكوب جنود يامال نهبت وغارت گشت ' باستماع این خبر موش اثر امیر الا مراء محکم سنگه مدار المهام خود را كه سليقه سرداري مهم داشت بافوج وسامان شائسته بامر مهد تنبيه شقى مامور ساخت سیف الدین علی خال صوبه دار بامدادش نیز پیوست، هر دو سردار جدوجهد بسيار درتاخت وتاراج مساكن اشقياء بعمل آور دندوبهاريه مذكور پيش راجه ساهو بستاره رفت ونوجش متفرق گشت، ہمیں کہ سر داراں مراجعت نمودند بازتہانہ ہائے خو درا قائم ساخت وفائدہ مرتب نشد، بعد چندے باز چندس دارے طرف احمرنگر رایت نحوست نامز دنمود، اگرچه نامبرده تاستاره تاخت، فاما اندازهٔ تدارک شکیته ذوالفقار بیگ نیافت، اکثر مردم اسناد خد مات عمده وجز از حضور بادشا ہی می آور دند۔

امیرالامراء بخاطر بیاورده دخل نمی داد، حیدرقلی خال که باستقلال تمام سرانجام مهام دیوانی دکن می کرد پیش از رسیدن امیرالامراء در جخسته بنیاد بتو جم مربی گری میر جمله روانه حضور شد، مبارز خال صوبه دار حیدرآ باد که فی الجمله نام ونشانے داشت برائے ملاقات امیرالامراء آمده وملاقات کرد باز بتعلقه خودرفت _

تالیخااحوال تسویداز امیرے که ایس فانی بنیادخا کی نهاد آل رابه بیاض آورده و میراحوال از کتبهامثل سروآزاد وخزانه عامره وغیره اخذ کرده به تکیل آس می پردازد_

شاهجهان آباد میان بادشاه ووزیر که قطب الملک برادر امیر الامراء حسین علی خال بود ملال خاطر روداد، ومنجر به عداوت جانی شد، ناچار امیر الامراء عالم علی خال برادر زاده خودرا نیابتاً در دکن گذاشته خود باراده امداد واعانت قطب الملک روانه شاهجهال آبادگشت ، نجر د داخل شدن در بلده اندرون قلعه بادشاهی بندو بست خود ممود بتقریب ملازمت بادشاه مدهوش را دشگیر کرده یکبارگی بشها دت رسانید، مرزابیدل تاریخ آل حادثه عجیب چنیس می گوید۔

رباعي

دیدی که چه بابادشاه گرای کردند صد جورو جفاز راه و فامی کردند تاریخ چوا زخر دیه جستم فرمود سا دات بوئے نمکح امی کردند القصه بعدازاں رفیع الدرجات را برتخت نشانیدند، بانقضائے دو ماه از اجل طبیعی درگذشت و تخت سلطنت بجلوس محمد شاه با دشاه زیب وزینت یافت۔

ودرال ایام جناب عالی متعالی از حکومت مراد آباد تغیر گشته بصوبیداری مالوه در بلدهٔ اوجین اقامت می داشتند ، وسادات باره در فکر استیصال دولت بے زوال این اقبال مند از لی شده فرمان طلب او از حضور فرستادند ، جناب عالی بعد ورود فرمان بامقر بان خودمشورت خواستند ، محمد غیاث خال که از خیر خوابان واز قدیم الحذمتال این بامقر بان خودمشورت خواستند ، محمد غیاث خال که از خیر خوابان واز قدیم الحذمتال این گرامی القاب بودمعروض داشت که رفتن حضور بهجچ وجه مناسب نیست زیرا که بادشاه قائم بغیر وحالات فرخ سیر را درخواب می بیندمعه بذا از منجه گرشمنان زیر دست ر بائی دشوارخوا بد بوداولے اینکه عبور دریای نربداکرده عالم علی خال را از میان باید برداشت

ورياست دكن راباستقلال سرانجام بايدداد وبيشتر گويم وشنوم -مصرع: " د شب حامل است ماچدزايد فردا"

جناب عالى رارائے صواب نمائى محمر غياث خال پيند آمد فرمودند مصرع:
"جانان شخن از زبان من ميگوئى"

روز دوم آن خطوط بحضور وناظم وکن روانه کردند وراز خلوت در گنجینه سینه سربسته مانده - بعد دوسه روز جناب عالی متعالی بغتهٔ بدان سمت عازم گردیدند ' چنا نچه اخبار داعیه جناب عالی را وقائع نگاران وارباب تحریر صوبه مالوا داخل سواخ ساختند حتی تادورا به منزل بمزل کوچ بکوچ ظاهراً وباطناً گوش مردم اعلی وادنی آنجارا بخبر آمد آمد دبلی از غفلت مملوساخته فیر داران را با نعام نقدراضی نموده پیشتر روانه دبلی فرموده محفل مشورت خاصه را شب وروزگرم داشته برکاره بارامعه نا یک خفی با خبار باطنی دبلی شبانه روز معین کرده روانه نمودند ' درین اثناء خطوط دکن بنظر مبارک گذشت لاکن شبانه روز می شر به نموده بیج شام شکر بهمین اندیشه و خیال که سفر بهندوستان می شود و بیج افشار کاراز گابی نه که یکبارگی چنانچی آمدند بازگشتند به مگنان را آمکینه جرت گشت کس را از کاراز گابی نه که یکبارگی چنانچی آمدند بازگشتند به مگنان را آمکینه جرت گشت با یکدیگر گفتند که یاران این چه غچیشگفت واین چه غچیگل کرد -

الحاصل در عرصهٔ چندروزه غره رجب سنه یکهزار ویکصد وی ودو بهجری از دریای نربدا عبورکرده بآسیر در رسید ند ' عیوض خان بهادر که در انوفت ناظم ایلچور بود بافوج یکهزار و پانصد سوار ر چیده آمد محق گشت ' طالب خال قلعد ارآسیر بخر دم شامده فشکر فال درخوف که آیابر آسیر محاصره میشود بخر دم شامده فشکر فال درخوف که آیابر آسیر محاصره میشود

لاکن از مشر کلام بیج کس را اطلاع نشد که حرف آشی فیما بین مشحکم است ، چول دید که باز توپ خانه خالی بود مطمئن خاطر شد فر دفر دقرین شادی گشتند ، چنانچه یکمقام اتفاق شد قلعه دار معرفت مجمع غیاث خال سعادت ملازمت دریافت " چول افتتال آمیر بآسانی دست دادروز دوم آن عزیمت بر بان پور بعمل آمد ، انورخال که از طرف سادات بار به بصوبیداری آنجاما مور بود صرفه خود در ستیزه ندیده بلاتو قف معرفت مجمع غیاث خال مستعد ملازمت شد ، مردم آسیر و بر بان پوراین معنی دا فوز عظیم معرفت مجمع غیاث خال مستعد ملازمت شد ، مردم آسیر و بر بان پوراین معنی دا فوز عظیم دانسته دست بدعائر تی مدارج برداشتند و طمانینت خاطر بهم سانیدند ، این چنیل دعوات را اجابت فی الفور و اثر بالکل است که پطلب مراد بر آید و الا احداز جنود نفرت و جود راضی بسفر بهندوستان نبود بجهت آنکه بهمداکثر از قدیم سکان دکن بودند تری بقول جناب عالی متعالی:

"ادبارتا که بست بخاطر نیاورند اقبال چونکه یار شود عالم آشناست" و خشنودی رعایا که بدائع وودائع ایزدی انداز جم من جانب الله است ورنه چه معنی دارد که که بحث بادشاه واجتماع معاندین و خالفین بر مما لک باشا جی متصرف شود و رعایا آمدن اورا باعث امن خود و آسودگی خود شناسند خوب نیکنامی باوز به نیک نهادی و بلند حوصلگی حضرت نواب والا جناب باوصف که سردار بائع عمده را بافوج سنگین امیرا لامراء از طرف خود جعا قب فرستاد وسید عالم خان در اورنگ آباد بالشکر جرار و مرجمه بائه خونخوار بمقابل وامیر الامراء کنفس ناطقه ریاست جند وستان بود در عناد وخصومت نام و گرانی و به سامانی در فوج روز افزول لیکن از راه خدا شناسی و نیک نیتی نظر بر

افضال ايز دمتعال فرموده سريمور واواز ايذا كظل الله وتاراجي شهرنشد ندا لاعهمال بالنيات ، چون خبر موش رباسامعه افروز سادات گرديد در لجمه تخير غرق گشة حواس در باختند وسيد دلاورخال رابسرعت سريعه باجمعيت مفتده بزارسوار جراربا كمال اينكه در مهلت جمعيت درست هم رساند بععاب نواب والاجناب تغين نمودند وسيدعا لم على خال را نیز نوشتند که بافوج دکن آمادهٔ پیکار باشد چون سید دلا ورخال نربداعبور کرد نواب عاليجناب كوهمكين صرفه خود دريناه قلعه آسيرنديده ابل بيت خودرا درقلعه آسير گذاشته رجع القهقری نمود ' ودرموضع حسن پورسرکار که باندیه سیز دہم شعبان ایکهزار ویکصد وسی ودو تلاقی فریقین دست داده سید دلا ورخان بغر ورجمعیت خود خیال کرده بود که نواب قلعه بندخوامد شد وجمعيت قليل اواز فاقه كشي انتشار خوامديا فت نمي تواند كه بمقابله ما پردازد ٬ چون خبر برگشتن شنید سراسیمه شد وخود را گم کرد که این چه شد از بیحواسی بند وبست فوج نموده لا جارصف آرا گردید ' نواب والا جناب خبریافت که سید دلا ور خان پشت بقبله توپ خانه ترتیب داده استاده است از فیل سواری فرود آمد وضونموده دوگانه خوانده یکبارگی که سوار شده فاصله دوکروه راقطع کرده بسرعت مانند برق وباد برپشت آنها آمده وقبله راخود پشت داده مستعد پیکارشد ' چول اعلام ظفر انتشار نواب گردول جناب نمود ارگشت سید دلاورخان غافل از تدبیر کار سخت متحیر گشت وقریب داروغه هركاره شناخت ناچارتو پخانه را همانجا گذاشته متوجه جنگ شد چهارساعت نجوم بازار سخير گرم بود ' مجيم سنگه باراد سنگه بادو هزار راجپوت از طرف مخالف از اسپال فرود آمده داد جلادت دادند ، قریش بیگ باچهل تن تیرانداز بمقابله نامبرده با

پرداخت وبمعاونت ایز دے جنگ شیرانی نموده آنها را برخاک عدم انداخت وخود نیز زخم مای بسیار برداشت " حاصل کلام عافیت انجام آنکه سید دلا ورخان با چهار بزار ويا نصد سوار غلف تيغ بدر ليغ گشت، وسيم فتح برايات عاليات نواب عاليجناب وزيد ازين طرف قريب صدكس درج شهادت يافتند سبحان الله وبحمده كجافوج نواب وكجا لشكرسيد دلا درخال دودق را قابليت شرط نيست وللكه شرط قابليت داداوست) نواب متطاب شادیانه فتح نواخته هما نجا استقامت ورزید ' وجعا قب فراریان هر گز نپر داخت بلکه جراحان را برائی مجروحان شکر مخالف تعین نمود ' وهرکس را مناسب <u>حال سرفراز کردوتا حالت تندر سی بنخوارگی پرداخت و بعد صحت تکلیف نوکری سرکارخود</u> نمود ہے کس قبول نکر دنا جار ہر یک راز ادراحلہ دادہ رخصت نمود و بتجیز وتکفین مردہ ہائے لشكر مخالف بتقيد برداخت وراجه اندر سنگھ را برائے سوختن لاش مائے راجپوتان نيز مامورساخت ' وبعد آل نواب متطاب بفوج فیروزی مراجعت نموده داخل بربان بورشد ' ہنوززخم مجروحان التیام نیافتہ بود کہ سیدعالم علی خان برادرزادہ امیر الامراء نائب دکن بتدارک کمر بست واز اورنگ آباد بافوج سنگین قریب مشاد بزارسوار جلور برنجانب بربان پورشتافت ' ششم شوال ۱۳۳۱ یکهزار و یکصد وی ودو ججری درنواحی بالا پور از مواضع صوبه برار جگے عظیم روداد ' سید عالم علی خان بمقتصائے جلادت وجوانمردی پائے استنقامت افشر دہ خون خود را بے محابا ریخت ونواب مظفر ومنصور داخل مجسته بنیادگردید ' امیر الامراءحسین علی خان از استماع این خبر حواس در باخنه قطب الملك برادر كلال خودرابضبط و ربط مندوستان از اكبرآباد جانب دارالخلافه رخصت کرده 'خود بابادشاه عازم دکن گردید 'چول مشیت ایز دی مجوز زوال دولت سادات بار به بوداعتاد الدوله محد امین خان بهادر میر حیدر نامی رامقرر کرده تاامیر الامراء را درعین سواری پالی بخجر دغا کشت این حادثه ششم ذی الحجه سال فرکور در منزل توره واقع شد ' قطب الملک بوصول این خبر وحشت اثر یکے از شابزاد بارااز قلعه دارالخلافت برآ ورده بسلطنت برداشت وفوج فراجم آ ورده بمقابله شتافت ' وبعدمحار به دستگیر گردید -

چوں نواب عالیجناب بینظیم ممالک دکن اشتغال داشتند وزارت بحمد امین خان بهادر قرار گرفت که محمد امین خان پسر خواجه بها وُالدی<mark>ن است و برا در نواب عابد</mark> خان مذکور قاضی بلده سمر قندمجمه امین خان ازعهد فرخ سیر بخشیگری دوم باستفلال داشت وبطور یکه تحریریافت بیاییوزارت اعلی مرتقی گشت ' اما بعدوزارت اجل فرصت نداد' درایام معدوده درگذشت جناب عالی متعالی طلب حضور شد ^۴ نیابت صوبه داری دک<mark>ن</mark> بعصد الدوله بهادر عيوضخان مقررنموده متوجه دارالخلا فه گشت وخلعت وزارت يوشيده خواست که قواعد وضوابط خلد مکانی که متر وک شده بودبتازگی رواج دید ' امراء جلیل القدراين امررامخل مقاصدخود ينداشته بإتفاق يكديكر مزاج بإشاه راازنواب عاليجناب نوعی منحرف ساختند ودر بهان ایام مطابق <u>۱۳۵ ا</u>خس وثلثین و مای<u>دوالف آثار بغی از ناصیه</u> حیدرقلی خال ناظم گجرات ہویدا گشت نواب والا جناب بتادیب اومقررگر دیدو به این امر نواب را از حضوری بر آور دند چنانچه بمنزل چهانویه قریب گجرات رسید حیدر قلی خال که بارادهٔ جنگ مسافت طے کرہ بود تاب مقاومت درخودندیدہ خود را دیوانہ قر ار داد ' نواب والاجناب بدارالخلافه عطف عنان نموده درجلدوی حسن این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمه حکومت دکن ووزارت مقرر گردید ' امازنفاق امراغبار خاطر ماافزونی گرفت _

نواب والا جناب بعد فتح جنگ مبارز خال مقتول عنایت نامجات بامرائے وکن فرستاد" عنایت نامه که براجیسا ہوتضمن کیفیت جنگ بوداین است:۔

نقل عنايت نامه

مبارز خال را فساد طبیعت و وبر گشتگی طالع در پیران سالی با قضائے حداثت سن و باغوائی سبک مغزے چند ہوائے ریاست دکن در سرافقاد وسر رشتہ پیش حقوق واحسان ہا کہ وضیع وشریف راعلم تفصیلی بهآل حاصل است از دست دادہ و پااز جاد ک

حق شناسی و تخن شنوی فراتر گذاشت " یعنی کارش از مرتبه بهائم وسباع در گذشت " او لئک کاالانعام" اراده اش بدلایل ساطعه و جج قاطعه در قالب تفییر و تحریر در آمد و ابواب مراسلات موعظت آمیز مفتوح گشت اما بمقتصای بیت مشهور فرد:

بآب زمزم وكوژ سفيد نتوال كرد كليم بخت كے راكه يافتند سياه نهآل رذل سهيل وآل سرايا بوجهل اصلاً وقطعاً سخنان مفيد ومؤثر اثر پذير ونفيحت نيوش نکشتہ یائے شقاوت برجادہ مخالفت قائم نمودہ بادیہ پیائی جہل وشرارت کردید وازكبرت ونخوت ووفور غرور باوصف تكرار نصائح وتمبيهات ذومال ونكال مسلمين (مطلق)نداندیشید ه باسورار و پیادهٔ بے شاروتو په وجزائل و بان کچنان ور سکله بسیار وبندوقچیاں منتخب کرنائکی زیادہ از حدوعد دہ سر داران متحن کار دیدہ جرّ ار کہ تظمیع و تذویر از اطراف وا کناف وجوانب آنها را فراہم آوردہ زفیق جنگ ویر خاش ساختہ قطع مراحل وطی منازل نموده بترتیب لشکر وتسویه صفوف پر داخته ' بها در خال پسر و برا د<mark>ر</mark> عبيدالله خان ودليرخان وجميع افاغنه دست راست ' ودلا ورخان با دوپسر دست حيب' وغالب خان بافوج تمام وسعادت الله خان وامين خان دڪھني وسيرعبدالو _ماب خا<mark>ل</mark> وقریش خان ومحمد بیگ خال و فاکق خال وجم غفیری از نو کران خود هراول ' سه پس<mark>ر دیگر</mark> با فوج گرال التمش طرح قرار داده ونوج بسته روز پنجشنبه بتاریخ بست وسوم محرم الحرام ک محد شای درنواح قصبه شکر کھیڑہ چہل کروہ مجستہ بنیاد معرکه آرائی نبردگردید وسر داران ممتحن مذکور باسا پرسیاه و کرنا کلی بابرقنداز بابها دران ن<mark>صرت قرین ما نند خناز پر</mark> کہ باشیرارن وہز بران درافتند درآ ویختہ ' یک پہرودوگھڑی کامل بکارفر مائی آتش

خانه حمله مائے رستمانه داد تہور وجلادت دادند دقیقه از دقائق کوشش فرونکذ اشته از شدت گرمی منگامه کارزارابواب جیرت رابرائی تماشائیان ملاً اعلی کشادند ، آخر بمتقاضای "الحق يعلو" نسيم فتح وظفراز تهنيت عنايت ازلى برير چم بل حق وزيدن كرفت وخاشاك وجودشرارت آمودآ ل سرگروه اشرارمعه پسران وبها درخان وامین خال دکنی وغالب خان وپسر وبرادرعبدالنبی خان ودلیرخال وخانزمان خان وعزت بیگ خان وسيرعبدالواب خال باجمع كثيراز فجار ببادفنارفت أن الباطل كان ذهوقا" دريكموضع جهار بزارسواركه اكثر ازينها پياده شده بجنگ كونند رياق مبادرت نموده بودند بقتل رسيدند واز كشة پشة ما شدند ٬ دو هزار وهفصد اسب ودوفيل كشة شدند وبقيه غنیمت گشت زائداز دو ہزار ہانجا زخمی افتادند ' وتنمه دراطراف واکناف رزمگاه جرت و قتیل گشتند " حاصل که کم کے از انہا جاں برشد ' واز احوال پیادہ ہای آنجا كه مقتول گشتند چه توان نوشت از حیز شار خارج بودند ' شهامت بناه باجی راو وتهور دستگاه سلطانجی وجلادت انتباه بیلاجی در استیصال مخالف تر دات شایان تقدیم رسانیدندمسای جیله این مردم که فی الحقیقه پرتواخلاص آن منیع الثان پیش از پیش <mark>باعث خورسندی وخوری خاطر دوستی ماثر شده اوسجانه دوستان یکدل را دوستکام داده "</mark> چوں نیم فتح و فیروزی پرچم لوائے اولیائے دولت این عالی جناب وزید باشاہ (محمد شاه) نادم شده باستمالت نواب کوشید و همیشه بارسال فرامین عنایت و بذل انعامات مخصوص ساخت ٬ ودرین ایام (فرخنده فرجام) نواب والا جناب بخطاب آصف جاه بلندآ وازه گردید_ودر ۱۵۰ تحسین و مایه والف با دشاه بمبالغه تمام نواب را طلب حضور

نمود - چنانچه جناب عالی خلف الصدق خودرا که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ است نائب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافت تشریف فرمودوشرف ملازمت بادشاه دریافت ' فضل علی خال نامی تاریخ قد وم میمنت لزوم چنین در سلک نظم کشید -رباعی

> صد شکر که ذات دین پنابی آمد رونق ده ملک باشا ہی آمد تاریخ رسیدش بگوشم باتف گفت آیة رحمت الہی آمد

نواب عالی جناب بزارروپیدنقد واسپ باسازنقره در وجه صله عنایت نمود و بعد دوماه از وصول دبلی باشاه نواب والاجناب رابرائی تنبیه مربه شدکن رخصت فرمود ' نواب والاجناب چول با کبرآ با درسیداز بعض و جوه شارع جنوبی گذاشته سمت شرقی روال گردید و برسرا ثاوه و مکصن پورنز ول نموده و زیر دریائے کالبی جمن راعبور فرمود واز اینجار و بجنوب کرده بملکت مالوا درآ مد بعد طی منازل بشهر بجو پال از توابع صوبه مالوه رسید فوج مربه شد زدن استیصال کرده در ماه رمضان سنه مسطور جنگ بائی صعب در سواد بجو پال واقع شد چول آمد آمد آمد نادر شاه گرم بودنواب مصالح راصلاح وقت دیده بدارالخلافه رجعت فرمود



احوال نادرشاه

چنیں گویند که نا درشاه از قوم افشار بود، طهماسپ قلی نام داشت، پدرش بمرو
پوستین دوزی صرف او قات می نمود، طهماسپ قلی از پدر جداشده در ذیل قطاع طریقال
درآمد، چول مآل کاربد دید با پانز ده سوار بحالت پریشانی بارادهٔ نوکری بادشاه ایران در
مشهد آمده بوسیله بزرگان دولت درسلک ملاز مان بادشا ہی منسلک گردید، از بسکه بلند
بالا وجوان نمایاں بود بفر مان بادشاه در ذیل بساولال حضور سرفرازیافت ـ

دران ہنگام افا غنہ غلبہ تمام بھر سانیدہ اکثر بلاد مملکت ایران را بضبط خود آوردہ ، فتح خال فخر کدرکن السلطنہ بودروزے شکایت اودرخلوت می کرد، طہماسپ قلی بعرض رسانید کہ اگر بایں بندہ تھم شود سرش از تن جدا ساز د ، فردائے آل کہ فتح خال فخر باریاب حضور شدہ بادشاہ بر بان درشت شخن آ مد کہ غلبہ افا غنہ روز افزول است از تو بیج کارے بظہور نمی آید ، او در جواب می خواست کہ چیزے بعرض رساند بادشاہ بغضب کارے بظہور نمی آید ، او در جواب می خواست کہ چیزے بعرض رساند بادشاہ بغضب آمدہ طہماسپ قلی را فرمود کہ ایں را بکش ، بجر دھکم بجلد دسی تمام چنال تینے برسرش زدکہ فتح خال بھال ساعت برزمین افتاد وزندگا فی راجواب داد۔

از وقوع این سانحه تمام فوج فخر مذکور مستعد جنگ گشت، طهماسپ قلی جمعیت باشابی با خود گرفته بمقابله رسیده بحاربه پیش آمده برال جماعة فنخ یافته از جمله امرائع عظام کشت و بجنگ افاغنه رفت بعون عنایت ایز دی افاعنه از دست شکست فاحش بنوعی یافتند که نامه از ال قوم نمانده ، بعده کار طهماسپ قلی بجائی رسید که باشاه ایران

را که از اولا دسلطان صفویه بواز میال برداشته خود برسریر سلطنت نشست وخطبه وسکه خویش جاری کردنقش نکینش این بیت بود - بیت:

کمین دولت دین چول کرفته بوداز جا بنام نا در ایران قر ار دا دخدا چول مملکت ایران بنظر ف خود آور دهمت به نیمی فت اقلیم گماشت " اگر چهاز آنجا که ابتدا وانتهائ نادر شاه ارزوے نادر شاه نامه اجمالاً بخریر آمده بطریق انتخاب بیان کرده می آید بطرف ماوراء النهرعزیمت نمود و بر بادشاه آنجا غالب آمد و خراج گرفته رو بهندوستان کرده بکابل رسیده برافاغنه کو با بکوستان که پیش از مور و ملخ بودند چیره دست شد " لا مور راگرفته در بلاد صوبه شاه جهال آباد داخل گردید" محمد شاه باشاه که مدموش از ساغر عیش و عشرت بود آنوقت خبر دار شده باجماع افواج و تیاری تو بخانه مدموش از ساغر عیش و عشرت بود آنوقت خبر دار شده باجماع افواج و تیاری تو بخانه داسباب حرب پرداخته نواح یانی پت مضرب خیام ساخت _

درآن ایام بر بان الملک سعادت خان بهادر صوبه دار پورب را باجعیت
بست بزاراسوار جرار باستان بوسیے باشاه می آمدروز ملازمت بهیروبنگاه عقب گذاشته خود بمنزل طویل بحضور رسید وفوج نادرشا بی بر سرعقب ما ندگان رسیده تمام اشکروبنگاه را تاراج نموده ' بر بان الملک از بسکه شجاع بود این خبر یافته بها نوفت رخصت انتقام خواست باشاه بجانب امیر الا مراء خان دورال توجه فرموده امیر الا مراء بعرض رسانید که در امر محاربه حضرت جهان بناه تابع داری آصف جاه اندآنچه رای صواب نمای در امر محاربه حضرت جهان بناه تابع داری آصف جاه اندآنچه رای صواب نمای ایشال اقتفافر ماید عین صوابت ' باشاه نیز بر زبان گزرانند که الحق چنانست ' باشاه نیز بر زبان گزرانند که الحق چنانست ' باشاه نیز بر زبان گزرانند که الحق چنانست ' باشاه نیز بر زبان گزرانند که الحق چنانست ' باشاه نیز بر زبان گزراند که الحق چنانست بناب عالی متعالی مخاطب با بر بان الملک شده فرمودند که با وجود قریب بودن چنین دشمن جناب عالی متعالی مخاطب با بر بان الملک شده فرمودند که با وجود قریب بودن چنین دشمن

قوی بنگاه راعقب گذاشته از بے پروائی آمدن مناسب نبود بهرحال آنچه شدنی بود شد بالفعل درشل حود رفته فرود آیند تاسپاه از تعب راه برآساید فردا انشاء الله تعالی با تفاق یکدیگر دیار از روزگار معاندان برآورده میشود ' بر بان الملک قبول نکرده جواب داد که تدارک از عدو نکردن جبن وشتر ولی است یاز ده بزار سوار جرار جنگ آزموده با توپ خانه بسیار موجود دارو بفتر رمقد ور در بی امرکوشش مینمایندا گر بمشیت عنایت ایز دی شیم فتح وزید در در باروالا سرخروئی حاصل مینماند ورندا زطعن نامردی نجات خوا بدیا فت بود-

جمد كارجهال نامول ونام است وكرنه فيم نان روزيتمام است ازین قبیل سخنها گفته همال لحظه رخصت شد و بے تو قف نبر د آرا گر دید قضارا تیر تفنگ بر تنش رسید و بیهوش شده از فیل در افتاد ٔ بمعاینه این حال تفرقه درسیایمش روداد ٔ چوں ایں خبر بعرض با دشاہ رسید امیر الامراء خاندوراں بہادر را با پانز دہ ہزار سوار خونخوار رسبيل كومك فرستاد ' چون امير الامراء روانه شدنواب عالى جناب بإمير الامراء رقعه نوشتند كهازآ بنهرقدم پیشترنخواهند گذاشت _امیرالامراء بعدمطالعه رقعه جواب داد كەفرست نوشتن رقعەنىست زبانى ظاہر كنند كەفىل نشان وہراول از نهر گذشتە اند <u>الحال بودن من باین طرف نهر صورت نمی بندد واز نهر عبور نموده با فواج نا در شاه در آ و</u> یخت شجاعان مندوستان دست بشمشیر برده بسیارے از فوج نادر شاہ مقہور ساختند نادرشاہ باستماع غلبہ مردم ہندوستان ہشت (بیست) ہزار سوار دیگرانتخابے کہ درتمام لشكر متاز بودند فرستاد متعاقب آنها خودجم برآمده ستيزه وآويزه سخت رودادتا آنكه امیرالامراء چند زخم کارے برتن داشت فیل بان فیل سواری امیر الامراء از دست

وشمنان تالشكر بادشاى رسانيد ' چون از زخم كارى حالتے نداشت بهان لخطه جال گذاشت ' بادشاه در انوفت وزير الجمالك اعتاد الدوله قمرالدين خان بها در وزير وريم الله الله اعتاد الدوله قمرالدين خان بها در وزير وريم الله وريم خود اصرار برجنگ كردند جناب عالى متعالى بعرض رسانيد كه بر بان الملك وامير الامراء اگرچه بعزت وحشمت وشجاعت از راه فدو برخروئی وجان نثاری خمودند اما زسخن ناشنوائی اينها كاركلی حضرت ولی نعت راضائع ساخت الحال اسلوب جنگ نمانده بالفعل صلاح جمين است حضرت ولی نعت راضائع ساخت الحال اسلوب جنگ نمانده بالفعل صلاح جمين است كه بارسال پيام صلح غبار فتند را فروبايد نشانيد اگر بحسن كردار ولطف گفتار صورت مصالح رفهود ' فهو المواد و إلا متو كلا على الله آماده جنگ بايدشد ' با دشاه فرمود مصرع:

صلاح مابهمآنست كان صلاح شاست

نواب عالی جناب شکل مصالحہ بخو دقر اردادہ فردائے آن ہمراہ عزیز یارخال ایکی نادرشاہ کہ پیش از جنگ بر ہان الملک وامیر الامراء پیغام صلح آوردہ باعہدو پیان بخدمت محد شاہ بادشاہ آمد ' واز ہمہ ابواب خاطر شاہی جمع کردہ بملا قات نادر شاہ ہمراہ خود برد ' نادرشاہ بتعظیم وکریم پیش آمدہ ملاقات بامحد شاہ نمودہ رخصت ساخت و بسید لشکرخان کہ چند بار از طرف نواب عالی جناب برائے سوال مصالحہ آمدہ شدداشت ' نادرشاہ فرمود کہ بادشاہ شارا برطبق عہدو پیاں خود رخصت دادیم وبسیار خواستیم وگفتیم کہ شب یکجابودہ بہتماشائے رقص وسرود مشغول باشیم قبول کرد آنچہ بوددریافتم کے قابلیت بادشاہی نداردسید شکرخان بعرض رسانید کہ بادشاہان ہندوستان بوددریافتم کے قابلیت بادشاہی نداردسید شکرخان بعرض رسانید کہ بادشاہان ہندوستان

درغایت عالی دماغی می باشند و با مرائے عظام خود بقدر ضرور ہم کلام می شوند چوں در حضور حضرت کثیر بود شاید ازیں سبب رخصت خواسته باشید که بنده اہم صحبت شاہنشاہی بفراغ خاطر دست دمدنا درشاہ سکونت ورزید۔

درین طعمن نادر شاه درخواست بست کرور رویبه نمود ، نواب عالی جناب جواب داد که وصول این قدر مبلغ ممکن نه باشد - بر بان الملک که زخمی شده در قید نا در شاه آمده بود گفته فرستاد که محدشاه بادشاه در دست آصف جاه است ودر دادن زر بائ مطلوبه ابهال ازطرف اوست تا كه تقيد واقعي بعمل نخوامد آمد ، خاطر خواه صورت نخوامد بست، نا در شاه این معنی را برآمد کارخود شناخته بنواب پیغام داد که شامهمان با شند چندروز درنگاه داشت، چول ای^{ن ضیح} زبان درفصاحت وبلاغت نظیر نه داشت بحسن تقرر نوع ذ ہن نشین ساخت که نا در شاه از نواب بسیار محظوظ شد ، و بامحمد شاموافقت واخلاص کرده با تفاق کوچ نموده داخل د بلی گردید مجمد شاه مکان خوب جهت نزول نا در شاه مقرر فرمود _ روزے در کوچہ وبازار اشتہاریافت کہ نادر شاہ بقتل آمد، از شہرت ایں خبر <mark>مردم شهرمغلیه نا درشا بی بارا هرجا که می یافتند کشتند ،از معا بکینه این حال نا درشاه در قهر</mark> وغضب آمده حكم قتل عام نمود بخلق كثير بقتل رسيد ، از سه لكه آدم ما فوق تصور توال نمود ، درال حالت غضب کے را مجال نه بود که دم زند، خودنواب عالی جناب بفذم جرأت پیشش رفته از عجز وانکساری طلب امان نمود، درجهٔ پذیرائی یافته به قپیال حکم شد كه ازقتل عام امان داديم ، ہميں كه به تقي صدائے الامان گوش زد بجر دشنيدن آواز دست ہرکس بہر جا کہ رسیدہ بود ہمہ جاماند۔ سبحان الله زیے تھم وحکومت والا۔

در تواریخ مسطور است که صاحبقر ان تیمورشاه بشاه جهال آباداندو محمقل عام کرد و چول منع نمود تا هفت روز دیگر سپه دست از قتل برانداشت قصه مختفر نا درشاه چند ماه درشاه جهال آبادا قامت کرده جواهر بسیار و خزانهٔ بے شار مع " تخت طاوس" که یک کروژ پنجاه که مدرو پیه قیمت داشت گرفته مراجعت با بران نمود-

وقت مراجعت بانواب عالی جناب فرمود که من مثل تو کسے را نه دیده ام، قابل سلطنت توئی ،محمد شاه لیافت سلطنت ندارد، تر ابا دشاه این جامی کنم وره هزار سوار خونخوار با تو نگاه می دارم کهاگراحدی سرازاطاعت تو بردار د پیست از بدنش جدا سازند، نواب والاجناب معروض نمود كه قوت وعظمت شامنشاه زياده ازيں است كيكن ايس كار در باب بنده بوجه شابنشاه خوب نیست، نادرشاه پرسید چگونه؟ عرض نمود که ^{دم}ن ورد نیا به مکرامی وشابنشاه به بدعهدی مشهور آفاق خواهند شد' ٔ بنا در شاه آفرین و خسین گفته رخصت ساخت ـ چنانچه اکثر اوقات از ایران فرمان عزت وعنایت بنام نامی می فرستاد، دری<u>ن سفر هندوستان درگاه قلی خال ملازم رکاب ظفرانتساب نواب عالی جناب</u> بود بیان می کرد که روزی نادرشاه بنواب منظاب فرمود که دیدن نقشه دکن اجمالاً منظوردارم میتوانید بفرصت قلیل نشان داد ، جناب عالی متعالی آ داب بجا آ ورد ه بعرض رسا نند که حاضرمی کند چنانچه درآل ونت بدرگاه قلی خال فرمودند که بروید ودو قرص یا پژبریاں کردہ زود بیاریدموافق حکم تیارنمودہ دررو مال سفید گذاشته آ<mark>ورد جناب</mark> عالی متعالی از نظر نادر شاه گذرانیدند وعرض نمودند که این نقشه دکن حاضراست قبه با که فزونی کرده اند همه قلعجات اند " و ماورائی آن جو با و تالاب و دیبهات و آبادی جا ب<mark>ا</mark> وصحرا ودرخت ها وکوه با وزمین از انجمله مزروع وغیر مزروع و جنگله باست طرفه مخطوط شده فرمودانشاء الله تعالی بعد چندسال منظور و مرکوز خاطر است که بطریق سیرا زراه دریا بدکن خواجم رسید و پیش از آمدان خود برائے تیاری شتی با حکم فرستاده آگاه کرده خوابد شد جناب عالی آ داب بجا آورده کیسوشدند درگاه قلی خال (را که داروغگی داشت) را نواب والا جناب برائی خبر رفتن نا در شاه کر تحقیق نمی شد مامور کرده بودند که تحقیق خبر آورده بعرض رسانند چنا نچه خان ند کور آمده ظاهر ساختند "الند در کل معدوم" کل لفظ بکاف عربی مفتوح که در بهندی بمعنی فر داست الهام بهم رساند نواب قدر دال از ی لطیفه خبر تحقیق آورده بسیار مخطوط شدند.

آورده بسیار مخطوط شدند

چون امیر الامراء خاندوران در جنگ نادر شاهی جان فشانی نمود منصب امیر الامراء عضمیمه ومراتب دیگر بنواب عالیجناب مقرر شده و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند نواب والا جناب در ۱۵۱۱ ه برتابر به انتظامی ریاست دکن و به پروائی صاحب زاده و شورش باجی را و مرهه و دیگر خلل از بادشاه رخصت دکن گرفته طے مسافت نموده پرتو قد وم میمنت لزوم برسواد بر بان پورا قلند معنویان خانه براندازاز نظام الدوله ناصر جنگ را بنا برشوی طبع خود با از قبله برگردانید ندوبری آوردند که سدرا باید شدا کشر سرداران وافواج دکن بحسب عهدا نفاق بستند و آخرالامر نظر به مکخوارگ نواب عالیجناب دراقد ام حرب نقاعد نمودند۔

نظام الدوله صرفه خود براعتاد سبک مغزی خیرندیده حواس باخته باضطراب ترک لباس نموده چارونا چار با معدودے چند بروضه منوره که مخاطب بخلد آباداست

سبيل پيمودو به پناه بزرگان آسوده آنجا قيام ورزيد ' ونواب والا جناب طلب افواج متعینه ناصر جنگ فرموده از بر بان پور بنواحی ناسک وتر نک وتسخیر قلعه بتا کا کهاشقیاء در تصرف خود داشتند توجه نموده وحيها وني فجسته بنيا دقر ار دا دند نظام الدوليه بانديشها ينكه مبادا آ دیز نے رود مداز روضه منوره خودرا بر آ ورده بسمت بکلانه تعلقه ملهیر انداخت ودرفکراجتاع جمعیت بوده بعد دریافت افواج در چرا گاه ورفتن گاوال حیشے از اورنگ آباد بچرائے چوں شیطان لعین کر ہزن بن آدم است واہل دنیار ابر ورتسویلات ازراہ می برد وآ دمی شیطان آ دمی است از امرنیک دورواز بدآ موزی نز دیک میکند ' نظام الدوله بتحر یک واقعه طلبانی باراده اورنگ آبادعزم مصمم ساخت وقریب مفت ہزار سوار فراہم آورده بلغار به اورنگ آبادرسید ' نواب فلک رکاب با ہر قدر مردم که حاضر بودند وتو پخانه درسوادشهر جانب عيد گاه بمدافعه قيام نمودندبستم جمادي الاول مماياه وقت شام جنگ قائم شداز کثرت تو پخانه آصف جا ہی ظلمت شام وتنگی وقت شام فوج طرف ثانے ازہم پاشید ' نظام الدولہ فیل را تاختہ بامعدودی خودرا قریب فیل نواب والا جناب رسانید ' سیدلشکر خان تیز روئی را کار فرموده بسرعت سریعه خود را نز دیک رسانيده نظام الدوله راكه چندزخم تيربرتن داشت برفيل خودآ وارده طبل مباركبادي بلند آ واز ه شد وفتنه فر ونشست ومغویاں گریختند _

نواب والا جناب بعد این فتح نمایال داخل اورنگ آباد شد فردے بدستخط خاص مزین فرمودند که ساخته و پرداخته میر احمد نامنظور سید نشکرخال درجلدوی اینخد مت خاص مزین فرمودند که ساخته و پرداخته میر احمد نامنطور سید نشکرخال درجلدوی اینخد مت بخطاب نصیر جنگ مباهی کردید ' بعد امضائے ایام برسات توجه به انتظام مملکت بخطاب نصیر جنگ مباهی کردید ' بعد امضائے ایام برسات توجه به انتظام مملکت

فرموده در ۱۵۱۱ه یکهزار و یکصد و پنجاه وشش بجری کمرعز مبتنی کرنا نک بربستند و بعد وصول آن دیاراول قلعه ترچنا پلی که در دست مراری نام مربشه بود بحاصره آن رامفتو تساختند واز آن بعد ملک آرکاٹ را از قوم نوایت که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند انتزاع نموده بخواجه عبدالله خان تفویض نمودند مومی الیه شادی مرگ شد در تجویز دیگرے بودند انور الدین خان بها در شهامت جنگ که خیلے شجاع ورساو تیز فهم واولوالعزم و مزاجدان و سردار با تمکین بوداز راه جرائت عرض نمود که بهتر از وکس در نظر نیست مواب عالیجناب استفسار نمودندگفت که انور الدین خان نواب قدر دان تبسم فرموده بعطائے خلعت حکومت آنجا مبابی ساختند وخود بدولت در ۱۵۱۲ ه یکهزار و یکصد و پنجاه و مفت بجری مراجعت بخسته بنیاد کرد

در ۱۵۹ ه یکه ارویک مد و پنجاه و نه بیمری قلعه بالکنده در که از توابع صوبه محمد
آباد بیدردردست بعضام رائے دئی بود بعد محاصره در فرصت کی مفتوح ساختند ' ودر
الااله یکه دار و یک و شصت و یک بیمری آمد آمد احمد خال ابدالی از جانب کابل
بیثا بیجهال آبادگرم شد ' نواب عالی جناب با قتضای مصلحت ملکی از اور نگ آباد بسمت
بر بهان پورنه ضت فرمود که در بر بهان پور خبر رسید که احمد شاه شابر اده ظفریافت واحمد خال
ابدالی شکست فاحش خورده در اه کابل گرفت فقره' آفت رفت' تاریخ این سانح است
نواب والا جناب را درین سفر مرضے شدید عارض شدیجمال حالت بست
واحفتم جمادی الاولی (سنه مذکور) خیمه جانب اور نگ آباد برآورده از استیلای مرض
در سواد شهر بر بهان پورزیر خیمه وقفه کرد ' و بیماری روز بروز قوت میگرفت سیوم جمادی

الآخرالا اله نظام الدوله بهادر راطلب حضور فرموده چند کلمات وصیت فرمودند که کلحده بنفصیل بقلم آمده حاشا و کلا که آن وصایائے عالیجناب ظاہراً وباطناً روندگان راه عالم نظامت رامنزلیست مشتمل برحصول معارج دولت وشاد مانے وشناورال بحسلطنت را مشتی است مضمن کنگر عظمت و کامرانی وقت عصر چہارم جمادی الآخر الا البجری علم بکثور بقاز دوقت برداشتن نخش غریوی از خلق برخاست که زمین و زمال لرزه درآمد صداوندائے که بگو بوش برمتفصے میرسید ' فتم خدا که امن دکن برخاست وفساد و بغض و عناد چها بواب کدورت که بررونی کشاد ' امراء عظام وارکان ذوی الاحترام جنازه را دوش بدوش گرفته درمیدان بردنماز اداکرده بروضه منوره که قریب قلعه دولت آباداست با بهتمام ضیاء الدین حسین خان واین کمتر کمترین روانه ساختند پایان مرقد حضرت شاه بر بان الدین غریب قدس بره مایل قبله فن نمودند -

نظام الدوله بهادر ناصر جنگ سند تولیت آنجا معه روضه حضرت خلد مکان وفو جداری وقلعداری قلعی خلد آباد بنام ضیاءالدین حسین خان مرحمت فرمودند - چنانچه میر غلام علی آزاد بلگرامی مدظله العالی "متوجه بهشت" تاریخ رحلت نواب یافتند" ودرجمین سال فردوس آرام گاه محمد شاه باشاه ووزیر الملک اعتاد الدوله قمرالدین علی خان بهادر دخت رحلت ازین جهال فانی بر بستند میر صاحب آزاد مد ظله السامی در تاریخ بر سه چنین می فرمایند: -

فتادحیف سه دریگانه از کف د ہر نماندشاه زمال باوز بر آصف د ہر سەركن ملكت منداز جبان رفتند برائے رحلت ايس مرسه يافتم تاريخ

وديگرتاريخ به تعميه نيزميگويد بيت:

گشت تاریخ چول کشیدم آه موت شاه ووزیروآ صف جاه

حضرت نواب قدسي جناب از اعاظم امراء دولت تيمورييه مندوستان بود ہفتاد ونهسال عمريا فنت ازآنجمله بست سال درخدمت يدربزر گوارخو د گذرانيده وبست ونه سال درعهد حضرت خلد مكان (عالمگير بادشاه) تا انتهائے دولت محدشاہ بادشاہ برجار بالش امارت كامراني كرد ' وقريب سي سال بحكومت شش صوبه دكن كةلمروچنين بادشاه عالیجاه بود پرداخت وجمیع امراءعهد فردوس آرامگاه محمرشاه بادشاه عیال او بودند ومراسم وآ داب فرزندانه بتقديم ميرسانيدند

عجب ذات ملكي صفات مجبول بخير بود وبإخلاق حميده مخلوق وبصفات فرخنده موصُّوف وشجاعت جبلی و دلا وری اصلی مما لک ستانی و جهانگیری می نمود و به سپه آرائی و تیغ گذاری ' مخالفان را از دلاور پھائے عجیب وغریب منکوب ومقہور میباخت " وبرعیت بروری وداد گستری عالم را رونق فراوان می بخشید وبعدالت ورزی وانصاف <mark>پروری ستمگاران رابسز اوستم دیدگان را بمدعا می رسانید بخطا پوشی وعطایاشی مجر مان را</mark> تبخشش میداد دبسخاوت سنجی وفیض رسانی مفلسان را تو نگر میساخت ' دینداری ویر هیز گاری شیوه قدیمهاو بود " و در ترویخ احکام شریعت غراوا جرائی اوامرملت بیضا نصیبه وافر داشت ' ازین جهت ابل اسلام غازی گفتند واز بسکه نیت صاف و همت عالی وحوصله فراخ وشجاعت ذاتى وبخت بلندوطالع ارجمند داشت بهرطرف كهرومي آور دظفر وفيروزي بطريق استقبال در پيش مي آمد نظم: برجاه که به جنبش رسیده اقبال بر بهنه پا دویده شیران جهال شکار کرده وزمور چکال کنار کرده

حقا در خن دانی ونکته فهی ولطیفه گوئی و مدعا شناسی نظیر خود نداشت ' وشعرمتین ومضامین رنگین می گفت ومی بست ° وفضیات وعلمیت درست داشت ° فضلا وشعراء وفقراء را اعزاز واحتر ام میکر دوبان جماعه رعایت واحسان میفر مود ' وسر آمد فضلائے روزگا<mark>ر</mark> وسردفتر شعرائے نامدار امرزا بیدل علیه الرحمة ہمیشه معترف او بود (وطرفه اینکه) در مدت ریاست دکن احد ئے راحکم بقتل نکر دہ احیاناً اگر کے قابل قصاص می شدجکم بھا کم شرع می نمود که بموجب امر شرع اطهر بعمل آرند چنانچه این جهان فانی تنکنائے ظلمانی بعلاقه متصدیگری صدارت کل یعنے شش صوبه دکن دریافت کرده که <mark>سب</mark> کههه روپییه سالیانه بدستخط خاص سیوائے انعامات بادشاہی واراضی مد دمعاش درصوبہ جات دکن بطريق يوميه ودرماهه وسالانه بارباب استحقاق واردين وصادرين هر ديارعرب وعجم وروم وشام وایران وتوران و حج رومی رسید ' دریکتاریخ زیاده از هشتاد هزار روپیی جهت خیرات فقرا بدستخط رسیده بودازخزانه بهمون <mark>وقت بهله بردار رسانید و بست و چهار</mark> ہزار روپیہ بطریق ہنڈوی معرفت متصدی بندرمبارک سورت ہرسال بلاناغہ بمکہ معظمه ميفر ستادند _ شريف مكه معظمه نام بهرمستحق آنجاداده قبوض هركدام رامعها فراد تقسيم آنجا درحضورمعرفت خواجه كمال الدين خ<mark>ان ميفرستاد از راه نوازش بصدر حضور مي</mark> فرمودند كدزركم ومردم بسيارمن نيت دارم كدزياده مفرستاد باشم-نواب عالیجناب را باوصف مشاغل ریاست ذوقے ازعلم <mark>وفضل بسیار بود</mark>

ہمیشه صحبتِ بافقراء ونضلاء وصلحاء وشعراء میداشت وخود ہم فکراشعار می کردند دیوان ضخیم دارندواین چندابیات رااز آنجناب تیمناً بقلم می آرد۔

سرمه درجيثم قيامت ازغبارم كردهاند

تاشهید خنجر مزگال مارم کرده اند فرد:

ائے باغ وفا آب وہوائے کہ تو داری

افسوس که باطبع بتان نیست گوارا فرد: درخیابان باغ نظاره فرد:

آصف خستدانهال كند

اين قدر ہست كه آ ہونگہاں رم نكنتد

ازخفاهم نبود مطلب دیگر بخیال

منت از صیقل نمی جو یددم شمشیرتیر

جوہرذاتی ہٰدارداحتیاج تربیت

بارآ وردز باغ مراد جهاں بھی

آصف نہال خیرنشاند دریں بخن رد:

گر کاسئة بی طلبه چشم پرآب است

ازنورفراق توبود بسةلب ما

بمهرعلی آب زکوثر نتوال یافت

آصف ذحدیث نبوی می چشدایی جام

فرد

ایں چەماراست كەيكسر بمەگو ہردارد

ول صدياره مازلف تو در بردارد

فرد

كشتن ماسخت دشواراست سيماب ايم ما

ازبرائے کشتن تاکس نمی آید برول

غزل

اضطرا بی عجی دارم وآ ہے عجمی خلف م گال کجت مست سیاه مجی گفتن روئے تو خورشید گناہے عجمی ریسما سنجمی دیدم و حاہے عجمی مى كشدآ صف بتاب تو آ ہے جمی فانوس ایں چراغ دست دعا بود بگوشمی رسددائم زہر برگ گل آوازے بدرست نازنیش پنجه گیرابودنازیب برنگ ماهباشدوشی باہم فلک تازیے نمی بندد حنابردست از آنروز گلبازے بغيرازبل ويرجمى كندسوع ويوازي

تا بت شوخ بمن کر دنگا ہے مجھی مردمان چثم ترشال جہال میگویند يرتوحس تراوصف نمودن نتوان برزنخدال وزلفت چونگاتهما فناد ميكشي گرقدم ازجلوه آل شوخي ناز د ولت ز دشگیری فقرا بیا بو د زا ندازنسیم جلو ہمحبوب طنا ز بے اكرنانن ول ذحس زياش كهجادارد نمایس می کندخو دراولیکن دورتراز ما زشوخی نیست برانگشت اوبے سی میکدم محبت نيست مخاج محرك وطلب آصف

الحاصل بے شائبہ وتکلف او صاف حمیدہ وصفات پبندیدہ واخلاق حسنہ وآیات مستحسنہ وجلائل شائل وجزائل خصائل آنجناب نصرت انتساب ازتحریر وتقریر بیرونست ' از انجا که قدرت قادر قدیر برخق حضرت رب العزت لا انتها وابتداست وفهم آن چون شار قطره های بارال وشوار است کراسر مایهٔ ادراک وقوت دریافت آل تواند بود واعتقاداین خاکی نهاد و فانی بنیا دابران رفته که در آفرینش سلاطین دوران که شل الله بستند بیج کس را در آنج عهد ب باین مزاح بحرامواج آیا دیده وشنیده باشد یا نشنید ، باشد پس در جرگه و زارت امراء زمانیان چه رسد ' بغایت دانا و صاحب تجربه و با و قار و فیاض بود تمامی کار هارا از روی فهمید و داناک و آگای هوشیاری مهام مرجوعه باعانت دیگر نظام آورد ب در گرفتا م آورد ب و گرفتا م آورد ب در گرفتا م آورد ب ا

نظم

چەنكومتاعيست كارآگى مباداازىي نقدعالم تى چەنكومتاعيست كارآگى مىدىكارغالم بود بوش مند

کارمما لک جزیمردم اکابرنفرمودی اشرارو مجادیل (واراذل) واباطیل را بکار با دخل ندادی تا نسبت صلاح وتقوی کیے مشخص نشدی عمل نفرنمودی و در تنقیح حسب ونسب مبالغه نمودی اگر بعد سپر دمل در کیے قص ذاتی وصفاتی ظاہرگشت فی الحال تغیر دادی۔

لظم

ند مد هوشمندروش رای بفروماییکار های خطیر بوریاباف گرچه بافنده است نبرندش بکارگاه حریر

اکثر می فرمودند که جمله مردم را بیک نظر نباید دید موازنه حال هریک نگاه باید داشت اگر نوکراصیل و نجیب را بیا عتبار وخوار داشته بد کهروفر و مایدرانوازش باید کر همچنان است که

سلاح سربیاانداختن واسلحه پارا برسربستن کارشمشیر بکارد وکارسنان را بسوزن کردن وکاردست رابیاوکارگوش را به بنی فرمودن است فرد:

بود پااز براى رەسپردن نبايددىدەراچون باشمردن

قال النبى عَلَيْكُمْ : "لا تعلق الجواهر فى عناق الخنازير" تا آخر عمر بإسفها كى انام بمز بانى تكردواراذل و بزال رادرمجلس خودراه نداد

امراءرا گابی از وقوع تقفیرتازیانه نز دی و دوری بقصاص حکم نمو دی فا مامحض از افضال لایزال حضرت ایز دمتعال صلابت و د بهشت آن قدسی جناب در دل امراء قوی بود که ارکان دولت ومر دم غرباء ء در معاملات و مناقشات درعد الت مساوی بودند

درجمیج امورعدل را کارفرمودی بخوف قهروسیاست احدی را قدرت نبود که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهد ' واوامرونوا بی را کماینغی رعایت نمودی وضوابط وقوانین مملکت را که درایام فرمال روائی شاهزادگان بعد رحلت حضرت خلد مکان مختل ومندرس شده بودند بتجد بداستحکام واستقامت دادی ، وبنائے عدل ورا فت رااساس نهادی

تظم

عدل نورست کز وملک منورگردد ونسیمش ہمه آ فاق معطر گردد عدل پیش آرم اددل درویش برار تاتر ا آنچیم ادیست میسر گردد

وازنوادرات آنکه درایام جوانے ہم از جمیع امور مناہی تائب وبادائی فرائض نماز تہجد واشراق وجا شت ودیگرنوافل وموافقت جمعہ وجماعات قیام داشتی ' واصلا بے وضوئی بودی و دورخانه ہائے مشائخین بزرگ فتی ' وبعداز نماز جمعہ زیارت مقابر کردی ' وپسران وخویشان میت راانعام وخلعت دادی وجا گیرومناصب ومواجب ووظائف وتعلقات وضد مات موروثی بحال داشتی ' ومراعات ارث مسنون پنداشتی ۔ قال النبی علیہ الله میرائه فی المجنته یوم القیامة " دنیارا فراب وخیال وزندگانی رافتش برآب انگاشتی محیط رادوست ومصرف راعد والبته گماشتے۔

لظم

بها در دلیر و بدل هوشمند ندامضائی دانش بجرمحض خیر خیانت دراندیشه س گذشت که منسوخ شدرسم قفل وکلید مجردول برافراش اورنگ خویش مگمال در نیاید که با شد بشر

بدانش بزرگ و بهمت بلند نه رالیش نه تد بیر محتاج غیر نه در شهر محزول نه در کوه ددشت امال در زمانش بحد بے رسید بیزوی مردی وفر ہنگ خولیش باس دانش وراء وآئین وفر بیک شعلهزال کشور سے سوختی چونچ پیش خورشید بگداختی شدی تیره رخسار ہاخورشیدوماه چنین نیکنا می نه برده کسی چوخورشیدروش بودنام شان که فرزندش بماندیادگارش

اگرآتش قهرافرو خے

کوه از کمین سابیا نداختی

بخشم از سوئی چرخ کردی نگاه

بر فتند و بر دندنیکی بی

ز ہے نیک نامی کہ تا این زمان

فرد: نماندنام دردورال کے را

بسم الله الرحمن الرحيم وصايا بائے تواب ا

وصایا بائے نواب مغفرت آب نظام الملک آصفجاہ غفران بناہ علیہ الرحمة والغفر ان کہ بالمشافہ بنواب نظام الدولہ میر احمد خان بہادر ناصر جنگ شہید وقت رحلت خود چہارم شہر جمادی الآخرہ الاال یکہزار و یکصد وشصت و یک ججری روز دوشنبہ درسواد بر بان بور برزبان مبارک رحی ترجمان رفتہ۔

اول: آنکهرئیس دکن رالازم است بامر بهته که اینها زمینداراین ملک اند که به آشتی خوامد و بموافقت ومصالحت ساز و و داب و رعب اسلام مستولی دارد که از جادهٔ خود قدم بیرون مگذارد و پاسبان شرایط دینداری باشد در شر وط عمده شرط اینکه در ملک دکن از فوج اینها ملک گیری مکند -

دوئم: آنکه درانهدام بنی آدم که بنیاد رب العالمین است (تیز دوی نکند)
ودرمندی انگیز د (که دانا و بینا اوست) و بفهمد که اینها مثل خوشه بائے جو وگندم وجوار
اند که برسال میر و بند درین کار بخوف تمام پیشتر از پیشتر احتیاط بکار برند گرمجرم سقیم را
بحکم خود به قاضی دراصل متحمل بارای امر خطیر اوست تفویض نماید او داند و کاراو ب
سیوم: آنکه زندگانی خود مدام در سفر جوید که برروز منزل نو و آب نو وسایه
خیمه دراشعارخود ساز د که بسااتظام امور ریاست و انضباط کلیات در واست گروقفه بقدر

ا. این دصایای نواب آصف جاه در توزک آصفجاهی میر علی تجلی چاپ حید رآباد نیز شبت است

ایام چهاونی ورخصت و تعیناتی مردم نوکر پیشه وسیاه بفتدر مناسب و ضرور که قطع نسل بمیان نیاید و باخود خدائے تعالی نگردد-

چهارم: بافضال ایز دی و تا سیدات سرمدی کار بائے خلایت که متعلق بخو د است آنرابعدادای فرض خمسه وشکریدا قتد ارواعتبار خداباید داشت که او قات عزیز خو درا بغورتمام بینظیم امور متعلقه بخو د چهار چهار گهڑی بهریک کار باتقسیم نماید و در بهرکار و قت را بیکار ندار د که خلل در کار بانیز بر د توجه مدام در انضباط کلیات گمار د و جزیات فرع کلیات است اصلاضا کع نمیشو دخو د بخو د به تنسیق کلیات می انجامد

پنجم: آنکه بنای دولت ابدمدت این خاندان عالیه ودود مان در ابتداء بعطای شابان تعلقه منصب صدارت حضور بسر فرازی جد ما جدنواب شهید سعید عابدخان مرحوم ومغفور مبر وراست مع بزا تقدیم و تعظیم این تعلقه تیمنا برسائر امور معظیمه لا زم گشته واستد ادهمت از فقرای باب الله خواستن و سبقت در سلام علیک که سنت مصطفوی است از خود نمودن ثواب عظیم حصول ورحمت آسانی نزول در ال است موافق احادیث اعظم نصیب باو۔

ششم : آنکه زمین وآسال از بنائے قدیم خلقت است وخلق خدا ہم از قدیم خلقت است وخلق خدا ہم از قدیم خلقت است وخلق خدا ہم ازقدیم خلیفہ زمین راشاید که بقدرت کا ملہ اوخوب غور کندونداند که درز مین فقط حصہ ماست لازم که به ادائی حمد الهی خود را معهد احوال اینهمه با فردا فردا دانسته اتلاف حق احدی از وارث نکند تاروز بیم ماخوذ نگردد۔

مفتم: آنکهدکنعبارت ازشش صوبهداردودر برصوبهازسلف باشاهم عین

بود و هر یک امراء ووزرا وارکان (دولت) متعدد ولکوک سپاه موجود داشت بعد تنخیر
این ملک از همه با درعهد حضرت خلد مکان ریاست اینجا بیک تعلق گرفته " سزاوار
آنست که خبر گیری هرخاندان ماسبق مامورنمودن بکار بائے سرکار بقدر لیافت هرشخص
نوبت بنوبت از آنها جمله واجباتست و تعلقه متعدده بیک شخص ضم نباید کرد که تضایح
کار در دست سررشته این کار بارا در ضمیر خود مدام جابا پد دا دو بمشیر ان خود تهدید لازم کند
کداز حالات ما یخان جمه بای گفته باشند

مشتم : آنكه رياست وكن عالم نوكريست آواب باوشابان كه هيقتاظل سبحانی آنها اندازخودفوت مکند که عندالله ماخوذ وعندالناس مطعون مگردند ' چنانچه نادر شاه (بادشاه بهفت اقلیم که شابنشاه در ربع مسکون میگفتند) از وفورغلبه بد بلی رسید واز فرط عنایات خود نظر برمن انداخت وروبرو بعطائے سلطنت ہندوستان خطاب کرد فی الفورع ض كردم كه ما مردم نوكر بييثه مشهور بنمكحرا مي وخود بدولت به بدعهدي شهرت خوا مند <mark>یافت سیوائے این دو امر حاصل ازیں ارشاد دیگر بھیج</mark> منفعت یافته نمیشو د (بغایت) مخطوظ شدو بآفرین و خسین یایهٔ مراتب افز ودروز دویم کوچ کر دومختار مختار ساخت. منم : آنکه درتقر رکار مای ادنی بعمده و کار مای عمده بادنی توجه نباید کرد در هردو صورت كارسر كارضالع ميشود " وچة قرر ديواني سركار به پورن چند كه پايداين مراتب نداشت ومحض ادنى بود چگونه باشدوجه اينست كهامراي حضور قد رنعمت ماندانسته بتكاليف شاقه درا یجاب این تعلقه اغماض با داشتند مجھ نفس شکنی آنها وسز ای اغماض آنمر دم کا فر نعمت در مجرائی اوصلحت دیدم از تدبیر خالے نبود ہرگاہ کارفر مادرست بود کارکن ہر کہ

باشد باشد مضایقه ندار د چول پورن چند مذکورادم خوب برآمده درمقدمه خصیل زرجا گیر ات تخته بر دیوانیاں سابق زده سه سال دیگراین را بیجا بکنند -

وجم : آنکه تاممکن ومقد ور در جنگ مالی و ملکی از خود اقبال نشاید و نظر برخمل فلا بری واستعداد خداداد بانی فساد محاربه نباید شد که غیرت الهی البته نه پسندد "ومات و فیقی الا بالله" بقد رمقد ور وامکان در رفع نزاع و خصومت کوشند که باصلاح انجامد مگرناگریرولا چاراگر بیند که این جمه سود ندارد و طرف ثانی برخلاف است و ده ما و لا غیری "میزندامداداز حق طلبد واز مکان خود نه جنبد و قبله را بر پشت گیرد واستمد اداز قبله خوامد و دشمن را میدان د جند و در حفظ خود و کسان خود بسیار کوشند و از امداد فیبی فتح جویند " دوم قدم استوارتمام و قایم دارند —

یازدہم: آنکه آنچه از آغاز ہوش بجر بهرسید از جمله مردم بلا دوکن مردم بر مان پورو بیجا پورشایان اعتماد نمیشد و در ہندوستان مردم گجرات و درولایت مردم کشمیر بد بلا انداحتر از واحتیاط ازینها لازم دارند۔ ہر چند کہ ولی وقت بود گفته آنها را با ورنباید کرد کہ دعائے بدفقراء واولیاء بکن بلادست۔

دوازدجم : آنکه اسبابیکه من موجود دارم دیده هوشیار کوکه معاینه کند ودریافت این معنی نماید اگرفتدم برفتدم من نهند بهمین مصارف موجوده خدا داد بهفت پشت اکتفامی نماید داگرخوام که بطورخود کشد سالے دوسالے نمی خوام دوولت برخیز د تایار کراخوام دومیلش بکه باشد۔

سیزدهم: آنکه میدانند که این همه نزانه موجود داشتن در رکاب از چه وجه

باشد مباد اوقت بداگر سپاه بهنگام وبلوای طلب و تخواه خواه ندحال آنکه از سه ماه حق طلب آنها درسر کارندارم مگر محض برائے شاکہ فی الفور درچنین اوقات علم تنخواه کنند۔

چبارد جم: آنکه بمقتصای بشریت بنایستی در پیری امرے سرزندوکل نوقرار یابدا تفاق شداز آنجا که مقدمه ناموس است بال واولا دیاس آن مقدم وامداد واعانت آن ضرور۔

پانزدهم: آنکه زنار داران دکنی قابل کشتنی وگردن زدنی (اند) بتر بهتمام هم آید وارشاد حضرت خلد مکان است که سرگروه این جمه با دواند مور و ورام داس برجمزن دولت اسلام که در قلعه محمد گرمقید کرده ام ' در تقید اینها انتظام امورخود دانندو پندت خانه عبارت از قید خانه تمام اینم دم است از وقت حضرت عالمگیر با دشاه محم بود برجا که زنار دار با شد برده قید کنند-

شانزدہم: آنکہ برادران صغارخود را بجای فرزندان خود دانستہ پرورش نمایند ودر تربیت کوشند ودرافزونی مراتب آنہاسعی موفور کنند مخوارخود سازند کہ اینہا قوت بازوے یکدیگر وتقویت ناموس اند ' وہدایت محی الدین خان صلدرم دارددر اصل بازو (شم) است و بفرط الطاف از ان خودساز دودر بندوشکست اونشوندوگوش برشخن عمازان نه نهندوعوام را به خودراه ند هندومر تکب منهیات نشوند۔

مفد جم: آنکه برخیزندوزودرویدومردم کارخانه خود باراروزانه بکارخانجات سرکار مامورکنندوقایم سازند بخداحواله کردیم خدامعین شاست و مدایت عطافر ماید-از استماع این کلمات مدایت سات که از زبان گو هرتر جمان ارشاد شد- چنانچه بنواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ رفت آبسته لب جنبانید ند که از گریستن یک لحظه چه میشودگریستن تمام عمر باقیست ' بفاصله دو گفر ی کلمه طیبه یاد کرده متوجه بهشت شدند ـ واز جمیس فقره "متوجه بهشت" تاریخ برمی آید -

تمام شدوصایائے عالیہ وخدا بخش خان خواجہ سرا کہ معتدخد مت حضور پرنور بودودرد انوقت یکسرانی می کرد ' وبایں فانی محبت والفت تام داشت وخیمہ بخیمہ متجاور فرودی آید' نقل می کرد کہ جمگی نوز دہ وصایا بوددواصلایا دنماند_(بفضله و کرمه تتم الصالحات)

> تمام شد ۱۲۵۵ که

بسم الله الوحمن الوحيم مناقب والامراتب

مناقب والامراتب سراسر مدایت جناب مستطاب حضرت نواب آصف جاه علیه الرحمة والرضوان آنچه این فانی بلا واسطه غیر بگوش از الفت نیوش ساعت نموده و بعض از معتبران حضور برنور حاضر باش یافته برصفحه یا د گار ثبت می نماید -

مناقب اول: از نادر سی احوال بادشاه ومردم خیالی وزراء وامراء د ہلی بعد فتح جنگ دلاورخاں وعالم علی خان یکبارگی مبارز خان صوبہ دار حیررآ بادرا ہوائے نخوت وغرور وتكبر ويندار درسر پيداشده ' جناب عالى ومتعالى بمقتصائے مال اندیشہائے دوردوارونیرنگیہائے فلک غدار کج رفتار محدانورخان صوبددار برہان پور را بفهمالیش مبارز خال مع فرمان با دشاه فرستاد که بےموجب مجوز خونریزی انسان وحیوان وهنگامه آرائی قبال وجدال جماعة مسلمین نگر دیده بحضور بادشاه عالم پناه بدبلی برونداگر از تغیر من سند صوبداری (۱۰۱) دکن باردیگر بادشاه بشماعنایت ومرحمت خواهند فرموده اقرارآ نکمن بشماجنگ نخواہم کرد ' مبارز خان نظر برکٹرت جمعیت وفوج کہ جہار چندافزون تروسرداران نامی باخودرفیق داشت اصلاخریدار سخن زبانے محد انورخان مگردیده سه مرتبه جنگ جنگ برزبان رانده یکبار کے بعدرخصت نمودن محرانورخان به بیئت اجماعی از سوار و پیاده بے شار وامرای نامدار بکوچہائے طولانی از حیدر آبادیلغار

نموده بنواح شکر کھیڑہ پروانہ واررسیدہ مہیای جنگ شد ' جناب عالی از اورنگ آب<mark>اد</mark> کوچ نموده بفذر چېارم حصه ټم فوج و پياده ما همراه نبودند با نو پخانه سر کاروفوج خود نا<mark>حپار</mark> متو کلاعلی الله تعالی سر بسجو د نیاز نها د بهمگی همت وتمامی نیت با عجز خود دعا خواستند که <mark>با</mark> ذ والجلال والاكرام تو دانا وبينا عليم وآگاه دلهااست مخالف (قوى) يكصد و پنجاه كروه ميافت راه طے کرده ومن از چہل گرده کو چي<mark>ده ام</mark> واو به تکبر وغرور ونخوت و پ<mark>ندارخود</mark> جمعیت فرا ہم آ وردہ قبل ہزاراں بنی آ دم میخواہدومن روا دار ہلاک پشہومکس ومورچیستم، واو برخوزیزی ناحق کمر بسته ومن برضا و تسلیم خوداستوارم ' واز همه حال با جمیع توابع ولواحق خود را در پناه اخص الخاص دا ده تن بتقد سرام ظاهر و باطن آشکار اونهال **برتو هویدا** ست " الهام غیبی نوید ذر داد که قبله را برپشت بگیر دوامداداز حبیب ماطلب کندوتو<mark>پ</mark> خانه را این طرف بر کنار ناله قایم دارد وهر کاره بای آن طرف را بانعام و اکرا<mark>م</mark> (شاد مال كند)وازان خودنمايد كه مخالف رااز ورود ناله خريندد مند_

جناب عالی متعالی (بعد نزول القاء غیبی) فورا آگاه گشته (تجدید) وضونموده دوگانه نماز اداکرده پنج بزار رو پیداز خزانه طلبیده بر دیودهی زنانه برکاره بارا معه مرد به و نویسنده آن طرف را (اخبار می نوشت) مخفی انعام مرحمت فرمودند آنها آداب انعام بجا آورده عرض نمودند که کدام امر درجلد وی این عنایت میفر مایند که (سعادت ابدی دانسته بجان ودل) بجا آریم حکم شد که ناله بایله را در فردا خبار ساقط کرده بنویسند " نها تسلیمات بجا آورده رخصت یافتند خود بدولت بتر تیب و تقسیم فوج و نقشه بیمین و بیار کشکر توجه فرموده آسته و نرم بگوش داروغه توپ خانه خود ارشاد کردند که در نصف توپ خانه کشکر توجه فرموده آسته و نرم بگوش داروغه توپ خانه خود ارشاد کردند که در نصف توپ خانه

مبلغی لیعنی خورده که آنرا فلوس گویند پر کنندوبا فی نصفی توپ خانه را موافق معمول از گوله ما پرسازند چنانچه بدانموجب بعمل آمدیکیاس چهار گھڑی ہنگامه آتش توپ خانه در کار زار بود کشیم فتح و فیروزی برغازیان اسلام وزید ' مبارز خان بقتل رسیدواز کشته با يشة باشدوشاديانه نصرت بلندآ وازگرديد حكم شدكه احدى از جاى خوذ كبند و قلمدان مقتول را از بالا نے فیل سواریش بیارند چنانچة فلمدان از نظر مبارک گذشت خود ملاحظه مفر مودند که چندخطوط مردم لشکر ورقفائے خود دران قلمدان موجود اند ' ہمہخطوط را یکیا کرده پیش خودنها دعضدالدوله بهادرقسوره جنگ را که در چنژاولی بودطلبیدند واز ماجرائے خطوط رفقائے خود بیان نمودند۔عضد الدولہ (عوض خاں) بہادرگفتند بکرمی اگر خطوط بمن لطف می کنند (که خطوط جمه را مطالعه کرده) جمه با را بد بن توب می کنم که به منتيجه كردارمقرون شوندوديكران عبرت كيرندو بمجونمك حرامي نكنند جناب عالى فرمودند ب<mark>اشید واین کاررا چنی</mark>ن نشاید کرداز برای اینکه حق سبحانه تعالی بتصدق حبیب خود مارا فتح بخشيد ورفقائ مارااز جان ومال محفوظ داشت اگراينها في الجمله از تقدير خبر ميداشتند چرا المحنين ميكر دند ' نظر براحتياط وموافقت بظاهر مناسب جميس پنداشتند كه مبادا فتح اگر بطرف ثانی شود جائی نوکری مامردم درانجا بے تلاش میسرخواہد بود مارا درینجا اول کشکر ومن بعد انصاف شرط است که ما مردم سرداری داریم برای این شکم کمینه چه فعلهائ (فتبیج)ست کمینم اگرازاینها یک خطائے چنیں و چناں بمقتضائی بشریت بوقوع آمد در گذر مستحسن واولی دارد ' ونادیدن خطوط این مردم ومطالعه نا کردن رفع کدورت دلی ودفع کینداز ہریک مناسب ودرستے کارخودی دانم ' وبرائے کاروخدمت خود

مردم رااز ولايت نخواجم آور د كارمن ضالع خوامد شدوشا ميخوا هيد كه رفقائي ماراحق سبحانه تعالی قایم داشتہ آنرا شادر توپ مید ہندشارا برای این (چنیں کار ہائے ناسازوار) نطلبیدم ' همه پشتاره خطوط رااز دست خود بفیلبان خودعنایت فرمودند که کمچی و آفتابه گرفته تر کرده زیریائے فیل وفن کنند وبعصد الدوله بهادر خشمنا ک فرمودند که من بعد دوسہ گھڑی دیگرور فع انتظارا خبارا طراف حکم ایستادن خیمہ ہامی کئم درایت قول برائے مردم متفرقه هولناك ويرا گنده وگر يختگال نصب مي نمايم اگر چه ديشب هزاران مردم زنده را طعام وآب ومكان ميسر نشده وحيوان را دانه جاره بدستور نرسيده ودرعجب حالات بخوف جان خواهند بود وهم بمعالجه مجروحان وبندقين مر دگان مي يردازم ومراتب رياست خداداد رالشكر فراوان موبمو بلندمي سازم بعدازال بتعزيه وعيادت بار ماندگان واقر بائے مقتول متوجہ می شوم که فردااین چنین روز بیکسی ہائے بہمہ ما در پیش است والا نه بدبخت کے است که برخود غلط بودہ بمیل طبیعت خود کوشد وشکر نکند و بر پندار تکیه کندوبتد بیرنازان گردد بوجهلیست _

و (بعدهٔ) خود بدولت ازاینهمه مرقوم الصدر بفرصت قلیل فراغ یافته بکوچهای تواتر و پیهم بسمت حیدرآ باد توجه نموده چها و نی تصمم فرمودند واز گرمی خبر فتح فیروزی و توجه رایات عالیه برهم بعنایت الهی ملک سیکا کول و راجبند ری و پیجلی بندر و کوتوروسروا بلی و ایلور و مصطفیٰ نگر و مرتضی نگر و آر کا ف و غیره تعلقه کرنا نگ بیجا پوروکرنا نگ حیدرآ بادخود مخود در رتصرف اولیائے نفرت رسید ' وقلعه داران و پالیکران اطراف و جوانب همه با مراز اطاعت نه پیچیده بعرایض با وارسال نذور معه و کلای خود بهره و رفراند وختند '

واکثر بسعادت ملازمت رسیدندواستقلال خاطرخواه حاصل ساختند وکام دل پیودند۔
خوشاد ولت وزہے حوصلہ عالیہ جناب عالی متعالی کہ نشۂ اقبال یاوری
وسعادت و بختیاری بهضم فرموده بیتنظیم امور مالی ومککی ودور ونزد یک را نواختن
و بمراتب ومدارج ودلجوئی بهمه باودادرسی جزوکل و پروردن باز مانده بائی مدعی وخبرگیری
آنهااز وظیفه وانعام و جاگیرومعافی تکلیف نوکری کار برکدام نبوده است۔

منا قب دویم : بعرض رسید که قلعه داران دولت آبادسیدمبارک خان وسیرختبی خال از راه کونته اندیشیها فراوان و برخود بإغلط بوده قبائل عالم علی خال وحسین علی خال را درقلعه ندكور جادا ده مال ومتاع وافر وجواهر ونقذا كثر زراي واسباب بيشتر بدست كرده تصرف خاطر خواه نموده اند تنبيه وسزا وگوشالی بانهالازم بوده است ' بعد استماع اين مقدمه برام سنگه نشی حکم شد که بهر دوقلعد اران دولت آباد که اندرونی (قلعه) وبیرونی حصاروشهریناه عنایت نامه جات برنگارند بدین مضمون که از پناه دادن بقبایل سادات باربه موجب فراوان آفرين وتحسين گشة وتو قعات عظيم از شام روداد هرمطلي كه داشته باشند برنگارندانشاء الله تعالى پذيرائي داننداسناد آن را فرستاده خوامد شد بالفعل بقبائل ندكور بكويند كمقدر چنين بودآ نراجاره نيست صبر بايداختيار كردسواى سادات مقتول مهمه چیز ما میسری توانندواگر بودن (درملک) دکن بخاطر بود جا گیرسیر حاصل بقدر کفاف مه بادر برصوبه كمنظور بودمهيا است ، ودرصور تيكه قصد وطن باربه در خاطر تصيم جا كرده است بدرقه وراه ميدجم وروانه (آنجا) مي نمايم"-

چنانچة قلعه داران بعجز وانكسار عرايض نوشتند كهاز قبايل سادات استفسار نموديم

ارادهٔ رفتن وطن اظهاری نمایند ' از راه فضل و کرم ده هزار روپیدنفذ و دوصد سوار معه و دستک تعیناتی مرحمت شد و تخواه دو ماهه نفتراز خزانه بسواران متعینه نیز عنایت کردوقبایل مذکور بار هه رفته رسید خود بسواران رخصت حضور نمودند-

منا قب سيوم: روزي از راه نوازش بحاضران مجلس مخصوص خلو تگاه ميفر مودند كه كار ہائے حق سجانہ تفترس تعالی بے شارولا انتہا وعجیب وغریب است ' اتفا قا درسر كار نواب غفران بناه عليه الرحمة والغفر ان لينى نواب غازى الدين خان بها در فيروز جنگ كالثميرى بعلاقه ديواني محيط سركار بود ' ودر مزاج ذخل تمام داشت ونعوذ بالله اين مردم بدقوم که مزاج حفرت رابے بیج ازطرف من بغمازیہائے بیہودہ برگردانیدند بحدیکہ غفران پناه مزاج جہاں پناہ راہم ازیں جانب سوء مزاج ساختند کشمیرعبارت ازخوبے است از قوم نیست " چنانچه روز بے موافق معمول به دربار عالمگیر باشاه رفتم باریا بی نشد باز کشتم وبفکر منتغرق بودم وقت مراجعت از دربار درا ثناءراه دیدم که بر دوکان نان پزگان بسیار برائے لقمہ جوم آوردہ اندوپار ہُ نان از نان سالم شکتہ نان پزیسگاں مى د مد وسكان قوى جسه لقمه راجست كرده بدبن مى گيرند وميخورند الاسك ماده حقير ونا توان وضعیف از ہمہ دورتر استادہ از گر^{سک}ی بیتاب رمقی جان درچیثم ما دار دولق<mark>مہ از نان</mark> پز باونی رسد ' وسگان قوی لقمه را با ورسیدن نمی د مند که تا او بخورد ' بخاطر آوردم که امروز (ایس)سگ ماده را هم در دخودیافتم در دل خودگفتم که اگرتورهم برحال سگ ماده می کنے خدائے تقتر تعالی برتورخم خوامد کردیا کئی راایتادہ کردہ دورویبی نقتر رابدوکان دارد ادم که طعام شکم سیر بسگ ماده مذکور بخو را ند وقتے که سیر شود ما بقی طعام رابسگان دیگر بد م<mark>د</mark> واونچنیں کر دومن میدیدم کدسگ ماده طعام شکم سیرخورده و برزمین نشست وسه مرتبه بسوی آسمان دیدگفتم حالا درخی تو دعامیکند ومن خود درلیها نرم نرم آمین آمین آمین

بعدازان بخدمت گارخودگفتم دورو پیدروزمره برروز بنان پزمیرسانیده باشند بهیس دستوراول مرتبه طعام بسگ ماده خورانیده آنچه باقی ماند بسگان دیگر بدمداز انجا روانه شدم تا خانه خود رسیدم وخواستم که از پاکی فرود آمده اندرون خانه بروم که یکبارگ کرز بردار خاصه بادشاه در رسید و حکم طلب حضور رسانید بازگشتم و حاضر شدم اسدخال که متوجه احوال بود موافق حکم در خلوت برده خلعت صوبه داری بیجا پور و فوجداری کرنا تک و تالیکو پیم گردانید شرص سجانه تعالی چنین فضل فرمود

مناقب چهارم: بعد فتح جنگ مبازرخان مقول رام سکوشنی سرکاردولت مدار بعرض رسانید که دراحکام فتح و فیروزی بنام منصبد اران دکن وجاگیرداران وقلعه داران صوبه جات دکن و دیگر مردم اینجا کدام تاریخ باید نوشت " بست سیوم محرم که محرشاهی جنگ رودادوتاریخ بست سیوم خوس محض است فرمودند نحوست برمبارزخان افحاد و مارا بهمون تاریخ مبارک وارداست بهمول برنگارند "کذب المنجم بوب الکعبه " مناقب پنجم: درسفراتفاق مقامات برکنارکشنا افخاد مینا جانور بجای بادریشه در خیمه دیوان خانه مبارک بیضه باداده وروز کوچ از انجافراشان سرکار بعرض رسانیدند " محکم شدتا برواز بچه بائی او خیمه بهمونجا قایم ماند و دوصد بیاده متعینه خیمه معه بار بردارشد محمر و ما و محمد و ما و محمد و ما در برواز انداز ان بعد محمر و من عرص مراساند محمر و تا در می ماند و دوم در دوار در در دار ان البعد دوماه چون عرضی بزرای و بیاده با و محمالان نواح رسید که بچه بادر پرواز انداز ان بعد محمر و تا که خیمه در حضور به رساند -

مناقب ششم: درویشے التماس گذرانند درسواری مبارک که در روضه شاه عبدالقادر قدس سره واقع ظفر دروازه بلدهٔ مجسته بنیاد برائے خرج اعراس وروشنائی و تیل و چراغ وعود وگل معین چیز بے نیست فقرائے وار دین صادرین جهت سربرائی قوت تصدیع کشند و تمبا کو وحقه طلبند ازینها مامردم را قیام آنجا دشوارگردید و ستخط خاص بر فردالتماس مذکور مزین کردید بدین مضمون که خانقاه کل نوراست نوررا باتش و تمبا کو چکار برائی دفع تمبا کو کشال که آتش بجان آنها افتد تولیت آنجا بنام سیدم محمد فی مقرر شده سند به د بندازان روز تولیت به سیدم مدنی بلاشر ط تفویض یافته بود و فرد مذکور بنوز در دفتر صدارت حضور برنور موجود۔

مناقب به فتم: بعد جنگ دلاور خال وعالم علی خان ومبارز خال بفضله احدی (دردکن) کمر بسته مستعد بجنگ نشد (گر جنگ ناصر جنگ مجنونانه ومعدورانه بود الله خان الله) در سواری سفر روزکوچ عضد الدوله بها در وخواجه عبدالرجیم خان بها در وحرز الله خان بها در وحرز الله خان بها در وحاله خان بها در وحرگ مزاح وانی و ندیدن بها در وحاله خان بها در وحرگ الرابر فیل در بار سلاطین) بحضور جناب مغفرت مآب رسیده فیلان سوارے خود بارا برابر فیل سواری خاصه ورده به اماریهائی پرتکلف زردوزیها بوید در ابر مقرلات سرخ ومکلل و در خواصی خدمت گاران خود با نشانیده مورچیل بدست آنها داده یکسرانی خود بامی کنانیدند و خواصی خدمت گاران خود با نشانیده مورچیل بدست آنها داده یکسرانی خود بامی کنانیدند و در این احتماع اصلافیل سردار معلوم نمیشد و بر مزاح مبارک سخت ناگوار می گشت و در این اخرب (این معنی در این ظاکردن نوانستند) توفیق در یافت مزاح نیافتند و در عین سواری کوچ سواری خاصه را نشانده از اله و کشال حبثی سرکار دوز به در عین سواری کوچ سواری خاصه را نشانده از اله و کشال حبثی سرکار

خواصی اماری خاصه بریده امیر برا فرمودند که درخواصی بسایه نشسته از دو پیه بکمر خود (خود بسته از جمول دو پیه بکسرانی) کند ومور چهل جم موقوف شد جمه عزیز ان از قوع این مقدمه بهره شعور پیدا کرداز آن روز بغیر طلب حضورا قدام در سواری نمیکر دند و دور کرد جانب راست و کرد جانب چپ و کرد پیشتر از چنداول و کرد بعد چنداول و کرد بیشتر از جنداول و دیگر و بل از جمه در بهیر بمنزل میرسد جمه با تعلیم یافتند وخود جم از ال روزا حدی را در سواری روز کوچ نطلبید ندگر کرد را دل خود میخواست و با دب بود ومعروضه او مقول و مزاجدال را گاه گا به بعداستعداد والا خیر ب

مناقب مشم : در ۱۱ محرشای بعدر صلت عضد الدوله مرحوم سه روزنوبت موقوف فرمودند وعنایت نامجات تعزیه به نام سید جمال خال وغیره (پسران مرحوم ودیگر ورشه) شرف اصدار یافته بعد عطائی جاگیر به پسران مرحوم (بقدر حصه و آسامی محلات را) در ما به از خزانه شامل محل شخواه قرار دادند و (وبرائ دیگر جاگیر مرحوم) پروانجات ضبط جاگیر صادر شد وارشاد گردید که من امروز صوبه داردکن شدیم وفرد بد شخط مزین شدکه ساخته و پرداخته عضد الدوله مرحوم موقوندردفاتر بعمل آرند (بدانموجب بروانجات موقوفی و ضبطی از دفاتر دیوانیان جا بجار وانه شدند) -

مناقب نهم: در سلامه محمد شابی فردی بد سخط خاص مزین کردند که زرسایر بلاد داخل خزانه سرکار عالی (نمایند) و تخواه داران خلد مکانی یک حصه موقوف دوحصه شخواه و خلد منزلی دوحصه موقوف یک حصه شخواه د مهندودرانونت اعیان حضور (که توفیق کلمه الخیر داشتند) بعرض رسانیدند که شخواه داران دریافگی سالم بناء برکثرت عیال مندی

بعمرت می گذرانند در کمی نکلیف سخت خواه ندیافت ' فرمودند ما ہم نیت داریم که بعضے ہارااضافہ وبعض ہا راسالم و (اکثرے) را از سرنو جدید که مطابق معاش ندارند مقرر خواہم نمودمقر بان حضور سکوت کر دند مالطف دستخط مبارک احدی معلوم نکر د که ساخته خلد مکان بحال وکر دهٔ خلد منزل درمعنوی موقوف کر دند فهم من فهم۔

مناقب دہم: حیدرقلی خال درعهد فرخ سیر بدایونی دکن (ازعهد فرخ سیر بدایونی دکن (ازعهد فرخ سیر بادشاه) مامور بود به پشت کرمی سادات بار به بعین حسین علیخان درا کثر امور نافر مانی می نمود روز بے بخاطر مبارک رسید که شکوهٔ مردم کهتر در حضور بادشاه نوشتن سود ندار دوشایان خود نیست بلکه بر کثرت حساد حضور اور استقل ساختن است ورخنه در کار بائے خود گوار اندارم مع بذا بدرام سکھنٹی حکم شد که عرضی برائے حضور تیار کند بدینمضمون که میدرقلی خال (مردم) کاردال وفدوی دولت خواه ومعامله فهم ومتصدی رسا وراست ودرست است بهچوکس فدوی دولت خواه بکار وخدمت احمد آباد گجرات که مکان خالیست ودرست است بهچوکس فدوی دولت خواه بکار وخدمت احمد آباد گجرات که مکان خالیست اور تیت که بسبب نبودن مصدی درست خزاند آنجادر سرکارنی رسد و ملک جم بتقر ف اور تین میرا کی رساورات مداری در آین در این میرا کی درست خزاند آنجادر سرکارنی رسد و ملک جم بتقر ف

چنانچه عرضی در حضور رسید بجر در سیدن عرضی تملم بحید رقلی خان صا در شد که زور خود را باحمد آباد گجرات رساند و آن ملک رامقبوضه کنداگر چه از نافهبی شا خاطر مامحظوظ نبود که مدام شکوه نظام الملک بها در می نویسند و نظام الملک از کار دانے ورسائی شا در حضور معروضه داشت مع بذااین کار را بخاطر داشت نظام الملک صوبیداری گجرات تفویض کردم و بعد رسیدن حیدر قلی خان از این جا باحمد آباد گجرات خود بدولت از راه سر ور

ميفر مودند كه الحمد لله صدر اعرابيك كلوخ يرانيدم ومن امروز صوبه داردكن شدم_ مناقب بازدهم روزی درخلوت خاصه از مشیران خود (حکایة) از بدنیتی مبارز خان مقتول حرفی برزبان مبارک آوردندمتهورخان بهادرعرض نمود کهمبارزخان آنچەنىت داشت نتائج آن يافت فرمودند كەبگويد كدام نىت كردە بودم تبورخان عرض کرد کہ از نیت پدر بہ پسرش کہ در رکاب (حاضر) است معلوم خواہد بود فرمودند چوبدار (رفته)مبارزخان حال رابيارد عنانجيموافق علم دررسيدوبرسلام گاهسلام خمود خود بدولت بآواز بلندفرمودند بيائيد بيائيدخان مذكورآمده موافق معمول برجائي خود نشست بعد فرصت لمحه ارشاد كهراست بگوئيد والدشار وزجنگ چه نيت كرده بود؟ رنگ بشرهٔ مبارز خان حال تغیر شد ومرغ روح در برواز بال ویرکشاد نخود را جمع کرده عرض نمودعمر ودولت حضرت درتر قی بر مایان را حضرت خود پرورش کرده اند پدر رانمید انم واز نيت اوچه خبرشد بارديگرارشاد شدسعادت مندي شااظهر فامابلاخوف ازنيت والدبگوئيد مرتنبه دويم عرض كرد كهازنيت وبطون پدرم خبرنيست هرقدر كه بعرض رسيد ونتيجهآل او ديد جمول راست خوامد بود ' ازال بعد جناب عالى متعالى آب درچشم آورده فرمودند _ الحمد للدكه ازمن درحق شام اليج بدى بوقوع نيامد وشام را بجائے فرزندان عزيز ميدارم ومدام خوا بان خیریت می باشم و پرداخت مرعی در هرحال وجا گیر بادادیم و تکلیف نوکری معاف نمودیم ورای آن جگر گوشه ہائے خود رابشما ہا دادیم وزنگ از آئینہ دل شا ہا دور ساختیم ' بعدهٔ فاتحه نیزخوانده که ق سجانه تعالی چنیں توفیق مارامدام عطافر مایدمن بعد رخصت فرمودند ' اینهمه زبانے مبارز خان مرحوم پسر مبارز خان مقول است بلا

واسطه ساع نموده بتحريرآ ورد-

مناقب دواد ہم: ایا ہے روز کوچ لشکر بود بعد فرود آمدہ بمنزل گاہ خود بدولت برائے نماز عصر درخیمہ دیوانخانہ مبارک برآ مدند ملاحظہ فرمودند کہ درخیمہ دو دوغبار بسیار جمع شده در صحن خيمه خود بدولت درآمه ه نگاه بطرف آسان نمودند چون هوا بند بو در آنجا ہم غبار فراوان دیدند بداروغه دیوان خانه که حاجی حسن نام داشت فرمودند چه وجهه بإشداجمًا ع غبار را؟ او دست بسة عرض نمو د كه درميان احاط لشكر ظفر اثر چند ديمي اتفاق است ولچه ما (لشكر) آتش بديهات داده اند بنابر بند مواغبار ودود جمع گشة ودرخيمه جم رسيد حكم شدا بهتما مي حاضر شود وخود بنما زمتوجه شدند بعد فراغ نماز چون ا بهتمًا مي مجرانمود فرمودند كهمن الوف در ماهه بسواران اجتمام ميد جم تر ارساله دارا هتمام نمودم از انجا كه لچه ما آتش بدیهات می د مندتو بکدام کارخوابی آمد " اوحواس کم کردوعرض نمود که غلام تقيد بسيار دارد تا كه دوچهار لچه را دست وگوش و بني آنها بريده نشوند عبرت نمي پزيرند مزاج مبارک برآشفت وفرمودند که « دست وگوش و بنی آ دم رامثل خوشه گندم وجوا<mark>ر</mark> ودیگرغله دانستی که هرسال میروید (تحکم شد) بکشید این ظالم را فی الفورتغیر دادهٔ 'بدار دغه سقه كه حاضر بودا متما مى مقرر فرمودند ، وارشاد شد خردار باشيد ي ايذا تقيد وتهديد بایں کا رہابکار بردونارسائی ظہورنگند _

مناقب سیزدہم: شاہ غلام محمد نام بزرگ در دہلی مشہوراز آفتاب بودروزے جناب عالی متعالی بدیدن آل بزرگ تشریف بردند ودیر نشستند بناء براینکه بزرگ متوجه بسماع بود اتفاق افتاد بعد وقفه چندے دیگر جناب عالی قصد رخصت نمودند.

ویانصدرو پیپنفذ ببزرگ گذرانیدند درویش بزرگ فرمود بقوالان بد هند چنانچ مبلغ ندکور موافق ایمائی بزرگ بقوالان مذکور مرحمت نمودند از ان بعد بزرگ فرمود که تعلقه دکن بشما تعلق دارداوز مدت ما می شنوم که شامدام خواه نخواه بعد یکسال کامل تعلقه بمردم خود بحال ندارند بتقصير خواه غير تقفير تغير علازم است جناب عالى متعالى درجواب گذارش نمودند که مدت عمر در خدمت بزرگان گذرانیدیم الا بیج بزرگے گاہی این چنیں ارشاد باستفساراين مذكور متفسر نشد وجهاينست كه دكن عبارت ازشش صوبهاست ودر هرصوبه بادشاه معین بود و هریک از لک سوار و دولک پیاده ووزراء وامرای متعدد باخود ملازم داشت ودرعهد حضرت خلد مكان عالمگير بادشاه تمامي الكه دكن بتسخير درآ مد وبيكس تعلق گرفت چوں امراء ووزراء آنجاذی خاندان ہر کدام بےروزی ماندہ مع ہذا نوبت بنوبت تعلقه وخدمت بادم خاندانی کافته یافته (آدم بکارشناخته) ماموریکنم کهب روزى نباشند وبدادن تعلقه يكساله سرماييسه جهارساله بهم ميرسدسرمايها وباتمام نميرسد اورابطعام وخوان ميوه مادمينم ازخبراين معنى مهاجنان كشكرعنايات معلوم نمود بخوشي قرض مى د مند تا كه اورا بكار مامور مينمايم كار اوخوب مي چلد جميس قدر حساب مردم بخاندان وبيكاروبا كاروامتنداد بيكاري آنها برانكشتان خودشب وروز درشار داريم ودوتعلقه رابيك كسضم نمي كنم وبه باريابال حضورتهد يدوتا كيداست كهاز احوال مردم خانداني وبيكاري گفته باشند (بزرگ فرمود بخوشی تمام که جزاک الله فی الدارین خیراً "شائسته سلطانی توکی")-مناقب جهاردهم: روز عظم شد بداروغه ديوان خانه كه محدانورخان وخواجه عبدالله خان رابدربار بارند هندوموسوى خان راكه درحضور بود بعلت تقفيرنا زك مردبهه

هیب از دیونخانه موافق حکم او را کشیده بیرون کرد ومحمد حسن منشی از تغیر موسوی خان امتیازیافت دمتهورخان بهادر کهامیرصائب متدبیرواز قوم افغان خویشگی بود درامور کلم<mark>ة</mark> الخیر وسله ونت کس بکیسال بود به عمخواری ویریشان نوازی ودلجوئی مظلومان پد طولا داشت دمزاجدان حضور پرنور بحدی بود که بالاتر از ودیگر نبود ' و بعد وقوع اس ماجرا فورا درحضور رسید و باریاب خلوت گردید و به کلمات مرغوبانه سرشته مزاج بحرامواج هرگاه بدست آورد بعرض رسانیداگر چهخواجه عبدالله خان راحکم اخراج (ازلشکر) صاد<mark>ر</mark> شد فدوی مستحن در یافته برائے رخصت حضوراورا همراه آورده درخیمه آثار شریف در شفاعت نبوی ایسته گذاشتیم جناب عالی فرمودند مغضوبان را از حضور رخصت نمی شو<mark>د</mark> وخطائے عظیم سرز داز دست اوشاخود بے صرفہ چراچنیں غیر متوقع عرض معروض میکنند فی الفور (نشلیم بچا آورده) آ هسته وزم بگوش مبارک گذارش نمود (الحق وتفیدق برارشاد بدایت بنیاد فاماعبدالله خال)اد بمصاحبت حضور برنور در چهار دانگمشهور و بایس اعتبا<mark>ر</mark> مغرور وسرفراز (در تشکیری عالمے نموده ومردم عمره کام ودل از وحاصل مینمایند) و بایس اختصاریے وقار "ضرب الغلام اهانت المولا" درینکار ماراملحوظ است وفدوی رابرنام این جناب عالی بدنظراعتبار وحرمت اوخو درفت وابروئے او درسر کاخرپدشده مگر جان اوبا قیمانده ما لک جاں دیگر است حضرت باینکارغور فر مانید ہرگاہ ہیجو امیرمعت<mark>ر</mark> حضور پر نور از نظر افتاد و بے رخصت حضور مغضوب حال بخانہ خود برود بدیہی ویقینی است که کنیر خانه او دراطاعت اونخوامد ماندیس بزن وفرزندودیگر توابعین وخلق چه رسد دولت خداوندی مزید با د در آوان پنجبران اگرتقفیری وخطای در امورعها دت الهی

واقع می شدعیوض خطایک کمال (از ومنجمله کمالات او) می شمر دند و بازمی فهمانیدند که آینده نکند برقدرکه درعفولذتے است درانقام نیست "قطع نظرازان ہمہ حالات که ورشفاعت شفيع پينمبر الله خدا پناه آورده ما چگانه باشم كه نوع ديگر (دم زينم) خود بدولت سکوت نمودندمتهور خال مذکورخواجه عبدالله خال را از خیمه آثار شریف آورده (برسلام گاه استاد وخود جم برابر استاده آ دب بجا آ ورده) بار پاپ خلوت نمود عرض در دویم مرتبه عرض که سراسرافسول بود (چهشرح دمد) کاری کرد که عقل جیران ماندفرد قلعداری بھونگیرصوبہ حیدرآ باد بنام پسرش (مغضوب) بمعروضہ عجیب بدستخط خاص مزين كنانيد وطور طور درخلوت وجلوت شريك قهوه وطعام خاصه موافق معمول قديم نمود (وغریب تر آن که) به جهت آوردن محمد انورخان بخواجه عبدالله خان رو بروحکم د مانید وبرائے عفوخطائے موسوی خان (منشی) کہ خطائے نازک سرز دبود فی الجملہ و برکشید۔ حق ایں است که ذات متبورخان بها درملکی صفات بوده زبان خان مذکور در كام بج كلمه خيرنمي جنبيدند ' ودرير داخت نجبا وشرفاء وغرباء وآل امراء واولا دواحفاد وزراء ودورونز دیک ذی خاندان نظیرنداشت وبساکس را تا درستی درحضور پرنور هر متنفسی رابقدر شخصیت اواز خانه خود خبری گرونت و در مزاج بدی برابر سریمونبود هر که رجوع آورد اورانواخت وحاجتش روامی نمود مع بذامقبول بارگاه (حق) بود و برعالم وعالمیال احسان مائے آل مرد بسیاراست وہم ابدالآبادحسنات دایم وقایم ویادگاراست مثل صمصام الدولة صمصام الملك شاه نوازخال بهادر صمصام جنگ نام اصلى مير عبدالرزاق غان خوشه چین خرمن الطاف ورشگیری اوست _

مناقب مانزدہم:۔سالے قط بنا برامساک بارال در جستہ بنیاد رواداد وچھاؤنی آنجامقرر بود ' از جناب عالی بعلماء شہر ونضلائے رکاب خطاب شد کہ در قط دادن زر نفته اولاست (یاغله خریده) خیر (ممودن) اولا؟ بعضے ما باختلاف (يكديگرگذرانيدندمنظورنشد) مگركريم الدين خان كه قاضي فجسته بنيا دولي الله بودخود رفته گذارش نمود كه در جمه حال زرنفذاولاست دادن كه بهمه كار با كارمي آيدار شاد شد حوش میفر مایندوالاً درخریدن غله از نام خریدی سرکار (قحط افزوده خوامد شد) به مختاجین ومساکین صدقات خوامدرسید (وغله قدرو قیمت پیداخوامد کرد) دیگر آنکه آ دمی را چند حوائج لابديست پس غله كه خيرات يا فته آل رابفروشد تا دفع حاجت خودنمايداي مقدمه مستحن ندارد ودرا نظام این کار بغر با قباحت باعظیم است ' تحکم شد که چهارلکه روپیدنقدازخزانه بچهارکس دیانت دارتفویض نمانید تا هر کدام بامکنه وسیع نشسته بار هه كرده بغرباء ومساكين يك يك رابد مند ' چنانچه در قلعدارك ومحدى باغ ومقبره بيكم ومعجد جامع بعمل آمد وارزانی غله روداد وباران رحمت الهی نزول شد_ جناب عالی متعالى بفراوان سرور دوگانه نماز ادانمود شكر مزيد نعمت ورحمت البي بجاآ وردند

مناقب شانزدهم: اکثراوقات برزبان وی ترجمان میکدشت که سبب ظهور آفات در سلطنت سلطان زمان وزمانیال چهاراموراست: م اول بیخبری بادشاه از نیک وبدو حالات خلق خدا دوم مرتکب بودن بشراب علی الدوام (ومباشرت واهمال درکار هائے خود) وسیوم محبت یکدیگر امراء که باجم از افراط در

گذروچمارم زردادن بارادل قوم -

ونیز میفر مودند که بیچاره آدمی سراسر عاجز تر است اگر بغور دریافت شود تن سیحانه و تنیز میفر مودند که بیچاره آدمی سراسر عاجز تر است اگر بغور دریافت شود تن سیحانه و تنیخ المه و مصطفع الله می سنت و شیطان معصیت و ملک الموت جان و فرزندان نان " چهار چیز پشت آدم رابشکند و شمن بسیار دام بیثهار عیال پر قطار صحت ناساز دار نعوز بالله -

وہم می فرمودند کہ ہر چہ میگو یم بدنیائے کہ من برائے اوباتی مانم واوبرائے من باقی نی ماند واگر اوبرائے من باقی می ماند من ازبرائے اوباتی نمی مانم دنیا اگر چہز دیک است چوں رفتنی است دور است و آخرت اگر چہدور است چوں آمدنی است نزدیک است زے قدرت نمائی خالق کریم مطلق۔

مناقب مفدیم: بار هامی فرمودند که درا لکه دکن درامور معاملات لازم ترین آنست که از سه قوم احتراز باید (کرد) خصوص قلعه داریهارزنهار تفویض بایس مردم نباید کرد والانه دشوار سخت بعد خرا بی معلوم خوامد شد کیے افاغنه دویم دکنی سیوم مرمشه که اینها دعوی ریاست دکن بوجو هات می نمانید وفریب و دغا کارعزیز اینها است -

مناقب بجدیم: میز مودند که حضرت خلد مکان درحویلی احمد گرقطعه زمین انعام بنام مستقد برطبق فرمان مرحمت فرمودند و مداری نام چیله باشاه عامل احمد گر بود باوجود چهار مرتبه تحکم برحکم صادر شده که (زودتر زمین مزروعه) تجویز کرده رود بستقه فرکور بدید او با ظهار عدم خارج جمع بمواجب اظهار زمیدارال در برحکم مدامنه می کرد. روز مستقد مرتبه چهارم در سواری نماز جمعه در مسجد جامع احمد گرقا بویا فته استغاثه نمود که

سه هم بعامل رسید به مل نیاوردار شاد شدسر بسنگ زند مستخفه فوراً عرض کرد قبول دارم سر ما باختیار ماست (که بسنگ توانم زد) مرحم حضرت که سه دفعه شد بعمل نیاید آل را بکدام سنگ برنم مزاج باشاه بر آشفت چیله را موافق هم پایز نجیر نموده در پندت خانه (که عبارت از قید خانه است وزنارداران دهنی را در آنجا گرفتار نموده مینمو دند) برده مقید ساختند و تعلقه تغیر گشت و دورو پیه روز مره بمستخفه از بهیله رکاب مقرر شداز آل ایام بهادشاه معلوم شدوفر مان زمین انعام مرحمت نکر دید (ازال وقت زمین انعام که بهلاکت بالل انعام صرت است موقوف کردید 'در ما به دیومیه مرحمت می شد میگویند در جمول) از محلات عرضی مداری چیله از نظر مبارک گذشت که بدین مضمون:

درعمل دارے مداری خوارشد

(بادشاه برہمون عرضی)مصرع دویم برالتماس اومزین بدستخط شده برتافتند _ خوب شدمردک چراشقد ارشد

در ہموں سال میگویند ارتحال بادشاہ اتفاق است حضرت جناب عالی ہم اراضی سیوای دوسہ بدستخط عنایت انعام نکردہ از ہمیں واسطہ کہ زمیداراں نخو اہند داد وخرابے کارصاحب انعام دروست۔

مناقب نوازد جم : آورده اند که جعفر علی خال از تعلقه معزول شده در حضور رسید و متصد یال سرکار زبر محاسبه کشیدند چول عامل معزول باز ملاز مت نمی یابداز در بار باز ماندواو برکشش متصد یان درمحاسبه ایستادگی نمود پورن چند دیوان سرکار بود چو بداراز نام حضور نزد جعفر علی خال فرستاد چو بدار رفته چرب زبانی کردخال فرکورغیور مزاج بود نام حضور نزد جعفر علی خال فرستاد چو بدار رفته چرب زبانی کردخال فرکورغیور مزاج بود

چوبدار را زبرسلاق آورده پورن چنداین معنی را دستاویز کرده عرض نمود - حضرت عالی جناب نجبا پروربکنه مغرسخن رسیده به پورن چندفرمودند که مردم اراذل را پیش همچونا مور غیور مزاج نفرستاد ہ باشند چوبدار ظاہراً بدزبانی کردہ بسزائے خودرسید برائے یاجی همچوکس (سردارناموروعده را)رنجیده نمی توال کر د پورنچندموافق حکم شخصے فہمیده رافرستاد جعفرعلی خان درجلدوی محاسبه فیلان واسیان وشتر ان واسباب دیگرنوشته داده و بنظرانور گذشت جناب عالی متعالی بمقتصائے قدردانی وعمرہ پروری ونجبانوازی بہ پورن چند خطاب کردند کہ ایں اسباب اسباب معاش اوست درسرکار ماخواہ درجائے دیگر بردہ تهمیں اسباب زندگانی خوامد کردایں اسباب نمی تواں گرفت وبکاری جلد مامور باید کرد كهم ازمحاسبه يا بجاما ندوقوت بسرى كند چنانچه جمچوبعمل آمدالا پورن چندعلاج ہلاكت جان جعفر علی خان مفت کرده بود زہے قدر دانی نواب عالیجناب وناقدر دانی مدار کار تعليم يافتن طريقه سرداري بورن چندنا معاملة فهم است-

مناقب بستم ، می گویند که روز به دوسوار از رساله ابوالخیر خان بهادر برسواری برای شخواه خود بها که زیاده از دو ما به سه ما به در سرکار طلب انها نبود بلا واسطه بخش معروضد اشتند بر چند نواب عالیجناب ارشاد فرمودند که به بخشی بگویند آنها از خیرکی خود به باز نیامدند و مانع رفتار فیل سواری خاصه گشتند از اتفاق آنروز ابوالخیر خال بها در حاضر سواری نبود نواب عالیجناب لمحه بسواری متوقف شده بردوکس را جواب دادند که برآورد خود به بیارند شخواه شابا د به نیده خوابه شد آنها قبطی نوشته باخود داشتند گذرانیدند وعرض کردند که ما برطرف میشوم و بازرسائی مایان تا اینجا کے میشود چنانچه از روح قبض زر

ہمیں وقت بد ہا نندوفیل مبارک پیشتر روان فر مایند۔

سبحان الله مزاج برد بارعالی اصلاً برغصه راه نیافته جمول زمال از خزانه رکاب جهال پرور خچر کے طلبیده که زیاده اوسفت صدر و پیه طلب نبود بدامن آنها ریختند دوفیل مواری خاصه را روال فرمودند آل جر دوسوار زرگرفته سلام رخصت نمودند ' بعد فرود آل مرن مزل ابوالخیرخال بها در حاضر آمدند نواب والا جناب مخاطب کردند که دیدند مردم رساله خود را از ما امروز بچه معاملت در سواری کوچ پیش آمدند ابوالخیرخال بها در عرض نمود دورا از ما امروز بچه معاملت در سواری کوچ پیش آمدند ابوالخیرخال بها در عرض نمود دوره به کار می که خرید ارتست ' فرمودند نا زباین به مزگی ؟ ابوالخیرخال بها در سکوت نمود خود به بیرگی ؟ ابوالخیرخال بها در سکوت نمود خود به بیرگی به برچند آنها تفقیر وار بودند خوب حالا چه باید کر دا بوالخیرخال بها در این معرع التماس نمود مرموز :

درعفولذتيست كهدرانقام نيست

جناب عالی متعالی تبسم شدہ فرمودند سوال نوکری آنہا بدستخط رسانند _ زہے برداشت وزہے جان بخشی ہااست _

مناقب بست و کیم: از راه فضل و کرم میفر مودند که مردم خاص برادری قرار دادم (شائسته تدبیر و فکر بر جسته و تنهید بر بسته) که اکثر نجیب (الطرفین) و لایت داده اینجا (وارد) می شوندخصوص مغلے که جمیس جاملازم کرده بمنصب ذاتی و نفذی امتیازیا بد و بخشی آنها بطور نائب بخشے دکن شود وامتیاز این جماعة بالاترام جمه ملاز مال کرد دواز نام برادری خاص ممتاز باشند من بعد بقد رشخصیت ولیافت جرکدام بعد دریافت شعور مرادری خاص ممتاز باشند من بعد بقد رشخصیت ولیافت جرکدام بعد دریافت شعور و وصله ورسائی بکار بائے عمده مامور نمودن مارا آسال کرده چنانچ محمد غیاث خال مشیر

وبالتوبیگ خال وسید لشکرخال وجمیل بیگ خال (وحیات بیگ خال) و دیکرعمده با در بهمیس خاص برا دری نصیبه یا وری برداشته اند و بریک بمدارج اعلی رسیدند و مے رسند لذت این کار (چپاشنی بخش) نجبا وشرفا باختیارتمامتر است حسن تدبیراین امور مستحسن نه در حوصله برکدام گنجائش پذیر د (و برکه داند داند) -

مناقب بست ودويم: _ درخلوتگاه (روز) از راه نوازش بمختشم خال بها در تجنثي الملك دكن فرمودند كه خاندان شاعمه وياس آل منظور بخاطر ماست كاغذ تعلقه خودرا در خلوت گاه نشسته اگر بدستخط میرسانیده باشند اولاست خان مذکور بعرض رسانید که عمر و دولت حضرت روز بروز درتر قی وتزاید با در تبه بزرگان (همراه بزرگان بود) بنده نوكري جناب متطاب دام اقباله اختيار كرده است وآنراعبادت مي دانداين مرتبه مارا بدولت حضرت کم نیست وترک ادب نعمت خدا در دام دولتهٔ ازمن نمیشو د که متجر بمكر امي بود ' ومردم ديگر كه در بندگي والااند هريك ذي رتبه وعالي خاندان است چوں دانہ ہائے شبیج درسلک واحداندازین مقدمہ ہمہ ہا تکلیف ایں چنیں البتہ خواہند كرد وقانون ديوان ودر بار دولت مدار درست نخوامد ماند ورفته رفته اين معنى بعد چندی برمزاج اقدس ناگوارخوامد آ مدعزت وحرمت ما مردم نوکر پیشه بسلامتی ذات بابركات تعلق دارد بخدمت گذارى سعادت وعبادت وخوش طالعي مايان درظهور بندگے وغلامی وفرماں برداری است کہ از حبالہ کا علامی وبند کے قدم نگذاریم منتقیم واستوار نبوکری باشیم وبس مامردم راجای ٔ اندرون دل بایداوخود است (حق سجانه وتعالى قائم ودائم دارد بيت:

ئیستم نامید باای نا توانیها که جست پایم ازرفتار ماندالاس<mark>رم دررام تست</mark>)

مناقب بست وسیوم: ۔ روزے برائے سیر باغ بیگم و بجہت تیاری آنجا تکم صادر شد واقع بلدہ مجمتہ بنیا دروز دویم تیاری در باغ فدکور بعمل آمد دار وغه دیوان خانه بعرض رسانید که بموجب تکم در مقبرہ بیگم تیاری است مجمح دساع لفظان مقبرہ و مودند که مبارک بشما با دبروید و تکم موقوفی سوارے فرمودند و بداروغه فراش خانه تکم طلب فرش از آنجا صادر شد معهذا از از وزنام مقبرہ در حضور بغرض نمی گرفتند و 'نباغ بیگم' در گفتن و نوشتن بعمل می آمد بحدی که اگر امیرے فوت می شد بعد سیوم او معروض می شد بلفظ اینکه ' فلا نے صحت کلی یافت'۔

مناقب بست و چهارم : روز باز بیاده هائے متعینه کرده خیمه مبارک یکی بندوق سرداداز اندرون کل هم رسید که این بندوق کدام کس سرداده پختیق نمایندونام او ونام جماعة ورساله بنویسند چنانچه شرف دیوژهی زنانه فی الفور پختیق نموده فردتقید نام ودر ماهه ونام جماعة دار و بزاری نوشته اندرون محل فرستادند بر فرد ندکور دستخط مزین شد برطرف فرمودند که قدره قیمت باروت نزدمن از جوا بروز رسرخ وسفید ما فوق الحد است به وقت ضرورت میسر نمیشود چنانچه از آن روز پیچ احدے آ واز بندوق نمی کرد مگر شب به وقت ضرورت میسر نمیشود چنانچه از آن روز پیچ احدے آ واز بندوق نمی کرد مگر شب مطال و پانزده آ وازمعمول قراریافته در ماه تمام یکم تبددستورگرفت _

مناقب بست و پنجم: (روز)ارشاد کرامت بنیاد شرف اصدار یافته بود که اگر نقصان لکھ روپیر شود قبول است ' فاماعرض معروض مردم بے مزاج و بیوفت گوارا ندارم از ال روز در در بار بقذر توجه مزاج تعلقه دارانِ فهمیده به احتیاط تمام عرض می نمودند و ماخوذ نمیشدند -

مناقب بست وششم : بعد فنخ ناصر جنگ سید نشکر خان بهادر نذر فنخ گذرانیدندو بعدازال نذردویم بهم گذرانیدندفرمودند که دوباره نذراز کیست؟ عرض کردند که فرزندار جمند شیخ سالم بدست آمد آن نذر بهم قبول شدمن بعد مرتبه سیوم نیزنذر گذرانندند وعرض کردند که فرزند ناصر جنگ نام مبارک بوده است و بهم ببرکت نام تنجاب از میدان مجاربه گریزال نشد واین بهمه قباحات قیاسی راحق سجانه تعالی و تقدی محض به تغیل حبیب خود و نیت بخیر حضرت یکبار کے رفع دفع نمود آری آری فرمودند و نذور مقبول افتاد-

مناقب بست و بفتم : بارکان خود فرمودنداگراز دوما به ضابطه برساتی ازمردم سپاه اخذ شود در عالم به بدنای شهرت انگیز دوسود نکند تدبیر برجسته را تا نیرتمام است معهذا دو بنراراز سایر برطرف نمودن و دو چهار ساله موقوفی لازم کردن و جم هم نگامداشت بخ بزار سوار بسر اسری سی رو پییساختن و سه چهار رساله دار جدید را نواختن حساب برابراست بلکه زیاد از دوما جهد ضابط کفایت است جمیس کار در بدنامی است و جمیس کار بعنوان مقصود حاصل ماست و رفع بدنامی -

مناقب بست وہشتم: شاہ عنایت محبیتے درولیش در پر بنیشہ از اولیاء اللہ بودہ اند ' روز ہے بالمشافہ بجناب عالی فرمودند که'' تو مقبول الهی است وجمعیت دینی ود نیوی نصیب تست من ہم چنین میخواہم کہ شریک وقعین دولت ہر دوجا باشم از رایات منصوره یکے رایت رابنام فقیرمخصوص قر ارد ہندو بر کات وفتو حات رااز ان بعد در دولت خود ملاحظه کنند' 'جناب عالی گفتند کمال آرز ویے من است چنانچه بچهار شے لشکر که سه بخش دارد واز همه بلنداست ونقشه تمام كشكراز قيام اوست بغايت مرتفع واز دورنمايان میشود بنام شاه عنایت مشهور ومعروف چهار دانگ است مخالفال ترمی قداز وست _ مناقب بست ونهم: روزي محستهم خان بها در بخشي وكن حكم شد كه عضدالدوله بهادر درامور ریاست سخت قباحت نافهم اندواز تد ابیرملکی و مالی محض بےخبر صرف جو ہر شجاعت ذاتی دارد " چنان چهاز حرکات نامستحسن سینئه ما مدام در سوز و گداز است _ مرہت ہائے نامی رامثل باجی راؤ و چندرسین وراؤ رنبہاجی وسلطان جی سرلشکر راجہ ساہو را برائے رخصت پیش ایشان میفرسیم تعظیم اینها زنار داراں تواضعها ندان نا کردہ ارادہ مى نما يندوهم مارا ازتعظيم اينها بطبيعه ممانعت دارند وعلانيه ميگويند چندسال كفار راتعظيم نخواجم داد ودینداری بدنیا بدل نخواجم کر دمعهذ اخود رفته بنهما نند که مد ابیرمکلی دیگرمن بطورے اینها رااز ان خود کرده ام والا اینها زمیدارای ملک۔

وحفرت خلد مکان از وفورغلبه بعد تصرف نمودن خز این همند وستان نتوانستند

اینها را برهم دهند و چندین خاندان بنه و بالاگشته و سود نکر دو به حکمت عملی اینها رامن رام

کرده بفترم و دم جانفشانی ملازم ساخته ام بیک نادان تعظیم همه تد ابیر گویا بر بادمی دهند مختشم خال بها در حسب الا مرنز دعضد الدوله بها در رفته مراتب با ابلاغ نمودند سود نکر د وعلاوه مواخذه خدا بخش خواجه سرا از خان فدکور آغاز شده که به وقاری منصب باین وعلاوه مواخذه خدا بخش خواجه سرا از خان فدکور آغاز شده که به وقاری منصب باین مرتبه که بخوجه با مید هند کدام جا اینها شمشیر آرند خان فدکور آمده همه با حرف بحن مرتبه که بخوجه با مید هند کدام جا اینها شمشیر آرند خان فدکور آمده همه با حرف بحن

گذارش نمودند فرمودند فکرد گیر کردخوامد شدخوگر بدوضعی از زندگانی ایس مردم قباحت نافهم نادان کم اندلیش دشوار برملایقین است خداحافظ باد

مناقب سی ام: از محالات بعرض رسید که ناصر جنگ در نظر بندی از کردار واعمال خودمقرون گشت فاما بربدن ملبوس درست ندارد ' چنانچیروز دویم آن چند تفان چھینٹ ملتال خریدی شاہجہاں باد (از حضور) معہ نونیت رام پیشکار خانسامانی مرحت شد پیشکار مذکورموافق علم پیش ناصر جنگ تہاں ہا گذرانید۔ ناصر جنگ بعد ملاحظ قبول نکر دندنونیت رام مرد سنجیده بود به ناصر جنگ گفت (تھانہائے عنایت حضور واپس بردن در حضور مستحسن نمیداند ناصر جنگ گفت) ای عزیز این چیبنٹ ما بجہت عيال بيثى اسيان طويله لايق است بكار من في آيد لا حيار نونيت رام تهانان مذكور بحضور آورده باز وعرض کرد پیندنا کردنگرفتند تھم شدفر دخریدی تھانان حالی وفردچھینٹ که در لباس ملبوس خاص است چنانچه فی تھان قیمت مفت روبیه سراسری بود وفر دخریدی شا ہجہاں آباد کہ بناصر جنگ عنایت شدہ بود فی تھان سرا سری خریدی نہہرو پیہ بود تھم شد که نونیت رام معه هر دوفر درفته خانسامال دو باره برده رساند چنانچه شروحا بمراتب عرض بناصر جنگ کرد بعد ملاحظه هر دوفر د بآدم خودگفتند بگیرند و به نونیت رام گفتند بروید وتسليمات ازمن بجاآريد چنانچه نونيت رام درحضور رسيده تسليمات بجاآورده واين مقدمه باتمام آ مدودرمحلات خاصه علم رفته بود كه درمقدمه ناصر جنگ بي كسعرض معروض آئنده نكيند كه خانه برانداز عالم است ودرنظر بندى متعينه افز ودندوآ د مان ناصر جنگ بالکل اخراج کردند وبار ہا برائے بحالی خدمت گاراں قدیم بجہت تعیناتی

استدعا كردندمنظور نيفتا دوپذيراني نگرديد

مناقب ى ومكم: درخلوت جناس مرسله خواجه عبا دالله خان عامل سيكا كول ورا جبندري وتخذمر سله خواجه كنه عامل مجھلى بندرخود بدولت ملاحظه ميفر مودند بعد مخلصى بناصر جنگ وہم حکم احضار خلوت شد۔ چنانچہ چند تھان چھینٹ ہائے مجھلی بندر قلہ کارتھنہ برنگ صوفیانه که پیندخاص بود بناصر جنگ خطاب شد وخود بدولت تعریف بویه ویرداز دریک وقلم کارتادر می فرمودند ناصر جنگ مزاج معلوم نکرده بے تامل برزبان را ند که اگر برابر چھینٹ ہموں یک روبوٹہ بایستی کمر بندودستار ہم نیار کنانیدہ ہمراہ میفرستاد زیادہ تر لطف وخوبی بوشاک بود بجر داستماع این کلمه زبانی ناصر جنگ فرمودنداستغفرالله آن پوشاک نجبا نبوده است مگر بوالہوسان خام خیال نو دولت و نا دیدہ حال بےمغز ہم چنیں ببند دارند شارا ہنوز ازخو بی پوشاک کما حقة علم کجاست ہرگاہ ہمہ چھینٹ معہ جامہ و دستار و کمر بندیک رنگ شد آن صفت درخت شد آدمی نماند ولطف دیگر دران یافته اند که چهینٹ دیگر ودستار دیگر و کمر بند دیگر حسن ونمک وخو بی از ان می افزاید ' ناصر جنگ سکوت ورزیدازان بعد بدمزاج شدہ یک عدد د مکد کے از گلومبارک برآ وردہ بناصر جنگ مرحمت فرمود رخصت دادند اوتسلیمات بجا آورده سوار شده رو انه مکا<mark>ن خود</mark>

مناقبی ودویم: روزے بعد دوسه ماه برطبق تحریک اعیاں حضور پرنورقبل از در بارود یوان بناصر جنگ حکم رسید که حاضر در بارشودموافق حکم بدر باررسیدند، بعد مزین افراد مستحقین نوبت عرض معروض تعلقه داران دیگر معمول در بار بود که ناصر جنگ رسید ' بعد دستخط کامله مردم حضور اسپان سود اگری از نظر مبارک می گذشتند ' از انجمله اسپ تازی شوخ طبیعت به اسپان دیگر قرع می نمود وجلد بود سوداگر اانرا معیوب یافته از حضور براور دند و یکسو بر دند بعد از ان از سریچه بیرون کر دند ناصر جنگ رنگ و روغن سمند اسپ را در نظر پیند نمود عرض کر دند ان اسپ معیوب را دوباره اندرون طلبید ه بنعر لیف جمال وعیال و مراد و سربلندی او در حضور برزبان آورده و اصلاً از عیب وخوبی او مطلع نبود خود بدولت ملتفت بکلمه ناصر جنگ نشده و برخاست فرمودند و روز و کلام رخصت نمودند بعد رفتن درکل سرا از بیشتر شکوهٔ ناصر جنگ فرمودند و روز دو یکم آن فرستادن ناصر جنگ را بعنوانها و عیر آباد کرده خود بدولت بارارده چهاونی متوجه فجه نیز از ان بعد ناصر جنگ را روانه عبیر آباد کرده خود بدولت بارارده چهاونی متوجه فجه نیز بنیاد شدند

مناقب می وسیوم: روزی در کوچ با ثنای راه بقدر نصف منزل ناله دشوار گذارهائل بودخود بدولت فیل سواری استاده فرموده گذرچیکژه واسترال وارابه باو بهیر پیشگاه بدشواری دریافته چناچه کمانیال تبرداران موافق هم رو بروراه ناله صاف و جمواری کردند و درین اثنا پیرزال لے برگاؤمرداروضحل سوار بود بدشواری عبور ناله نمود و آبسته آبسته نزدیک فیل سواری مبارک شد وعرض نمود که نواب نامدار جهان مدار قربان وتصدق شوم حالاخود بفضل الهی پیرشدید ' یکی از فرزندان لائق را به شکرکژوژی و ملک گری مقرر نموده بارام تمام در آبادی شهر قیام فرمایند ' خود بدولت بواسطه غیر به پیرزال فرمودند که تو خود پیرشدی چرابه نگرخوری اکتفا کرده در حیدر آباد خواه در اورنگ پیرزال فرمودند که تو خود پیرشدی چرابه نگرخوری اکتفا کرده در حیدر آباد خواه در اورنگ

آباد نمی نشینی او نیز عرض کرد تمام عمر از ابتدائے سفر سنجل مراد آباد درین لشکر بوده بسائیدگی گندم ارد ببیدا کرده خورده ام غیرت مانمیخو ابد که قوت خود برلنگر خیرات اخیار کنم ده رو بید نفتد از بهله رکاب معاش مرحمت شده فرمودند که بیگوئید ضعیفه را آبسته آبسته روانه منزل شود سه کروه جنوز با قیست وخود جم از آنجار وانه شدند و بخواجه نجم الدین خان که درخواصی بودند فرمودند امروز این ضعیفه در مردم خود طرفه بسر وردل حرفهائ فخریه خود میرکت سروردل ضعیفه ما را جم مدام مسروردارد بیان خوابد کرداز جناب الهی مشدی ام که ببرکت سروردل ضعیفه ما را جم مدام مسروردارد خواجه نجم الدین خان آمین آمین می گفت این مهمه زبانی خان ندکوراست ـ

مناقب سی وچهارم: سالی درسفر کشنابندی از دیهه برسدارابه مملوکرده بلشکر آ وردند ' روز دوئم داروغه دیوانخانه عرض کرد که بندی موانس مردوزن و بچه ها که <mark>در</mark> جلوخانه برارابه بإمملوا ندشب مردم صرافه ایک پلهنخو دبریان ویا و پله قندسیاه چبینه فرستاد بودند بخور دانهار رسيده آينده هرچه حكم شود فرمودند همه بإرا آزاد كنند ديروز چرا توفيق عرض این مقدمه نیافته بنگالی بیگم زوجه مرشد قلی خان مرحوم از بنگاله آمده بود و چندے در کل سرا بالفت خدام محل مهمان مردم محل بوداز سرود بمرتبه شوق تمام داشت وازمحلات معاش او تقرریا فته معرفت لعلدی اصیل معتمد سر کاربعرض رسانید که دریس بندی بع<mark>ضی دختر ان</mark> قابل تربیت مستند اگر حکم شود انتخاب نموده مرقدر بفرمایند حواله کانیان کرده آید فرمودندا گرچه دارالحرب است مضايقه ندارد فاما يكخو اه دواگر بإشند مضايقه ندار دزياده نه ' چنانچداز آن جمله چهار دختر حواله کانیان محل شد باختیار بنگالی بیگم و دوطفل نابالغ موافق حكم حواله عبدالرجيم تحويل دار دواخانه كردند مسعود واله دادنام هر دوجد بيرالاسلام مقرر شدودر دواخانه سرکار ذمه تربیت در دواخانه باختیار تحویلدار ند بورکر دید ' چنانچه اولا د جر دودر حیدر آباد قائم ومشهور بچیله سرکار دولت مدار اعتبار یافتند بحدی که دری عاندان مسعود تحویلداری پوشکخانه وبعطای منصب وخطاب خانی وجا گیرات ممتاز بود ' اله داد بهم بدستور برا در کو چک مسعود خان بدستور به منصب وخطاب خانی و تعلقه قرق گاه حیدر آباد مدتے سرفرازی داشت از دوسه سال جر دو در گذشتند واولا د جرکدام قایم بیجانی پدرومعزز و مکرم اند۔

مناقب می و پنجم : اتفاقاً سید حسین بیرزاده از جمله سادات بے بری که يكصد وياز ده ساله عمر داشت بملا زمت رسيد ' جناب عالى متعالى فرمودند كه ببركت قدوم نثریف بنده زاده امروزمتولد شده است خود بزرگ اندازمصحف مجید تبرکا وتیمنا فال برآ ورده از زبان مبارك نام د هند' چنانچه خود بدولت مصحف مجید را از دست خود بدست بزرگ مذکور دا دندوآن بزرگ فاتحه خیر و برکت وسلامتی صاحبز ادهٔ آفاق خوانده فال ازمصحف مجید برآ وردند وعرض کر دند که حرف عین در فال برآیده است محمرعلی خان بهادرنام صاحب زاده آفاق بایدنهاد ' جناب عالی متعالی فرمودند بسیار مبارک فاما بایں نام مردم بساکس بودہ اند بلکہ از شار بیٹار معہذا چیزے از نام من ہم اگرضم این نام فال كنندلطف زياده ترخوا مرافزود ' چنانچه جناب عالى متعالى (في الفور) فرمودند نظام علی خاں بہا درنام خوب برجسته می شودواه واه مکررمبارک مبارک بتکرار برنبان وحی ترجمان فرموده فانحهمز يدعمروا قبال خوانده من بعد فردسيد حسين معمراز نقذ ويوميه مزين بدستخط خاص ساختة مرخص نمودند ' اين مقدمه سيوم محرم الحرام ١٩١١ه وجم بسيد حسين

مذکور ارشاد شد وفت رخصت انشاء الله تعالی ملاقات دویم منظور است چنانچه هنگام رخصت یا نصدر پیه به بزرگ مرحمت شدورخصت وطن فرمودند_

مناقب ی وضیم: مغلے از بخارا در مستحقین مثل قاعدین بملا زمت رسید و مسواک از پیرئن خود برآ ورده بنظر انورگذرانید ٔ صدر حضور بنا براینکه از سبب نبودن دندان مسواک در حضور نمی گذشت بمغل مذکور ممانعت خواست بکند خود بدولت دریافته فرمودند باشید ممانعت نکنید که برائے ماتفول آ ورده است که عمرم یکصد و بست ساله شود و دندان نو برایند ومن مسواک کنیم دست خود را دراز نموده مسواک گرفتند و پیش خود گذاشتند و یا نعمدرویی بمغل مستحق مرحمت شد۔

مناقبی و جفتم: بعد آمدن از دبلی و جنگامه نادرشای به ضیاء الدین حسین خان صدر لشکر ظفر اثر بالمشافه ارشاد شد که میراحمد ناصر جنگ خزانه مارا برباد داده است معهذا سابق بکسے که صدر و پیدی دادم حالا باوده رو پیدخوایم دادتا که خزانه مااز سرنوآباد گردد ـ اگر چه ارشاد چنین بودگر هر قدر که بمردم عنایت و مرحمت می شدیجمون مقدار بدستخط میر سیدا صلا کمی راه نیافت در کا خانه خیر سرموکوتای نفر مودند _

روزے کہدر خلوت بحضور مقربان بساط والا برزبان وجی ترجمان گذشت فرد:

گرکے دامید ہم نفترے یکی دہ میشود درمیان کیسے خود کیمیا داریم ما
مناقب می وہشتم : بہ ضیاء الدین حسین خان صدر حضور حکم شد کہ برد بوڑھی رفتہ درخیمہ مکتب نشستہ از آموختہ ہائے مرشد زادہ ہائی آفاق دریا فتہ بمعلمین آنہا تقید قرار واقعی بکار برند " چنانچہ بقدر دو ہفتہ بعمل آمد و بعدہ محمد انور خال حکم رسید کہ

ید بنمو جب سبق معلوم کند دران وقت خواند کے تفصیل ذیل بود ' بار ہامی فرمودند مرد بچه مااندالبنه چیزی خواهند شدخالق بادی آنهااست_ سبق میرسید محمدخان بها در صلابت جنگ : معلم حافظ عبدالرحیم بدر ماهیه چهار ده رویسی ملازم بود_

> 2/شوال سنه مذكور ۱۸شعبان۱۵۹ جری كافيه مدايت النحو كافيه مرفوعات مقصداول مرفوعات بحث فاعل

آينده غره ذي قعده سنه مذكور

ميرسيد محمدخان بهادر بحيدرآ بادمرخص شده

سبق ميرنظام على خان بهادراسد جنگ : معلم شيخ محرجميل بدرماهي و پنجروييه بريك اسپ ملازم سركار بودومامورتعليم عربي صرف جدولي ودستورالمبتدي ميخواندند ' شيخ محمه جعفر حيدرآباد دكن بدر مامه نهه روييه برائے تعليم خط ثلث مامور بود ، ومعلم تركى

خوشحال بیگ ولدخدا بروی بیگ

٥ ارمضان ١٥٩ اجرى ۱۱۵۹ اشعبان ۱۱۵۹ جری بحث ابدال مهموز دستورالمبتدى نصابتركي أغاز تغليل نصف كتاب

ے ذی تعدہ <u>1109 ہجری</u> بحث مثال واوي تعليل عدة

٨ شوال ١١٥٩ جرى بحث ابدال مهموز

سبق میرمحمه شریف خان بهادر بسالت جنگ : شخ محم علی بدر ماهه نهه روپیه بتعلیم مامور بودگلستان میخواند وقر آن ختم نمود ' ومحمه جعفر مذکور بدر ماهه نهه رویهیه خط ثلث می نوییانید ' وخوشحال بیک بدخشانی معلم ترکی بود_ ۱۸ شعبان ۱<u>۵۹ ا</u> هجری ۱۸ شوال سنه مذکور کے ذیقعدہ سنه مذکور گلتان^{*} ميزان شرح خطبه گلتان^{*} بلغ العلى بكماله" بردم ازعر می رود جهانگيرنامه " ميزان خطبه

يك ورق باقي

مناقب ی ونم : بینگام چهاوُنی ترچنا پلی عرضی نواب فیروز جنگ بهادر که در دبلی بودند متضمن اعتراضی محمد شاه با دشاه وشکوه بعض چیز با رسید <mark>" بعد مطالعه آن</mark> طرفه مزاج مبارك برآشفت وكلمات برزبان باختيار رفته كفنيمت في دانندكمن بریک گوشه از ملک اکتفانموده می گذارانم وبسا آفات آنها را<mark>من از اینجا دور مینمایم واز</mark> خدا وند تقترس تعالى واز قهر وغضب اولرزانم ومي ترسم والاما هم بشريت فراوان داريم وكور نمك نبوده ام وتربيت يافته حضور فيض گنجور حضرت خلد مكان بوده ام جمه مراتب ما وقباحت بإدر صبط خود دارم وغريب الديارام وكشنده دماراز بدطينتان ام درگذراين چيز با می کوشم خدانخواسته اگر مزاح از جادهٔ بشریت بیرون رود بحوله وقوة عهده برائی در آیج احدی در حضورنمی یا بم ' نمی دانند که جمین کفار مر بههٔ کشته ورانده از بینجاست آیج احدی از عهده او بر نیامه و و و تا دروازه و بلی تا خت و تا را جی نمود و انقام از کسی نشد ' و جمون مر به ثه لت خورده تنبیه یافته ترسان ولرزان و گریزان و افتان و خیزان و سرگردان خوفناک اینجاست مجال ندارد که نافر مانی کند و سراز اطاعت به پیدخواه نوع دیگر بمیان آر دنعوذ بالله.

مناقب چهلم: روزی موافق معمول افرادخرج باور چی خانه سرکار عالی از نظر انورگذشت فرمودند برائ کباب سوت دوفلوس می نویسند ، برمصالح گرم سوت که بسته می آید آنرا کجامی بر تابند؟ باید که این کارسوت کباب از جمال سوت بگیرند بر دفعه دوفلوس قلم کشیدند.

ہمونزمان عرضی خانسا مان برہان پور از نظر گذشت متضمن براینکہ تختہ ہائی شال کرم خوردہ تمام شدہ چون خریدی ہیست ہزار رو پیہ بود و بعد از ان کوچ در ان ایام بطرف دبلی شد در باب تحویل دار کہ در خانسا مانی (ازیں مقدمہ) خبر نکر دہر چہ ارشاد شود بمنشی تھم شد بر نگار ند کہ آیندہ تقید بکار برند کہ چنین بے خبری بوقوع نیاید 'مقرب حضور عرض نمود کہ برائے دوفلوس سوت باین مرتبہ تقید بود و در ترخ یب تختہ ہائے شال بھی مضود نور منداین مقدمہ دنیا است آنرا ہمین قسم باید کرد کہ چیزی فراموش نمود ن فرمود نداین مقدمہ دنیا است آنرا ہمین قسم باید کرد کہ چیزی فراموش نمود ن و مودند این مقدمہ دنیا است آنرا ہمین قسم باید کرد کہ چیزی فراموش نمود ن و خردن است 'محل ہر کدام امر علحد ہ بیک طور ہمدرانی توان حساب کرد۔ مناقب چہل و کم : فدو بیخان دیوان دکن بود برائے جاگیر منصبدار در عرض مناقب چہل و کم : فدو بیخان دیوان دکن بود برائے جاگیر منصبدار در عرض

معروض مبالغه داشت نفرمودنداین قدر مبالغه محمول بغرض میشود و مستحسن نمی گردد رگ فدو بخان در حرکت آیداول مرتبه این کلمه گفت غرض مردم را بخانه مجام می بردوطرفه پیدااست که آنچه بادشاه بگیر د نامش پیشکش خوانند و آنچه و زیر بگیر د آنرا نذری نامند آنچه فاسامال بگیر د دستور کے گویند و آنچه متصدی بگیر د شکرانه و هر چه ابال قلم بگیر د تحریر و آنچه فاسامال بگیر د د نکا حانه و هر چه مواران بگیر ند و آنچه بیاده بگیر د روزییه و هر چه سواران بگیر ند و آنچه بیاده بگیر د روزییه و هر چه سواران بگیر ند میزاوارانه و آنچه فدوی خان بگیر د نام اور شوت نهاده اند نازان بعد د تکی کاغذ روبکاراز جیب خود براورده معه کاغذ د تی که عرض معروض بود جناب عالی متعالی گذاشته از حضور برآنده بخود رفته روز دیگر ب بیامل راه بیت الله گرفت تا بندر سورت نرسیده بود که رحلت کرد نام حوال فدوی خان ارشاد شد هرگاه شنیدم بینادر چاه افناد که رحلت کرد نام حوال فدوی خان ارشاد شد هرگاه شنیدم بینادر چاه افناد و نایینااز آفت چاه محفوظ ما ندفرد:

چوبینیم راه نابینا بچاهست اگرخاموش شیم گناه است مناقب چهل ودویم: روزی هم شد که خبر و فات مردم را بلفظ اینکه دصحت کلی یافت "
بعد سیوم روز در حضور عرض میکرده باشند و هر که برائے نماز جنازه (حاضر شود و به تلقین و تدفین) برودسه روز در حضور نیاید و باریاب دیوانخانه نگر درجمیس طور دوام بعمل می آمد مناقب چهل وسیوم: ارشاد شد آدمی غریب نادار که سعی در کارنیک کند لازمه زندگانی اوست که یجامه و یکدستار و یک کمر بند و یک رو پوش برائے عیدین وشادی (ومهمانی) مردم مهیا دارد والامردم د نیادار اور ابد معاش خوانند و محقر پندارند ومعذوراز ومهمانی) مردم مهیا دارد والامردم د نیادار اور ابد معاش خوانند و محقر پندارند ومعذوران

مناقب چہل و چہارم: روزکوچ بود کہ از دورنگاہ کردہ ملاحظہ نمودند کہ بہل از سواری زنانہ است در صحرا (استادہ) فا ما از دیر حرکت نمی کند بنور محمر مورچیل بردار فرمودند کہ (پیادہ پا) نزدیک بہل فدکور برود تحقیق کند کہ چرا در صحرا استادہ است اگر دہور ہے شکتہ بود ہورے دیگر بہلیاں نزدخو دندار دتو خوداز بہلیاں دیگر کہ در راہ میر وندمستعار دہور ہے بدہاند کہ کا راہ برایدمن بعدر سیدن منزل لشکر دہورے امانت گرفتہ را تو خود بمالک دہی ہر بمکان او برساند چنین بود چناں بعمل آ مہ۔

منا قب چهل و پنجم: روز در بارسید شکرخان بخشی سائر بود برائے اضافه سوار فر د ازنظر انور گذانید ' خود بدولت معلوم نمودند که سوارنو ملازم است ' فرمودند کے بنوكر جديداضا فه ميد مدوبخشي لازم است كه بكفته محرران دفاتر وسائرخواه پيش دست خودعرض بیجا نکند چنانچه لرزه براندام سید شکرخان افنادسر در بار بحد یکه سپروشمشیرخان فدكوراز شدت لرزه باجم آوازميكر دند ' باوجود يكه خان مذكوراز بر دو دوست مانع بود آوازكم نميشد ندخود بدولت برخاست فرمودند وهم شدكه ابوالخيرخان بهادرموجودات تمامی سائر ملاحظه کندود و هزار سواراز جمله نوج سایر متعینه اورنگ آباد و د و هزارا بحید رآباد وازرساله ابوالخير بإنصد سوارببر مان بورودوصد سواررساله ميرمقتداخان متعينه محمرآباد بيدركه نامدارخان ضلعدارآن جاست تغين كنند كهزود بروندود قفه جايز ندارندورساله سيدسلاح خان دروبست معه خان مذکور بنجی کونه برود ' باز حکم شد که سید سلاح خان در حضور ماند مناقب چهل وششم: ميرمح عظيم مير منزل لشكر فتح رببر بلد قامت ولايت زا بودواین کہتر درمدت پنجاہ سال اورا ہرروز کمربستہ دیدوگا ہے خالی کمر نیافتہ وروزے بیار ہم نشنید اورا چندے اہتمام نیز مقرر بود ' ناخواندہ محض وزبان فارس واشت واسپ سواری اوقوی ہیکل از اسپال دیگر تو ی تر اورا ہم گاہی بے زین کے ندیدہ باشد' چون بافانی محبت فراوان داشت و ہر دلعزیز بود (دریں مدت عمر اورا در راہ ایستادہ خواہ تکلم بااحدے ایستادہ کندندیدہ وسوائے جلوخانہ ایستادہ کسے اورا نیافتہ) از چہار گھڑی شب آخر روز کوچ زین بر پشت اسپ اومی شدتا نصف شب سوار واسپ وآدم اورا آرام نبود بقدری کروہ مسافت طے بر او یہا می شد

روزے باوتھم شددر منزل طولانی جائیکہ آب بود درا ثناء راہ دوحصہ مسافت طی
شدہ ویکھے باقی مائد در آنجا خیمہ برائے حاضری تناول نمودن استادہ کند و چنداول
چہاڑ لشکر کہ اصلاً متنفسے از لشکر نمانداز آنجا سواری کند وخبر بازماندہ ہائے راہ و خیمہ گاہ
ذمہ اوست وما خوذ نگر دد۔ ودوچھڑہ خالی چہارگاوی رامنجلہ چھڑہ ہائے کوتل رکاب
برائے مائدگان راہ متعینہ چنداول مدامی خانسامانی لازم نماند وسواران اہتمام مجر دنقارہ
کوچ قبل از میرمجمعظیم روانہ پیشتر میشدہ باشند دراجتمام واحتیاط زراعت راہ ومنزل گاہ
اگر فتور افتد نشود چنانچہ بدانموجب مدام بعمل می آمد و معمول تقرر یافتہ روز کوچ
سیوائے زبانی ہرکارہ متعینہ جہاڑہ فرد داروغہ ہرکارہ از چہاڑہ لشکر شام در حضور
میگذرانند۔

مناقب چهل و بفتم: روزے بامرائے خلوت خود بدولت میفر مودند کہ مارااز ونت عمر سه سالگی ہمہ وار دات یا داست و آنچہ دریں عمر بازیچ کر (۱۳۷) ہامرغوب می شود مطلق مرغوب نبودخوداز آنو دت بررایات علامت قمر قائم کر دہ ام ونام من قمر الدین بود رفته رفته درعوام مشهور ومعروف چنین ماند که این علامت (قرص) نان اوست بررایت پچهالی که سه بخش دارد که عطائے شاہ عنایت کتبی است آنرا مردم عوام نان سه پشت خود مها ازیں خاندان بطور قول قرار داده اند و تنخواه برسبزی که رنگ پارچه او سبزاست بحای خود مشهور کر دندای بهمه من جانب الله بود چهاز عصر نواب شهید سعید حضرت مرحوم مغفور عابد خان بهادر مبر ور دویم نواب غفران پناه حضرت غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ علیه الرحمة والرضوان سیوم تا بمن و برایت بچهالی که سه بخش دارد وعطائے شاہ عنایت کتبی است نوع نوع بیان می کنند غلط العوام فصیحاً بمیں معنی دارد شاہ عنایت کتبی است نوع نوع بیان می کنند غلط العوام فصیحاً بمیں معنی دارد کتا والا د ماراحق سبحانه تعالی بتصدق حبیب خود بنوازد و توفیقات حسنه نصیب و کرامت فرماید که به پیروی این خاندان عالی دومان کوشند۔

مناقب چہل ہشتم: از محلات خاص خبرے واقعی بعرض اقدس رسید مزاج مبارک ازان (مقدمہ) سخت برآشفت ووجہہ آن اصلاً مطلقاً معلوم نگر دید (وافشائے رازنشد) ویکبارگی حکم محکم شرف اصداریافت که سزاولان از حضور پرنور رفتہ خواجہ یوسف خان را کہ خویشے قراریافتہ بود واو درحویلی مظفر خان خواجہ سرا واقع چونہ بازار مجستہ بنیا دفرود آمدہ است اور ابسزء اولی تمام ازان حویلی براور دہ از نربدا آنطرف در سرحد ہندوستان گذاشتہ بیابند ہمون سے مجمل آمد۔

مناقب چهل ونهم: ازاخبار وقالیج اورنگ آباد بعرض رسید که قاضی کریم الدین خان قاضی مجسته بنیاد محکمه نمیکند معهذ اعنایت نامه بنام قاضی موصوف شرف اصدار یافت که از چگونگی حالات خود برنگارند ونکردن محکمه از چه و جهه خوامد بود - قاضی مذکور که از جملهاولیاءالله نام بود در جواب نوشت که درینجامتوسلخان نیابت نظامت خود را بمولوی محمصنعا نام که قاضی (زاده پرگنه) جهری وکوتیری است و در مزاج دخل یا فته تفویض کرده انداومقد مات شهر را ته و بالا کرده محض بیدا دساخته معهذا محکمه کینم به

به مجردرسیدن خط قاضی عنایت نامه بنام متوسل خان صادر شداگر برخلاف هم قاضی کریم الدین خان (چیزے) بعمل آیدنتائج نیک نخوا منددید ' ومحم صنعا کیست اورا در حضور بفرستید (باده شرارت و بیهوشی) متوسل خان تحلیل یافت و محم صنعا گریخت و مفقودگردید۔

مناقب پنجا ہم: روز ہے بمیر محمد حسین خان دیوان دکن سردر بارار شاد شداز دفتر صدارت بدفتر دیوانی دکن برائے عرض حضور کیفیت طلب مینمایند تو قف واہمال درین مادہ از چدراہ بعمل می آید مگر شامحکوم پیشد ستان خود ہستند (برحکم حضور گفتہ آنہا را ترجیح دادہ اندنتیجہ آں چہ باشد) اگر آیندہ اہمال معلوم خواہد شدخو بی نخواہ نددید متصدی صدارت قسے کہ (تربیت یافتہ و مزاجدان است) اگر پیشد ستان دیوانی دکن ومحرران محمد ارت ملاحظہ کند کہ بکدام مفت خلعت مرقوم می گرددگویا قطعہ میرعلی است ومحرران سرکار بادشاہ سراسراز مفت خلعت مرقوم می گرددگویا قطعہ میرعلی است ومحرران سرکار بادشاہ سراسراز لطف بلطف از یک حقیقت رابدفعات دوجا می نویسند ' اینہمہ غفلت از برخبری شاست والاً نہ چہ امکان دارد۔

مناقب پنجاه و میم: ابراهیم علی خان از ابل نوایت بود تعلقه قلعد اری ایلکندل و و جداری آنجامعه شقد اری ضمیمه یافته در ارسال تخصیل آنجا مدا هنه نمود عرضی از

تر دوات خود به مضامین برجسته نوشت وزر مخصیل تعلقه بفرستاده در باطن بغی ودر ظاهر بر خلاف عرایض می نوشت و مرمت قلعه را ناکرده و به کهوک مصارف آنجا قلمی نمود بر غرضی مومی الیه از دستخط خاص مزین شدوتحویل موسویخان منشی که واسط بر فرازی او جمیس بود شد ' وفر مودند که عنایت نامه موقوف جمین عرضے اور اکه دستخط شد در خط خود ملفوف نموده ارسال دارد فرد:

تیرزدی نیخ زدے زر ہا کو کفچ زدی کفچ زدے حلوا کو را دی کفچ نامی کا میں کا خوا کو را دو ہوں کا خوا کا دو اور کا دو ہوں کا دو میں کا دو ہوں کا دو ہوں کا دو کا

مناقب پنجاه دویم: یکم شد فتح الدین علیخان دار وغد دیوانخانه مبارک که خواجه عباد الله خان عامل سیکا کول وراجبند ری بناء براینکه خواجه عبدالله خان پدرش در حضور است زر سرکار از تعلقه خود نفرستاده سز اولان شدید شوره پشت تجویز خوب کرده بفرستید در سز اولان سخت گیرکدام ملازم اند ' خان فدکور فی الفور بعرض رسانید اسد بیگ سزاول دراصل کاشمیری است خود را در مغلان جا کرده و مرد به بهیب در چوبداران بدتر از کاشمیری است _این بر دوموذی بے پیراند و بدذاتی اینها را تمام کشکرگواه است در فغان وفریاد دارند خواجه عبادالله خان را نیم کی خطه بغیر سبیل در سرکار فرصت دم زدن فغان وفریاد دارند خواجه عبادالله خان را نیم کی خطه بغیر سبیل در سرکار فرصت دم زدن نخوا بهند دادفر مودند تجویز بجاست _

مناقب پنجاه وسیوم: بعد فتح قلعه تر چنا پلی واخراج مراری نام مر به شداز قلعه ندکور حکومت آنجا را معه کرنا تک و آرکاٹ معه دیوانی آنجا وعطائے خلعت وخطاب محمرعبدالله خان بخواجه عبدالله خان مرحمت شده بود وارشاد شدساخته برداخته سعادت الله خان مرحوم كهمر دفهميده بودمنظور دارند برطبق اسنا داواسنا دبمهر خود بدبهند وروز دويم کوچ قراریافت وشب محمر عبدالله خان آخر شب شادی مرگ شد ومقام اتفاق افتاد " وبهير بنگاه كهاز هشت ماه بنابرمحاصره قلعه وگرانی عاجز بودند بفرط خوشی كوچ مراجعت از فيمشب كوچيده بودند صجے شتر سواران رفتہ ہاہمہ راواپس آور دند ہریک بمقام خور آمد قائم شدا نورالدین خان بهادر باریاب خلوت شدند جناب عالی مذکورشادی مرگ مجمع عبدالله خان بر زبان آوردند فرمودند حالا كدام كس را با ينكار مامور بايد خمود انورالدين خان (تجربه کار دیخته روز گار و دانائے عصر بود) دست بسته عرض کرد که فدوی شخصے را باین کار بخاطر آورده است ارشاد شد بگوئید گفت انو رالدین خان بدر خود بدول<mark>ت تبسم</mark> فرموده خلعت تعلقه مرحمت فرمودند واز انجا كوچ نموده (وانورالدين خان بهادر رخصت یافتند وخود بدولت کوچ بکوچ متوجه) چهاو نی اورنگ آباد فرمودند (وچهاونی درانجاتقرريافته)

مناقب پنجاه و چهارم: هنگام عزیمت مهندوستان در نواحی برهان پورخدام روضه حضرت خواجه معین الدین چشتی (۱۵۱) قدس سره از اجمیر موافق مرسله سجاده نشین آنجا معه تبرکات بملا زمت رسید ند فرمودند که سابق کیمر تبه بمن تبرک رسیده پنجاه سال می شود پانصد رو پیه بطریق مهندوی کرده بروضهٔ منوره نز دسجاده نشین فرستاوه بودم و پنجاه رو پیه به خدام که آمده بودند دادیم ' چهارآ دم بودند حلقه کمان چمتری چتر اول و پنجاه رو پیه به خدام که آمده بودند دادیم ' چهارآ دم بودند حلقه کمان جمتری چتر اول و دستار آورده بودند بلکه چهارم نوجوان بود اغلب که درین مردم سیومی ممراه شاست و دستار آورده بودند بلکه چهارم نوجوان بود اغلب که درین مردم سیومی مراه شاست

وحالا پیرشده جمین باشداو دست بسة عرض کردچهل و پنج سال میشود آمده بودم چون از همه آخر بودم می روپییم حمت شده بود _

مناقب پنجاه وپنجم : درعهد خلد مكان ذوالفقار خان بمهم چنجي تعين گرديد ونقاز ہم چشمی از جناب عالی داشت شابنہ کوچ کردہ وخواست برمثل حضرت کہ سرراہ اتفاق است حادثه رسانیده بگزارد که جرکاره بائے باطنی این خبر دادند که اراده بطون است چنیں معلوم می شود " معہذا جناب عالی سرشام از انجا کوچ فرمودہ بفاصلہ سہ کروہ <u>از راه باو جانب بچها ژی اردو ئے معلی فرود آمدند در آنوفت قهوه پز ملازم سرکار جناب</u> عالى عقب مانده بودبنابرشب ازبیخبری خود شامل بھیٹر ذوالفقار خال گشت ووقت صبح معلوم نمود فاصله بست كروه فيما بين (شده از) خاب تقصير همراه فوج ذوالفقار خان <mark>بار کا ب رفته بعدمدت مدیده از پریشانی فقیرشده درمثل مستحقین به لباس درویش از نظر</mark> مبارك گذشت _اورا شناختند هر چنداوا نكار كردخود بدولت فرمودندا گرراست نگويداز مثل مستحقین برآ رند چوں لا جارشد بعدا نکاراقر ارکرد (کتفقیردارم)ارشاد شداگر ب<mark>دستورنو کری قهوه پرزی اختیار می کنی با شد والا هر جا برود برود (چوں دروغ گفته بود) هیچ</mark>

مناقب پنجاه وششم: تحکم شدوکلائے مردم عمده بادر لشکراز آنها متفرقه فرودی آیند جویندگان این ہمه مهلوک می شوند معہذا دریک مثل با تفاق یکدیگر فرود آیندووکیل پوره قر ارد ہند ہانجا فرود آیده باشند ' دبیبداس وکیل سعادت الله خان ودیگرافاعنه کر په وکرنول صاحب فیل بود و در لشکر سدا برت میدا دوغر باء را می نواخت چنانچه همه

وکلا دیگرنز در یبی داس فرود آمدن گرفتند _

مناقب پنجاه به نقم: حکیم محمعلی خان ' سفله مزاج وخنده وضعی بود بتقریب معالجه بیاری حضور در مزاج مبارک مداخلت کردو تعلقه امینی و تنقیح کارخانجات سرفرازی یافته 'روز به در مقدمه تغیری سوبها رام پیشکار دیوانی بادشای بنا برطمع د نیوی (عرض) نمود و پیشکش سرکار دولتمد ار که دیگری بست بزار رو پیقبول دارد فروگذرانند ' مزاج مبارک بریم شدفر مودند در کار بهای سرکار دولتمد ار خل نکنند والانه نتیجه نیک ندارند از آن روز پیشکشات قلعه جات را نیز حکم موقونی شد و پروانگیهای موقونی پیشکشات آن روز پیشکشات قلعه جات را نیز حکم موقونی شد و پروانگیهای موقونی پیشکشات بهمه دفاتر رفته چون حکیم مذکور در مانده شد و بدارکان در بار آزرده روگر دیداز ناصر جنگ ساخت و کار با کردنتا تا که آن دید پر داخت حق تعالی مغفرت نکرده با شد

مناقب پنجاه و بشم: در سفر تر چنا پلی غلام امام حسین خان نواینهٔ مرسله کورند ور کی بخیری معد بدایا و بخشه بنادر و فرنگ و آئینه بای دیگری اگر چه دوری آئینه بادشاه پیند است بهتر از آورده بملا زمت رسید و گذرانید آئینه بارابرای تقسیم امرائے حضور حکم شد و بهم بخان مذکورار شاد گردید که کورند ور چه مطلب دارداوع ض نمود که خود بدولت درین ضلع تشریف آورده انداز سعادت خود در ارسال نذور دید مطلب خود چیز بندارد مگر گای قدری (زمین) اگر برائے احداث باغیچه آرز و میکردئایت شود "فرمودند نعوذ بالله آتش را درخشی جادادن بخ دولت را کندیدن است بنویسند که این نمی شود و تحفه بالله آتش را درخشی جادادن بخ دولت را کندیدن است بنویسند که این نمی شود و تحفه مرسله ادرا سیوائی آوکنانیده تحفه بائی مرسله ادرا سیوائی آوکنانیده تحفه بائی مرسله ادرا سیوائی آوکنانیده تحفه بائی مرسله درا بنرار ساجت از نام خود بهمر وضات فرادان تقمیر معافی او کنانیده تحفه بائی مرسله را بنرار ساجت از نام خود

يذيراني كنانيده بعدششاه خان ندكور رخصت خواست وازترچنا يلي مرخص كرديد "مرد فياض بوددرتن مردم كلمة الخيرخوب مى گفت مهد پذيرائي مى يافت ياد كاراز وباقيست _ مناقب پنجاه ونهم: درايام صيام عبدالله نام چوبدار قديم برائي اخبار مخفي امراء لشکر مامور بود چنانچہ اوراشب مامور بکارمعمولہ فرمودند اوعرض کرد کہ ہر چوکے بندہ برد بورهی آ دم دیگر حاضر نیست ^{بهمی}ل که می آید قایم نموده میرود وجلد حاضر می شود ^{*} فرمودندتو برودواتا آمدن تومن در ينجااستادهام ' چنانچهاوجلدرو بودجلدرفت وجلد آمد وخبرامرائے اکاڑی آوردہ مفصل بعرض رسانیدخود بدولت تا آمدن او کہ بقدریک پہر عرصه بوده باشد عبد الله ميكفت بهمون مكان سبيح بدست گرفته حاضر بودند و فردا در دربار هركه بهنماز وتراوت مشغول بودبهاضا فهمنصب وخطاب وتعلقات بقذرشخصيت مرتبه آنها بلندفرمودندو مركه شغول برقص وسرود وبازى بوداز يارتبه باز ماند فاما درتعين معاش اوفتور براه نیافت به

مناقب قصتم: بحستهم خال بهادر بخشی الملک ارشاد شدوقائع نگاران دکن اگر وقائع بلاناغه بهفته بهفته وضروری را بهمون وقت ارسال نکند برائے چه بحال باید داشت بے تامل تغیرے لازم دارند و برائے سوائح خوانی (در حضور) مردخوب تجویز نموده مامور کنند (از آنجا که) انتظام ایس کار از مدت در برجم است حالا (می باید) برجم نگر ددمعهذا غلام رسول خان جدید الاسلام را که لیافت این کار داشت سوائح خوان حضور برنور معرفت بخشی الملک بها در تقرریا فت ۔

مناقب شصت و مي : درويشي بزرگ از نواح بيجا پورنظر برحقوق قديم

والطاف معمول هنگام صوبه داری بیجا پورمعه فرزندان خود بملا زمت رسید ، فرمودند که چند فرزند دارند وخصيل علوم دين کجا کرده اند ' جواب داد که پنج فرزند خدا دا داز آنجمله دوخورد همراه اندوسه پسر کلان در عالم اسباب می گذرانند علم تخصیل نکنانیدم که قباحتها دارد یعنی هرکدام اگری سال کامل در تخصیل بگذرا ندو بعدازان فانحه فراغ خوا ند در حضو<mark>ر</mark> برائے معاش کہ مقدم است بیایند و بمعرفت صدر حضور پر نور بعد مشقت تمام بملا زمت برسند زیاده از بست رو پیدور ماهیممکن نبود که تر قی کند الحال هر سه فرزندان دررسالها بوالخيرخان بهادر بخثى ملازم سركارانديكي دواسپه يكصد وبست روپييدر ماهه مي یابدودو کمی نو دروپیه در ماهه بریک اسپ سرفرازی دارد "وسیومی کهاز هر دوخور دانست تیراندازی خوب آموخته یک صدو پنجاه رو پیددر ماهه می یابد وخبر گیری وابسته های خود میکند وخدمت والدین و برادران خود بجامی آر د هفتصد روپیه به برزرگ و چهارصدر و پیپه به بردوفرزندم جمت شد_

مناقب شصت ودویم: (روز به درخلوت نقل باعیان خود) فرمودند محمد شاه بادشاه بفرط عنایات خبر خاصه مرحمت فرمودند آداب بجا آورده بحضور آمدیم و بمراتب خودایستادیم فاز پس پشت از بالائے کف خوذ خبر را بخد متگار خود دادیم بعدازان که از خدمت گاردریافتم که خبر مذکور بدست او نه رفته بالا بالا مردم دیگر گرفتند و چون بخانه آمدم و کمر بند واکردم بهم جهالر کمر بند که از کلا بتول بود مکلل بریده برده اند ' دز دان در بار در در بالی ایس چنیس دز دی روزانه (خود بدولت بران) نامعلوم می کنند عقل جیران است ' در دبلی ایس چنیس دز دی روزانه (خود بدولت بران) نامعلوم می کنند عقل جیران است ' و جم میفر مودند که اصل دوصد اشتر خریده از دروازهٔ کلان بدروازهٔ دیگر برده در دبلی

غائب شد ہر چند ما لک شتران کافتند سراغی نیافتند (مایوس مطلق گردید خاک برسرخود ریختند) ویگر آنکه دز دے بنج رو پیے نفتد ودہ اشر فی از دربار بادشاہ برآ مدہ بسائیس امیرے کہ اسپ دو ہزار رو پیے کوئل بدست دارداورا دادوگفت به آقای خود خدمت لا ہورمقرر شدز ود برووشیر بنی طلبیدہ اندخر بدہ بیار بدواسپ از وگرفت وجون سائیس برائے شیر بنی آوردن دو بدوز د براسپ سوار شدہ غایب گشت ہر چند تلاش کر دند کجایا بند وسائیس شیر بنی آوردہ اسپ را ندیدہ خاک برسر کردو آقای او جیرت دریافتہ بہت جب ماندوبس (ودیدگان وشنودگان در خندہ وبازیہا محظوظ تدارک بیج سود کرد)۔

منا قب شصت وسيوم: روزي فتح الدين على خان داروغه ديوانخانه مبارك نظر براقتدارواعتبارخود وتكبريندارخوليش سيدحفيظ الله احمرآ بادي كهمدام باونر دشطرنج مي بإخت بهاستدعا يوميها زخزانه فجسته بنيا دفر دموى اليهاز دست خودنوشته به برا درخود كهضياء الدين حسين خان صدر بود گفته كه درمثل مستحقين حاضر آورد هر چند صدر ندكور گفت قاعده نیست که فر د بغیر مرقومه (از دفتر) صدارت بنظرانور بگذار دو (خود بدولت بران) بدستخط مزین کرد - فنخ الدین علی خان این معنی اصلامنظور نداشت (عمراً فردم قومه خود درافراد روبکارنهاده سید حفیظ الله احد آبادی را در مردم مثل چسیانید) القصه فرد مذکور در جمله افراد صدارت از نظر مبارک گذشت فرمودند این فرد که نوشته کیست؟ ضیاء الدين حسين خان نام برادرخود مناسب نديد كه عرض كنداين قدر گفت و تقصيراست " چوں لفظ تقصیر برزبان صدر مذکور رفت مزاج مبارک براشفت فرمودند ہمین لفظ تقصیر آموخة ومستثم خان خطاب كرده فرمودند هرگاه منيب كارپيشكار كند پيشكار چه كندسزا

این است که پیشکارمنیب شود ومنیب از بیشعوری خود پیشکارگردد جمه افرادرااز دست مبارک خود برتافتند و برخواست نمودند و تادوماه کاغذ تعلقه صدارت بدستخط نرسیده مباین کمترین محستهم خان بهادر گفته نه تقصیرمنیب و نه تقصیراین کهتر جرچه شداز فتح الدین علی خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین ومساکیین جم مسدود این نیز و بال برجان خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین ومساکیین جم مسدود این نیز و بال برجان خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین ومساکیین جم مسدود این نیز و بال برجان خان مذکور باد مشروحاً بعرض رسید و کارفقراء تروی کیابد می این تواب را خود حاصل نمایند چنانچه جمونه مصورت انجام یافت.

مناقب شصت وچهارم: روز تعطيل بود حكم استحضار مثل مستحقين رسيد جم از قاعدین وقالیمین چنانچه(معمول بود) از نظر مبارک گذشت و مستحقین بعد فاتخه رخصت يافتند خيمه خلوت بود وزير فرش چاندنی كهازيار چه بار چها<mark>پ بود مار كلال سه</mark> ذرع برآمد موجها مي زدراه ني يافت ' فراشان سركار ديدند كه اگر ميخ كوب بزنند چاندنی نا در ضالع میشود وخود بدولت برخاسته استادند ٬ این فانی که موزه در پا داش<mark>ت</mark> بے تامل بر چاندنی رسیدہ از ہر دو پاچنان مار را کوفتہ بے حس وحرکت ساخت وخود آ فرین فرمودند ' ازان بعد فراشان چاندنی از بالای او دور کرده از میخ کوبها کچله نمودند ' ازان بازخود بدولت اندرون محل تشریف از رانے فرمودند لال دیوی اصل بیان می نمود که خوداز فضل و کرم در شان این گمنام کلمات نوازش بسیار فرمودند که در ایل قلم اورابقانون وبه تواعد دربار بدستورم دم دربار حضرت خلد مكان مي بينم وبزرگانش جم در آن وقت بجهت معانى جزيه بنودان بواسطه نواب سعيد شهيد يعني عابد خان شهیدمعروضات با ئین بهین که همه پذیرائی یافت سعی بظهورآ ورده درمعافی جزیه بر تمام قوم هنوداحسان کلی از بزرگان است و بادشاه محظوظ شدمعرفت نواب شهید سعید منصدی پیشکشات زمیداران مرحمت فرمودند بزرگان اورا

مناقب شصت وپنجم: دراياميكه بعدادائي نماز فجرحكم مثل مستحقين رسيد برقدر كهمردم حاضر بودندآن بإرا باخود همراه برده بنخ بنج آ دم گذرانيدن ازنظراقدس قرار دادم كاغذ جمه بإراعلحد هلحده في الفور درست نموده بترتيب مثل مهندي كاغذ ببعرض نيكي رسانيدم بعدفراغ ازملاحظه اين مردم قهوه طلب فرمودندوبهمتهو رخان بهادر كه بموجب تحكم ازسابق حاضر بودند ' فرمودند كه فلاني ليعني اين فاني مثل فقرا بطورخوب وطرز نادره سنجيده مي گذراندوخدمت فقراء خاطرخواه مي كندواحوال فقراءمرغوبانه ما قله ودله ي نويسد بقدر توجه مزاج برآ مدحاجات مردم مخاجين مي نمايد ' چنانچه عاقبت قايم ميكند وفر دمطالبه از ورابار بالتجربه كرده ام كوياقطع مير علے است از انجا كه لفظ نويسنده بهفت حروف موصوف است وهرحرف بصفت مخصوص معین است این همه رادری آ دم موجوده ملاحظه مي كنم از دنيامستغني وطلب عقبا درطبيعت اوست اي دولت خدا داد در مردم غرباءاز عطائے خاص می دانم اگر ہمچوکس بخطاب لقب اولیا نواختہ آنرا سزاوار است ' خان مذکور جمیں قدر عرض کر دند که زہی عبادت وسعادت آنکس که خداوند نعمت دام دولته درحق اوچنین ارشا د کنند _

مناقب شصت وششم: - بنگام سفر سونده مدنور عبد المجید خان جا گیردار بنگا پور از قوم افاغنه بکوچهای طولانی در حضور اراده کرد بخیال خام اینکه از مدتها آب بے لجام خورده بودند واز قانون وقواعد در بار بخبر در جلدر سیدن وسر سوارے ملازمت نمودن مجراے دوخو ابی است سرسواری خبرنا کردہ نامعلوم دراوسط سواری کوچ رسیدہ بفاصلہ دويرتاب تيرنمودارشد و هركاره ماي سركار پيشتر خبر دا دند كه عبدالمجيد امر وزملحق ميشود وپيش خانه اورسیده خان عالم وغیره ودکنهیان ملازم رکاب از دست حیب آمده فوراً بدست راست رسیده از اسیان فرده آمده باتمامے خود که از اراده افاغنه کردعلم واقعی است وشایان اعتاد نیست پیته ها در دست گرفته ز ده ز ده افاغنه رااز بهیر گذرانیده درصحرا بر دند خود بدولت فیل سواری ایستاده کرده ملاحظه میفر مودند و چم به کمک دکنیان جوانمر دبمردم خاص برادری که همه متعلقه تیرانداز بودند حکم رفته سه کروه پیشتر از چندرسین فرود آیند که (۱۲۰)اوسه کروه از اکاژی لشکر فرودی آید حکم با فاغنه شدېر چندسه کروه عقب لشکراز یجها ژی استدعا کردندمنظورنشد تا دوماه کامل باریاب ملازمت نبود ^۴ دریادمشارالیه عرضى سعادت الله خان ديبي داس وكيل گذرانيد حكم ملازمت شدومثل تبديل نيافت _ مناقب شصت و بفتم: _روزي ميفر مودند باركان حضور پرنو رمحمه شاه بادشاه بنماز جمعه درمسجد جامع وبلى تاكمن درا ينجابرسم بمعمول يا دفرمودند چنانچه حاضر شدم وبنابرا ينكه آدم بعد آدم پيهم دري ماده مي رسيد بنابرنجيل كه "الامسر فوق الادب" واقع است موزه در پائکردم ایام گر مابود وگر مائے مندوستان بلائے عظیم چنانچے محمد شاہ بادشاه از دروازهٔ مسجد جامع دست من گرفته متوجه کلمه وکلام گشته خود بدولت موزه در پاداشتند که برفرش سنگ صحن است و تازینهٔ مسجد مسافت بهم خوب است و باقی صحن مبجد کج گویا تاب آ ہے گرم نہادہ ہمچوصحن مبجد گرم بیحد بود و پامالی موزہ دامن خود را از یکدست باز میدارم که به دامن بادشاه نرسد ودست دیگر در دست بادشاه است طرفه احوال کف پا بودگویا سوخته لاکن بطوراز اطواراصلاً پرداه کف ماوپا کراست بطوری میرفتم که گویا برفرش رفتار است بنداشتم که درخانهٔ خدا جمیس قدرایذ امنظور بادشاه شد علاج چیست استوار دانستم که آقابچند تجربه امتحان از نوکر حالات معلوم می کند بچک امتحان بایدرسید چوس و چراسز اوار نیاید که طالب آن برخلاف آید۔

بادشاه روز دویم سیویم باعیان خودی فرمودند که درم بحد جامع من خود در پاموزه داشتم و بر تاب قدم می نها دم حالات خود چه گویم دانی به احوال آصف جاه بها در که به موزه بودند چه باشد در حضور خلد مکان از جانبازیها شرف بردیگرال داشتند و عزیز جال و دل بودند امرائے حضور مالی بیجی بجائے خودنا زال بستند غیراز خور دوخواب نه آموخته اند مناقب شصت و شم : می فرمودند بر بنده خدا ببرمختان چیزے می د بد و خیری کند باید که از دست خود د بدتا ثواب عظیم حاصل آید ' حق سجانه و تعالی می فرماید ملائکه را که بنده ما خیری کند چنا نچه به فتا د فرشته دست بسته بدست پر قطار از دست صاحب خیر گرفته تا دست محتاج د نیامی رسانند و شکرانه می کنندود عامی د بهند که این هم راحق سجانه و تعالی بسیار بد به ' فرشته گان آمین آمین می گویند ' خیرات طرفه چیز یست که فی الفور در به و کوظ قبول میشود -

ونیز فرمودند که کاذری بود که اجلش ازگزیدن مار بوددوقرص نان باخودداشت سائل سوال کرد کاذر آل هر دو نان را بسائل بخش کردا ژدها از پار چه او برآیدوگفت که من از دها بوده ام حکم چنیس بود که تر ابگزم و بلاک کنم ' حالا که تو دو نان را بنام خدائے تعالی خیر کردی و مقبول افتاد دو چنخ فرشتگال موافق حکم الہی در کام من زده اند که مارامحال گریدن نماند و درایام عمر تو بموجب حکم باری تعالی و تقدس افزوده اند ' کار ہائے ایز دی تقدس تعالی عجب نا در و تحفیر آ دمی را در ہر حال نظر بجانب خالق کریم باید وازمخلوق قطع کندشاید۔

منا قب شصت ونهم : _ در هنگام توجه بهند وستان بحمد انوار خان دیوان سر کار عالی ارشاد شد که سررشته داران د فاتر د بوانی ماموره هر کدام داحد لائق سرانجام کار مائے مالى ومكى درتربيت يكتائى دارندا كردار وغدو پيشدست مركار نبود درتر وزنج كار ماتخلل نمي پزیرد ' مع مذا مراعات این جماعة واستقلال اینها مرعی دارند وتغیر وتبدیل درین مقدمه زنهار راه ند هندگویا رخنه در کار بائے سرکار افکندن است ، محمد انوار الله خان بعرض رسانید که فدوی دریس مقدمه سعی موفور بعمل می آرد با قبال خداوندی خداوند نعمت دام دولته انشاء الله تعالى دريس همن متهورخال بهادر برائے رخصت مير عبد الرزاق خال دیوان صوبه برار بعرض رسانید هم شد بیارند ، وقع که خان مذکور برآ داب گاه سلام استاده آبسته ونرم بهمتهو رخال بها درخود بدولت فرمودند كه در دیوانی صوبه برار بكار بائ آنجا ازیں محف آب ونمك يافته شد ياندان رخصت عنايت كرديد بعد برخاست در بارمتهورخان به میرعبدالرزاق خان گفتند که اگرشا قصد همرای می کردید بے شک تعلقہ دیوانی سرکار عالی بجائے انوار خان بشما مرحمت می شد وقت رخصت شاچنی ارشادفرمودند جائے شاور دل است۔

مناقب ہفتاد: مست علی خان نام که فی الجمله واجب الرعایت بود بسفارش محلات اور ابتحلقه داروغگی ہرکارہ ہا مامور فرمودند ' چول تعلقه مذکور بفتر پیفت ہشت

صدروپیددر ماههرسوم یافگی داشت تادر یکسالے استعداد بهرساند ' روزے خود بدولت قهوه میل می فرمودند افراد اخبار آورده داروغه گذرانند بداروغه ندکورار شادشد بخوانداوع شرکرد ناخوانده ام ' چنانچهاز ناخواندگی اعلم نبوددم بخود ماندند " وروز دویم اورا تعلقه اختساب اورنگ آباد تجویز نموده بععلقه سرفراز ساخته زودتر که بعالم رااز ناخواندگی او علم نگرد دیر آورده روانه تعلقه فرمودند و بحلات ارشاد شد که مست علی خان تراخواندگی او علم نگرد دیر آورده روانه تعلقه فرمودند و بحلات ارشاد شد که مست علی خان حرامخوراست معاش او دراخساب که درآنجا سراسر حرام معین است بخورد ' وآئنده بحلات عم شد که درامور معاملات و مقد مات در باراحدی دخل نکدید و سفارش کے نساز د بازال روز محلات اصلانام و نشان مردم راشنیده نشده و مجال عرض معروض از ال بعد بالکل نابودگشت فرد:

بنائیکہ برشر کردد خراب بودعدل شاہاں عالیجناب
مناقب ہفتاد و کیم :۔ در نظر بندی ناصر جنگ نور محمد حجام پسر بدن حجام ملازم
قدیم بموجب محم تعین گردید روز بے نور محمد حجام را ناصر جنگ دواشر فی انعام داد '
اوہر دواشر فی آوردہ از نظر مبارک گذرانید فرمود ند کہ بہ ناصر جنگ واپس بدہد '
واصیل از حضور رفتہ بناصر جنگ محم رسانند کہ بایں مردم ادنی دواشر فی انعام از نادانی
است ' قدر دولت مانز دشا ہنوز پیدانشد واز حرکات غیر ستحن بازئی آئید ' وایں
بدوضعی ہائی گذارند و تو بنی کنند ' آئندہ مرتکب غیر موقع بار دیگر نشوند کہ نتائج نیک
ندارد ' آخر روز ناصر جنگ را اندرون محل سراطلب فرمودہ بکلمات ستحنہ وعطائے
مدارد ' آخر روز ناصر جنگ را اندرون می کردو خیال خودناصر جنگ ترک محمود چنانچہ

آنچه دید دید 'دولت ابد مدت را معه خود بر باد داد ' چون اقبال این خاندان عالیه از بر کات آنجناب قدی مآب دائم قائم است هر خلیفه دکن را پیروی آنجناب سزاوار سعادت ابدیست _

مناقب ہفتاد ودویم:۔ درسواری کوچ روز ہے بند پردہ ہائے امارے فیل سواری خاصہ شکتہ بود و پردہ آویز ال کر دید وہائل نظر انور شد بفیلبان فرمودند سوتلی اگر باشد پردہ رابندد ' فیلبان سوتلی موجود داشت خواست کہ قدر ہے از ال قطع کردہ پردہ رابدد ' فیلبان سوتلی موجود داشت خواست کہ قدر ہے از ال قطع کردہ پردہ رابہ بندد ' فرمودند از ہمول سرسوتلی اینکار کند وقطع مکند ' بعد فرود آمدن منزل از خیاط دوخت کناندو سوتلی ضا کع مکند ہیجاست۔

مناقب بفتاد وسيوم: روزے می فرمودند که درايام صوبه داری بيجا پور بعد بفته دو بفته در خدمت اوليائ برحق حفزت سيد ابرا بيم بغدادی ميرفتم اوليائ برحق حفزت سيد ابرا بيم بغدادی ميرفتم اوليائ برحق حفزت سيد ابرا بيم بغدادی ميرفتم عادات خودار شادمی نمودند که خانم تو وائی دکن خوابد شد و بدخوابان تو بدام مقهوراند وعمر تو يک صد و بست ساله خوابد بود " آنچه ار شاد شد بهمه بتر به رسيده اين تجربه که درمقد مه عمراست باقيست _

مناقب هفتادوچهارم: روز در بارنجشی شاگر دپیشه مثل پیادگان گذراننده پیاده که برعیوض آسامی شش روپید در ماهه بود برچهره اوشصت روپید در ماهه بدستخط مزین کردید ' نجشی آن چهره راعرض کرد که جائے شش روپید شصت روپید بدستخط مبارک رسند ' فرمودند مقسوم اوراحق تعالی افزوده در سواران داخل کنند واسپ او بنظر بگذرانند ' چنین بعمل آمد۔

آل درگاه پرشاد نام خود را در عالم وعالمیال ساخت و محیط خزانه رکاب ماند بزارال را که از وطن او آمده بودند بنوکری سرکار قائم وکامیاب ساخت از چند روز درگذشت -

مناقب بفتاد و پنجم درایامیکه راجه چندرسین وراورنبها جی نبالگر وساتانجی نبالگر و دیگر مر به ته بجاگیرات سرفرازی یافتند بهر کدام رو بروارشاد شد جاگیرات که بشما دادیم آن آنست زریکه درسرکار دولتمدار داخل می شد ' بعد وضع بهمه حقوق حق داران دادیم آن آنست زریکه درسرکار دولتمدار داخل می شد ' بعد وضع بهمه حقوق حق داران و رفیگر رسوم معموله قدیم زمینداری وانعام مردم وائمه داران وروزینه داران و دیگر رسوم معموله قدیم وجد بیداست ' مبادا فجور حقوق حق داران نباید بود واصلا نالش این جماعة ندکور (۱۲۲) در حضور نباید " بریک عرض نمود که بتصدق واقبال عالی ما جم نبیت داریم که سوائے معمولی حقوق ورسوم بهمه باچیز سے از طرف خود جم بدیم وحق احد سے تلف گردد۔ مناقب به فتادوششم نسب بعد جنگ مبارز خان مقتول بارکان حضور پرنور فرمودند مناقب به فتادوششم نسب بعد جنگ مبارز خان مقتول بارکان حضور پرنور فرمودند که در باب تقرر چوتهه که بدعت ایجاد کرده حسین علی خان است چه اولاست؟ بریک

که درباب تقرر چونهه که بدعت ایجاد کردهٔ حسین علی خان است چه اولاست؟ هریک بطورخود عرض معروض نموداز راه مآل اندیشی ها وفکر هائے دور دراز معروضه ارکان بخاطر نیاورده ' فرمودندای جمه افواج رااز ال خود میدانم واز اینها کاری گیرم ' واز ملک مالوه دست برداشتن لازم می آید انشاء الله تعالی ملک گیری از نربدا آل طرف ذمه آنها قرارداده می گذارم ' وفوج اینها در تعلقه من گردش نکند ' این چنیس شرط ها اگر قبول ندارند بحوله وقوق تنبیه واقعی خوام در سید

مناقب مفتاد ومفتم: منكام جهاوني ترجنا بلي معروضه خدا بنده خان ديوان

رباعی:

خدایا زامداز تو حور می خوامد و توخش بین بحنت میگریز داز سرگویش شعورش بین بدین زمدوبدین تقوی بدینخود مارا رحمت دور می دار دخداونداقصورش بین

تهم شد که میر محرصین خان دیوان دکن آخر روز بر دیورهی زنانه حاضر شود میر حسین خان موافق تهم وقت شام بر دیورهی زنانه حاضر شده وخود بهم برآ مدند ونظر برچراغ که ناظر دیورهی روشن کرده بودافتاد نفر مودندایی چراغ تو کدام افر وخته است؟ ناظر خواست که عرض کندفر مودند چراغ از معمول نبودتو که افروختی خرج بیجا کردهٔ برگاه من می تواست که عرض کندفر مودند چراغ از معمول نبودتو که افروختی خرج بیجا کردهٔ برگاه من می آمد میر محرصین خان استاده از مواخذه چراغ بے جا تربیت تودی دانست به بعد تهدید برناظر دیورهی تمم شد که آینده چنین نکند و بمیر محرصین خان خودی دانست به بعد تهدید برناظر دیورهی تهم شد که آینده چنین نکند و بمیر محرصین خان

فرمودند که دیانت وامانت خاندان شامامشهور آفاق است فرداانشاء الله تعالی تعلقه دیگر ضمیمه دیوانی بادشاهی می فرمائم ' چنانچه بایدوشاید سعی جمیله بکار برندومن بعدرخصت فرمودند ' زبانی میرمجمد حسین خان بود که بخری آمده۔

مناقب مفتاد ومشتم: _ در حيماؤني فجسته بنياد روزعيدالصيام بنابرمغالطه ماه نو قاضي كريم الدين خان قاضي بلدهٔ خِسته بنيا دبگوا بي مردم قلعه دولت آبا دمنا دي كرده عيد قرارداد ' ناصر جنگ بگذرانیدن نذرعید در حضور رسیدند (ونذرگذرانیدند)و نقلے علی الرغم منادی قاضی برزبان آوردند که در زبانی قاضی بود در بلده ودر تحقیق ملال ماجرا داشت ناچار بگواهی دوآ دم سلمین از اہل حرفه هم فرداعید نمود ' خلیفه عصر بے تحقیقات ایں مقدمہ برداخت ' غیراز دو گواہ دیگر پیج معلوم نشد ' وقتی کہ ہر دو گواہ رارو برو طلبید ہر دو گواہ شکوہ قاضی نمودند کہ نا گہاں مارا طلبید واستفسار نمود کہ بہائی جا ندرا كجاديده اند ' مايال دأستم جا نددر ذيل قوم مامردم جا نديها ي است ' اورا قاضي می پرسید چوں اورا دیدہ بودیم گفتیم وگواہی از دیدن او دادیم ' تحقیقات قاضی کریم الدين خان هم چني است ، جناب عالى متعالى بدو ماغ شده فرمودند نقاض با قاضى موجب خذلان اخرى است_

مناقب ہفتاد وہم : متہور خال بہادر خویشگی مقرب بارگاہ حضور بود ' روزے از حضور برخاستہ برائے استجاء بیرول آمدند ' بہ مقبول قلمدان بردار آہستہ فرمودند خبر بگیردم تہورخال ازینجارفتہ کجا اندوچہ می کنند ' اوخبر آورد کہ بردیوڑھی خلوت زین پوش گذاشتہ میل بحقہ می دارند ' بعد آمدن خان مذکور جناب عالی متعالی فرمودند که مته و رخان بها در جیرانم که مردم حقه نوش در بهشت چگونه حقه خوا بهند کشید در آنجا آتش کو نخان مذکور که مزاح دال بود فی الفور عرض نمود که بتصدق واقبال خداوندی صد بها از فیض مجمر قهوه (صد بها حاجمتندان حقه) دفع حاجات خوا بهند کرد نخود بدولت تبسم فرمودند ونظر عنایت و مرحمت بحال خان مذکورروز افزول ماند

مناقب مشاد: فواجه نجم الدين مردمن ومزاج دال حضور بنابرعدگي اجداد در حضور بادشاه عالم گیر پرورش یافته ' ونظر برس وسال مومی الیه جناب عالی اورا در خواص جاداده بودند " ومدتے بععلقه بخشی گری شاگر دبیشه مامور بود ' روز بے ارشاد شداز اخبارلشکرخبرے بگوئیر ' عرض کرد ہمہ بدعا اشتغال دارند ' و بجائے خوہا بحدے مبالغه مباحه می نمایند اگر در اشکر دوام پیشگی نمی بود بہشت برای اشکر رشک می برد · فرمودند كه دوامر كدام است وپیشگی چه معنی دار دعرض كرديكي آنكه بے اشتها طعام خوردن ودويم بے حاجت به پاخانه رفتن ' ایں ہر دوامر پیشگی لازم دارندخود بدولت متبسم شدندوحا ضرال خلوت خندهٔ خود صبط نتو انستند هر چندرومال بإدر د بهن می نها دند مناقب هشادومکم: روزے بھوچڑمل جامه سفیداز پارچه بافته در برداش<mark>ت</mark> فرمودندایں یَارچه از کدام جنس است ' عرض کردی<mark>ارچه بهرو نخ می نامند' نهه</mark> ذرعه طول و یک ذرعه چهار کره عرض است ^۴ قیمت (فی تھان) نهه روپی_ه بود ادباً ہفت روپییے عرض کرد ' حکم شدیار چه خوبست وصرح کفای<mark>ت نمایاں است ' خریدی</mark> ده هزار روپیه نمایند ' و هنڈوی بنام تیخ بیگ خال منصدی بندر سورت بایدنمود بھو چڑمل دید کہ عہدہ برائی نیست فی الفور عرض کرد بخاطر غلام تدبیرے رسید ' فاما منصب معروض آن نداردار شاد شد بگوئید ' عرض کرداگر عرضی حضرت دام دولته بهادشاه برسد بردومحال کنبایت و بهرون نج بجاگیر تخواه شده می آید ' فرمودند آفرین باد ' برام شکه منشی تهم شد که عرضی حضور بنویسد ' چنانچیشتر سوار معه عرضی روانه بادشاه گردید در عرصه دوماه اسناد شخوای بر دومحال از آنجا رسید عامل آنجا معرفت بهوجر مل موافق تهم تقر ریافت کوشی بهوجر مل در آنجا مشر (وفوط داری بردومحال مرحمت) شد

مناقب ہشاد ودویم: ۔روزے دیگر درخلوت باعیان حضوری فرمودند کہ محمد شاہ بادشاہ بوفورعنایت خاص قہوہ از دست مبارک عنایت نمودند وفرمودند کہ مزہ قہوہ بیان کنند چنانچہ ضابطہ نیست کہ درحضور بادشاہ در پیالہ قہوہ خوری احدی بعدعنایت در حضور نمی تو انند خور د دانستم کہ حوصلہ آز مائی است فوراً بہ کفدست گرفتم و آ ہشتہ آ ہستہ بطما نیت و مطمئن طور استادہ می خوردم و پنداشتم کہ قہوہ گویا از کفدست من سوراخ کردہ گذشت ومزہ قہوہ را بعنایت و نوازش والطاف بیان می کردم ' وجیرت نظار گیال حضور شد بدل گفتم اگر ۔ تربیت حضرت خلد مکان یا دنمی بودایں وقت چگونہ می شد، بادشاہ حوصلہ مارا چہ امتحان خوا ہند کردہ دادتی را قابلیت شرط نیست ۔

بهمیں قتم مرتبہ ثانی درغلبہ مرض بهکندر که طاقت حرکت دشوار داشتم تھم رسید امر بے ضروری باشا گفتنی ست جلد بیا بند، ہر چند عذر خواستم اصلاً منظور نشد، خود بادشاہ سوار شدند وفر مودند در مسجد که نز دیک مسکن شاست می آیم، چنانچہ نا چارخو دراجمع کردہ حاضر شدم تھم نشست فرمودند عرض نمودم از بندہ ترک ادب نخوا ہدشد، فرمودند ایں جا خانہ خداست ہمہ معاف است، نا چار دامن خودگرفتم و بادب نشستم مصمر فرمودند پیشتر بیایندنزدیک شدم بسرگوشی کلمات ارشادات گداختند و برخاست فرمودندو مارااز همونجا بمبالغه رخصت ساختند تسلیمات بجا آورده باز ماندیم، بعد حصول شفااز مرض عنسل صحت نموده بدر بارزفتم نذر گذرانیدم مالائے مروارید و جعبه وسر نیچ و فیل واسپ خاصه باساز طلاوشمشیر فرخج مرحمت شد۔

مناقب ہشتادوسیوم: کبیرمحد خان بعد حادثهٔ گجرات به فخر الدوله بها در طرفه تهلكها فآد ' اتفاقاً به بندرسورت رسيده از انجابلشكر فيروزي آمده بملا زمت جناب عالی متعالی رسیده استدعائے نوکری نمود ' وفرد بلاخرج اواز نظر مبارک گذشت شصت روبید در ماهم بلاخرج بدستخط خاص مزین شد، دیوان سرکارنظر برخاندان او وقرابت نواب بيكم صاحبه گزارش كرده از عدم اكتفاعرض معروض مي نمود كهمن ميدانم غيرت اوقبول نخوا مد كرد، ارشاد شد كهازا پنجاز و دبر خيز د و برو د زيرا كه شكست مندوستان رامن که حاکم دکن بوده ام نمی توانم تحمل خبر گیری شد و پرداخت مردم مارا به اهم ترین از ہمہ ہاست، چنانچہ باید وشاید کما حقہ پر داخت بوقوع نمی آید، فی الجمله کم وبیش <mark>بانہا می</mark> رسد والا آنها ازینجا کجابروند و ہر جا کہ بروند مردم آنجا خوا ہندگفت کہ حاکم دکن بے خبر است، نمی تواند که بکارد کن پرداخت، و هرگاه غ<mark>ور و پرورش مردم الکه خودنمی تواند کرد، لهذا</mark> از دکن ایں مردم تااینجارسیدند ہمچومعروضه بیجانکردہ باشند۔

مناقب ہشادوچہارم: درایا ہے کہ جنگ مبارزخاں بود پسرامین خان دکنی کہ باباصاحب نام داشت از پدر آزردہ شدہ نقارہ نواختداز آنجا برآ مدہ بلشکر فیروزی رسید، ومعرفت محمد غیاث خان ملازمت نمود واستدعائے نوکری کرد، ارشاد شد کہ پدر

اس جوان رفیق مبارز خان چگونه اعتبار کرده شود بابائے مذکور از قوت مدر که از دور <mark>در یا دنت وفو رأ عرض کر د تصدق ارشا د حضرت شوم ، واما حقوق نمک خداوندانعمت زیاد ه</mark> تراز حقوق دیگرال می داند ، اگر قابو افتد فدویت آل بود سر پدرخودرا آورده می <mark>گذرانم (معروضه پذیرانی بافت)صدروپیه درماهه ذات آنجوان و پنجاه روپیه</mark> سراسری سوار برداری مشارالیه تقررشده دوما هه پیشگی عنایت شد، (چوں مقدر چنیں بود) روز جنگ بابائے مذکورسر پدرخود آوردہ بنظرانورگذرانیدہ کہ غلام اقرار کردہ بود (بوقوع آورد) جا گیر بالکنده (سرکارناندیر صوبه محمرآباد بیدر) یافت و تکلیف نوکری تمام عمر معاف بود، در کوچ سفر دوصد سوار بنوکری میفرستادتمام عمر بابا مخاطب بمقرب خان بهادر ولد امین خان برادر حقیقی نبی منور خال بود بعد رحلت مقرب خال برادر مذکور ببالكند منصرف كرديدخود بدولت به نبي منورخان را جوره ووروال جا كيرداده بالكنده رابضبط سركا رفرمودنداولا دش قائم است_

مناقب بشاد و پنجم : سید احد مغربی که صاحب حاضرات بود بعرض رسانید که بقوت علم دریافته ام که بدخوابان حضرت که خاک بدئن آنها باد درخوابگاه زیر بپنگ طرف بالین حضرت کله آدم از سحر و جاد و دفن کرده اند برائ برآ وردن اوهم شود، چنانچه موافق هم کمایتال درخواب گاه نو کهنده زیر بپنگ کند بدوکله آدم که درال از بزار سوزن افزوده خوابد بود زده بودند برآ وردند، هم شد که آتش بد مند و خاکستر نموده برتابند بدال موجب بعمل آید ، چول سیدا حدم غربی حاضرات نمود و در یافت که کدام این سحر کرده بود معلوم نمود که از یک مرد و دو وورت این مقدمه بوقوع آید ، چول بعرض رسید

فرمودند که چاه کنده را چاه در پیش است باحدی درمحلات ایرادخواه نوع دیگر بیچ نفر مودند

مناقب هشادوششم: بعرض رسید با ظهار دیوان سرکار عالی منصب پنج هزار روپیداز روئ برات جعلی از خزانه مجمته بنیاد تخواه سواران برده اند آدمان واسپال موجوداند منصد یان تغلب برزبان دارند، تحکم شداسپال و آدمان از نظر بگذرد چول چره آنها بنظرانورگذشت و جم آدم واسپ بملاحظه در آمدار شاد شد آن شخص تخفیف تقدیع مانموداگر مقلب به خطره آید و ملازمت نماید تقصیر معاف نمود سرفرازی می نمایم و آئنده از ین حرکات قبیحه در گذرد، بهندر شخصیت او سرفرازی او خوا به شد، او قبول نکرد و غائب از ین حرکات قبیحه در گذرد، بهندر شخصیت او سرفرازی او خوا به شد، او قبول نکرد و غائب گردید.

مناقب مشاد ومفتم: صدر حضور برطبق عرضی سلطانجی نبالکر جاگیر دار بیرا برائے بحالی نضل اللہ قاضی موروثی و پرگنہ بیرا از بغیر قاضی رکن الدین سوال تعلقه بنظر گذرانیدند، ارشاد شد برنوشته جاگیر دار تغیر بے نبود قاضی بے تقصیر رااز چه راه "صدر مذکور عرض نمود که هم به ثبوت رسید که قاضی رکن الدین رافضی است، فرمودند که هرگاه که شاخود سلطانجی شده عرض معروض این مقدمه دارد لا علاجے است واین و بال برگردن شاست.

مناقب ہشاد وہشتم: بمحلات ارشاد شد که اگر ناصر جنگ ازراہ شقاوت وبد بختی بعد من خواہد که تابوت مارا از راہ دیوڑھی زنانه برآ وردہ ہمه ہا مضبوط شوند که چنیں کردن نتو انداز خدا جنل وازخلق خدا جنل نیستم واز دنیا بے اولا دنمی روم۔ مناقب ہشادونیم: یک گویند کہ پنجاہ ہزاررہ پیرم بی بی بیگم از تزانہ طلبیدہ بہ بیگم ندکورمرحت شد کہ تیاری خودنمودہ ہرجامر کوزباشدراہ بایدگرفت،ازی تواداشدہ مناقب نودم: ۔ روز رحلت آنخضرت ناصر جنگ صبح حاضر دیوان خانہ شدہ بیقر بان بارگاہ کہ سخت مغموم بودندہ ہر یک خاک برسرخود می ریختند وواویلہ داشتند بکلمات دلاسانمودہ بیکفین وتجہیز پرداخت وہم از بغض طبیعت خطاب بامراء وعمہ ہا نمود کہ نواب شابا جل طبعی گذشتند وہمہ ہارا باخود ہمراہ بردہ برلاش حضرت یا جامہ باتی نہادہ نئمو دند کہ بربدن زخم تیرونفنگ وشمشیر نیست، بعد چند لھے اتفاق غسل دادن رسید ہمہ ناخن ہائے دست ویا کپوررنگ بود برتمام بدن داغ داغ ساہ علامت سم نمودار بود ہم کہ دائیں مقدمہ کردنتیجہ دید۔

مناقب نودوکم: در قط سالی عطائے چہارلک روپیاز نزانہ نجستہ بنیاد برائے تقسیم غربا ومساکین وفتاجین بکوتوال بلدہ مذکور تھم رسید کہ کوٹ ہائے غلات مردم بیوپاری ذخیرہ کردہ اند کما بینجی تحقیقات نمودہ شہرت ندادہ وایذ ابمردم بیوپاری نرسد، بیوپاری ذور بعرض رساند مجرااست (چول بعرض رسید کہ یکصد کوٹ مع پورجات مملواز غلہ باشات آید) چنانچہ درع صد سہ پہرمشر وحاً بعرض رسانیدازراہ تدبیر تھم شدفی بلہ چہدای سرکار مقررکنند، بجر دایں خبر ہمہ بیوپاریان تمام غلہ ہارا فراہم آوردہ بے اختیار خود بخود ورفروخت کردند، وانبار ہا نمودند، چنانچہ خوب غور کردہ شد کہ تازیانہ خوف نواختہ نشد، وغلات ہرجنس بقدر چہار بخلق الشکر وظلق اورنگ آبادوفا کنند ہریک رادر کوچہ وہا زار ہمہ جامہیا شد وارزانی راہ یافت وقط بربادورخصت شد۔ اتفاقاً دراں ہفتہ نزول باران جامہیا شد وارزانی راہ یافت وقط بربادورخصت شد۔ اتفاقاً دراں ہفتہ نزول باران

رحمت الهی از آسمان باریدن گرفت و با ندک تدبیر کشائش گردید و حکم موقو فی چهدامی م سرکار شرف اصدار بخشید -

مناقب نودوسیوم: شخصے درخزانه سرکار عالی قرض ازخزانه گرفته درخزانه واقع بلدهٔ نجسته بنیاد آمد، ی و پخرو پیدنفته آورده بکر یا نجی گماشته مشرف خزانه دادوطلب داخله خزانه بمهرداروغه وخزانه نمود، اوگفت این زقلیل از کدام بابت است که جمع کرده شود، تاکه فردسوال بدستخط دیوان صوبه که میر محرسعید بر بان پوری نام دادمزین نکرده چگونه داخلائ خزانه مرقوم شود، او ظاهر نمود که روز به مارا موت نصیب شد مارا ملایکان قبض داخلائ خزانه مرقوم شود، او ظاهر نمود که روز به مارا موت نصیب شد مارا ملایکان قبض دوح نموده بدرگاه الهی حاضر نمود ند درانجا سیدے غیر حبثی حاضر آمده از من تقاضائے دوح نموده بدرگاه الهی حاضر نمود ند درانجا سیدے غیر حبثی حاضر آمده از من تقاضائے قرض نموده بدرگاه الهی حاضر نمود ند درانجا سیدے غیر حبثی حاضر آمده از من تقاضائے قرض نموده بدرگاه الهی حاضر نمود نمود نموده نبود حکم آسانی چنال اصداریا فت که

ایں راسی و پنج رو پیداز خزانه آصفجا و قرض بد ہانند که بعد رفتن اور نگ آباد درخزانه آنجا برساند، وایں را چشم ہابستہ در آنجا گذارند واز نام ایں آدم دیگر که متصل اوست اور ابیارند، چوں مارا چنیں نمودند مارا بیداری و ہوشیاری نصیب شد چه بینم که تکفین و پخهیز مردم درست می کنند، و من ایں معاملت یافتم ، مع بذا قرض گرفته آنجا برطبق امر داخل خزانه می نمایم ، چوں ایں ماجرا بعرض رسید دوگانه شکر نعمت واحسان الہی بجا آور دند و ہشتا د ہزارر و پید ہموں روز نجمله زر زکو ة از خزانه مرکار مستقین مرحمت گردید۔

منا قب نو دو چهارم: در چهاونی تر چنا پلی از روئ و قائع خاندیس بعرض رسید که جماعه داران در دامن کوه قلعه ملهیر زیاده از دوصد موجودا جناع دارند، خیال قلعه ندکور بغدر در باطن آنها وقلعد ار آنجا از انها خبر ندار د، حکم شد بحمد امان خان قلعد ار ملهیر نویسند که بے خبری شابایں درجه که جماعه دادن قابوطلب اند، و در دامن کوه اجتماع دارندوسی شام بر شاجاده برسد و شاخبر ندارند، باید که از خواب خرگیش بیدار شوند و تدارک نمایند که اجتماع آنها بر شکند و الانه نتیجه نیک نخوا هند دید، و آینده از خبر داری قلعه و موشیاری دل بیشتر از بیشتر بکار برندوالانه غضب الهی خوا هدر سید مصرع:

چراعاقل کندکارے کہ بازآید پشیمانے قدر نعمت بعدز وال چہ فا کدہ می دہد نشود کہ از کردہ ہائے خود مقرون بہتائج گردد شرط آگہی است زیادہ چہ نگاشتہ آید۔والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم عرضداشت وعنايت نامجات ومراسلات

عرضداشت وعنایت نامجات ومراسلات نواب آصف جاه نظام الملک بهادر فنخ جنگ مغفرت مآب علیدالرحمة والرضوان از انشاءرام سنگهنشی۔

بخدمت محمد شاه بادشاه فردوس آرامگاه بعد جنگ مبارز خال قلمی شده ورود مسعود فرمان والاشان مرحمت عنوان که هرسطرمتن باستعال کلمات مکرمت آیات واندراج خطابات سات برائے (ایں) تشنہ آبزلال الطاف وبندہ پروری موجہ آب حیات بود، درعشرت کده فخرومها هات سعادت اندوز تقدیم آ داب تسلیمات ساخت صلاح وفلاح دين ودنياء بنده مإدراسترضائے يخصيل خوشنودي جناب ولي نعمت است عالم السسر والبخيفييات آگاه است كهازابتدائي تربيت وبركت خلدمكان وتوجير روحانی آنجناب مقدس است، وارادهٔ این فدوی ارادت سرشت محودم معروف رضا جو کی جناب ولی نعمت است ° دراکتساب این سعادت که سر مایهٔ فوزعظیم ومورث حصول نتائج د نيوي وثمرات اخروي است ظاهراً وبإطنا كوشيد، واز جناب واجب العطيات مسأ لت نموده ليكن يفعل الله مايشاء ويحكم مايريد ،آ دمى زادراسوا نح عالم كون وفساد در ہرچہ از عالم غیب بعرصہ شہود جلوہ گرمی شود مجال تصرف نیست، ولہذا بمقتصائے حديث شريف الاعمال بالنيات صواب وعقاب برحسن نيت وسوءارادت است فرد:

الهي توازنيتم آگهي چوبخيراست خيرم د ہي

بلکه عصمت از صغائر و کبائر خاصهٔ انبیاء بود که معصوم بودند با ولیاء که محفوظ اندمع بذا از انبیاء ہم ب مفتضائے بشریت صادر شدہ ومور دعفوالهی شدند، وقر آن مجید ناطق است بآل، پس از سائر الناس که معصوم اندنه محفوظ ارتکاب صغیرہ و بااقدام کبیرہ چرامستعد باشند۔

بادشاه ظل الله ومظهر الطاف البي! برادني واعلى ظاهراست كه فدوى درزمان حضرت خلد مكان باقتضائے بشریت از تعیناتی ورفاقت والد مرحوم دست برداشته بدون طلب خودرا بحضور رسانیده این معنی ازین جهت که با جازت واشارت حضور نبود چقد رعنف وناملائم بودمع مذا ناز برداریها وتفصیلات بے حدونهایت که ازاں جناب مقدس دراں حال شامل حال فدوی شدہ برعالمیان روثن است برالتماس کہ برائے دفع وحشت واصلاح مزاج از كمال فضل وكرم خداوندي بحيله قبول آرائتگي يافت وتر قي ب<mark>ارودا دونظر برین چشم داشت عاطفت واصلاح مزاج مبارزخان ضرورصله رحم که اتباع</mark> امرالهی است بود، البصر ورات تبیع المحطور ات فن شوی، مبارز خال وشرارت اوگناه فيوني نيست لا تكزروازرة وزر أخسرى منقوله است انبياعليهم السلام وماعلينا الا البلاغ ،حضرت سيدالمرسلين وسائرا نبياء يهم اكمل التحيات جهال را دعوت می نمود ندور منهائی اسلام وایمان می فرمودندلاکن ایس شخن نشنیدن وایمان نياوردند، آنهاموًا خذنمي شدن، خطاب سرورانبياء است انك لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ، نظر بر پرورش ولطف بنهايت حضرت خلد مکان امیدنوازش و بنده پروری از جناب اقدس اعلی از یا ده تر بود ، پهمیں قدرعبور زبدا

باین بهمه جهات که مفصل معروضداشت شد چون التماسات در معرض توقف افزاد بسبب تغیر خدمات مبارز خان با تفاق فرقهٔ افغان ودکنی مغرورشده تا بقتال وجدال پرداخت، فرد:

من نگویم که لطف واحسان کن بنده ام هرچه بایدت آن کن اگرچه بسیط کلام منافی ادب است، دریم محل از بیان واقعی وعرض ماضی گریز نیست فدوى مكرر بمبارز خان نوشت كةغيرصوبه دكن نشد استعفائے التماس بعمل آوردہ الحال که بجناب والا دریں باب معروض داشتہ از روئے فضل وبندہ نوازی بدرجهٔ پذیرائی رسیدہ، درصورت احتر از ناچار بقتال وجدال عایدخواہد شد، واصرار در امرے کہ سبب فتنه خونريزي مسلمين بإشدخلاف طريق دينداري است ومنافي رويه مسلماني نه جمعيت وناالميت تشبه بجهال نبايد حسب 'قال النبي عُلَيْكُم : من تشبه بقوم فهو منهم' خداعلیم است که فدوی بمقتصائے الدین انصیحة درتح ریمواعظ ونصائح وابلاغ سخنان دل پذیر و پندسودمند وتو قف در جنگ سرےموقصورنکر د ، لاکن خان مذکوراز غلبه 'نیت واستبیلاءحب جاہ واغوائے رفقائے جاہل قدرسخن شنوی کہ بیج دولت است نشنا خت واز و بال نكال دنيا وآخرت مطلق نينديشد، ناحق الل حق طرف شد، ودر پيمودن راه فنا جمع کیٹر ہزار بندہ ہائے خدا اعم ازمسلم وکا فرر فیق خودساخت، خان مذکور از دولت خواہان واقعی بود کہ احرّ از در بیدلی کردن ویریشان ساختن بجم غفیری را از بندہ ہائے فدوي جناب والاكه حقوق فدويت دانند ورزيد از معاينه اي حال نز د اہل نصيب نادولت خوابی خان مذکور در برده دولت خوابی بود به ثبوت رسید و بخقیق انجامید که بداندلیش دولت خداداد وبدخواه فدویال صادق الاعتقادازسر پنجه تقدیر فرصت نمی یابد، واز تقریب قضام مصون نمی ماند " احیاناً گرعوام کوته نظر بخرد که آیة کریمه" اولیت کی کالانعام" ملهم آنها است بکنه خن نارسیده این سانحدرااز شناسائی باسلوب دیگر دوضع منکر شهرت د مهنداز درجه ٔ اعتبارساقط است به

الحمدللد كه اركان سلطنت ومقتبسان انوار حضور فيض گنجور بخفيق امير الامراء بهادر بكمال فطرت و دقيقه شنجی وسلامت طبع موصوف اندوی را از باطل چنانچه بايد وشايد تميز نماينداز ينجهت اطمينان امور كه محك ما جيت اشخاص ثبت شده باشد، مع منها بندگی بالطبع مقتضی عجز وسرا قگندگی است _

بنده بهال به كه زنقه مرخولش عذر بدرگاه خدا آورده ورند سر اوار خدا و ندلیش کس نتواند كه بجا آورده

برگاه جناب صفی الله علی نبینا وآله علیه السلام باوصف تحقیق عصمت که لازم نوشته شد باکل دانه گندم ظلم را بخو دآشنا دفر موده باشند، سائر عبادرا که اسیر قفس شیطان اند ومنزه بودن از لوث صغائر و کبائیر مقد ورآنها نیست، اتباع جناب صفوت مآب ازی تضرع دیدآل لازم بل واجب، "دربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا لنگونن من النحاسرین"

تفویض صوبه داری دکن بفد وی و نیابت فرخنده بنیا د بفد وی زاده و بحالی جاگیرفتدیم که درمنشور عاطفت گنجور و خط امیر الا مراء وغیره مندرج بود بعنایات باطنی جناب ولی نعمت مشتظیم و مشتر فرموده شرف اندوز تفته یم آداب تسلیمات ساخت مصرع:

شكرنعمت بإئو چندا نكهمتهائ تو

کہ عالم بعالم بحز بشری ازغایت نہایت حمدے مترصد ومستمداست ہموارہ در استرضائے جناب ولی نعمت سعادت اندوز باشد وہر جادہ بندگی وفدویت ثابت بودہ نیک نامی جاوید اندوز د ' امید وار است کہ بخنان مقربان درخق فدویاں عقیدت سرشت مسموع نشود کہ آن غرض مندال کم حوصلہ برائے غرض سہل خود کار ہائے کلی ولی نعمت راضا کع می کنندو بکنه معاملہ و مآل کارنی رسند۔

مبارز خان را فساد طینت و برگشتگی طالع پیرانه سالی اقتضائے حذاقتش باغوائے سبک مغزی چند ہوائے ریاست دکن درسرا فقاد، سررشتہ پاس حقوق واحسان ہا کہ وضیع و شریف راعلم تفصیلی بال حاصل است از دست دادہ پااز جادہ حق شناسی ویخن شنوی وانسانیت فرابر گرفت یعنی کارش از مرتبہ بہائم وسباع در گذشت، او لے شک کالانعام بل هم اصل ، ہر چند بمقتصائے اللدین النصیحة فساداراده اش بدلائل ساطعہ و بچ قاطعہ در قالب تحریر و تقریر آمد وابواب مراسلات موعظت آمیز مفتوح ساطعہ و بچ قاطعہ در قالب تحریر و تقریر آمد وابواب مراسلات موعظت آمیز مفتوح گشت، اما بمقتصائے شہور فرد:

باب زمزم وکوژسفید نتوال کرد کلیم بخت کے داکہ یافتند سیاه آل زال سہیل وآن سرابوجهل اصلا وقطعاً بسخنان مفید ومؤثر ندید نصیحت نیوش ناگشته پائے شقاوت برجادهٔ مخالفت قائم نموده ، بادیه پیائی جهل وشرارت کردید ، از کثرت عزت وونورغرور باوصف تکرار نصائح و بمهمات فرومال نکال خوزیزی مسلمین مطلق ناندیشیده و باسوار و پیادهٔ بے شاروتو پ و جزائر و نال و کخبال ورسکله بسیار و بندو قحیال ناندیشیده و باسوار و پیادهٔ بے شاروتو پ و جزائر و نال و کخبال ورسکله بسیار و بندو قحیال

كرنائكي زياده از حد وعدد وسرداران مهميں كار وشكر جرار كه به معميع وتذوبراز اطراف واكناف وجوانب آنها را فراجم آورده رفيق جنگ يرخاش ساخته بود ،قطع مراحل وطي منازل نموده بهتر تنيب لشكر وتسويه صفوف پرداخته، بهادر خال پسر وبرا درعبدالنبی خال ودليرخال وجميع افاغنه دست راست ودلا ورخال بإدوپسر دست حيب وغالب خال با فوج تمام وسعادت الله خان وامين خال وسيدعبدالوباب خال وقزلباش خال ومرزا محربیک خاں وفائق خاں وجمع غفیرے ازنو کراں خود ہراول وسہ پسر دیگر بافوج گراں التمش طرح قرار داده وفوج بسته روز پنجشنبه بست وسيوم محرم درنواح قصبه شكر كهيره چهل کروہے خستہ بنیادمعرکہ آرائی نبرد کردید، سردارال مذکورہ باسائر سیاہ وکرنائلی ہائے بر قنداز وبهادر ان نصرت قرین مانند خنازیر که باشیران و هزیران درافند ودرآ و یخته ہریک پہردوگھڑی کامل بکارفر مائی آتش خانہ وحملہ ہائے رستمانہ دادتہور وجلادت دادند ود قیقه از دقائق کوشش فرونگذاشتند از شدت گرمی هنگامه کار زار ابواب جیرت را بر روئے تماشا ئيال ملا اعلى كشادند، آخركار بمقتصائے "الحق يعلو"سيم فتح وظفراز موهبت عنایت از لی بر پرچم اہل حق وزیدن گرفت، وخاشاک وجودشرارت آمودآ ل سرگروه اشرارمعه پسران وبها دران وامین خان وغالب خان و پسر و برا درعبدالنبی خان ودلیرخاں وخاں زماں خاں وعزت بیگ خاں وسیدعبدالوہاب خاں باجمع کثیرےاز فجارجادة فنارفت "ان الباطل كان زهوقا"_

دریک موضع چهار بزارسوار که اکثر ازینها پیاده شده بجنگ کونه براق مبادرت نموده بودند بقتل رسیدند واز کشته ما پشته ماشد، ودو بزار و مفتصد اسپ ودوفیل کشته شد وبقیه غنیمت گشت، وزیاده از دو هزارها نجا زخمی افتادند و در اطراف وا کناف رزمگاه جرت و قتیل گشتند حاصل که کم کے ازانها جال بر شدازا حوال پیاده ها که مقتول گشتند چه توان نوشت که از چیز شار خارج بودند، شهامت پناه باجی راؤ و تهور دستگاه سای نجی و جلادت انتاه بیلاجی در استیصال مخالف تر دد ات شایان بتقدیم رسانیدند آفتاب سلطنت تابال و در خثال باد

عرضداشت

در جناب محمد شاه بادشاه متضمن ورود خلعت وسریج و چغه کمترین خانه زادال ارادت پرست کل طره تسلیمات عبودیت سات رازیب دستار افتخار نموده بعرض سعادت اندوزان حضور پرنور میرساند که نسایم فیض انتمائے وصول عطیه والا یعنی خلعت خورشید طلعت قامت عبودیت را مانند کل بزارال لباس افتخار کرامت نمود وفرق مبابات را فرفروزال سریج و چغه مرضع مکلل بجوابر آبدار ولا لے شاہوار باوج ثمرات بود آداب فرفروزال سریج و چغه مرضع مکلل بجوابر آبدار ولا کے شاہوار باوج ثمرات بود آداب تسلیمات بجا آورده از جناب البی مسئلت می نماید که سالہائے سال شجرهٔ امید بنده بائے عقیدت مند برشحات سحاب افضال خداوندی سرسنر وشاداب باد برب العباد۔

عرضداشت

درجواب ورودفر مان وعطائے جواہر واسپاں وفیل (از انشائے منتی رام سکھ)
بعد تقدیم آ داب بندگی بعرض باریابان محفل خلد مشاکل محی مراسم عدالت
بانی مبانی سلطنت خدیوز مین وز مان بادشاہ عالم وعالمیاں می رساند کہ طلوع نیرا قبال
یعنی ورود میمنت آ مودفر مان والاشان (اقبال نشان کہ از مبدأ کلام فیض انجام مانند

وفتر گل بهارآ غاز وسطورعنبرنامش چول طرق تنبل با نکهت عنایت دمسازاست مشتمل بر متحسين وافر وصد ورعطيات نوازش سات كاشانة اميدرا فروغ ابدي كرامت نمود وكلهً گوشئهافتخار بفرق فرقدان بود بوصول خلعت خاصه متبركه قامت ازنظراز حان نواز اعزازآ راسته کسوت حیات در بر پوشیده بفرفر وزاں جبعه مکلل بجوابرآ بداروس پچ مرصع سراسر انوار سایهٔ همای دولت بر سریر.....دستار شمشیر دست عضدت را بازو فائز ساخت، وانبارے معداش بشادا بی گلہائے فتح وظفریر داخت، خنجر کہ قبضہاش دستاویز قبض ارواح اعداء است باغبار آبدارے جواہر چرہ آرائے امید را آبروئے دارین بخشید، و کمرفدویت عالم تقویت حاصل کردید، اسیان سر بلندصار فرار جهالان طره كاكل كمند تسخيرهما لك دلها كشوده به شعثاء جمال خوبال آراعرصه زمين وز مال راموج خیز انوار بهارنمودند و بحلوه وتقریب ساغر چشم وعشوه بح آمیز ترغیب قدم بوش ازتماشاءر بوده ماه نورا حالت محاق افز ودند..... بخط وخال آن محبوبان بری تمثال كه معثوقان برغنج ودلال راسمشق دل فريبي وياك ادائي است، وگرد پائے آل ليكي مرادان علامتش چیثم امید محولعیتاں کوئے انتظار را سرمہ بینائیکہازسم ہلال نظیر آنهان برزمین نشسته که از قدم انجم بر در طے مراحل شکرای قلم از بر دودمعانی تواندرسیدوکل کون خامه کلام کشاید یک قدم را در آن وادی ناپیدا کنار نخوامد دوید ،عنایت فیل کوه تمثیل ظفر دلیل با بلاغتعروض مدارج اعلی کامیابی ہائے بے شائبہ اغراق سپہر اوج افتخار را زینہ ایست رسا ومعراج مراتب ارجمندی سربلندی باکه بوسیله آن میرعالم بالا باسانیعلوی نام رامسلم که یابیاعتبار بذریعه

آن با درجهٔ فلک ہمسراست از صولتعلامتش فیل تندخرام سحاب دریا دریاع ق ریز انفعال وبمتانت استقامت گرال ماییاش کشتی زمین راکنگر کوه تمثال بحرکت یالیش توالی حرکات اربعه جائز ، وبهسکون قد وم در ربع مسکون تزلزل تام در دل اعداء فائز د<mark>ر</mark> میدان معرکه رزم که بساط مرد آزمائیت هر سیاه راست رو را پشت پناهنظر بتنش کاسه سرنهنگال دریائےنیست که بیک قدمهمت عالی اش سلاب قیامت اسباب بجوم صفوف انداز سرکشال از سیرانی زیاده نه که بیک آل.....قدمیکه از زمین بردار دعلامت قیامت دے که از بینی بگذار درستخیز علامت بلاغت رفيّار هوشيار بسلاسل حسن دلفريب خود بسته نگرانی الفاظ تعريف اند وكوه وقار وبدرآ مرتوصيفش اصداف معاني پر اعتبارتسليمات متواليات اي مهر عنايات را سرمايية حصول مفاخرت ومرادات ساخته علم امتياز برافروخت ، و دعاء دوام دولت ابدمدت راورودز بان ساخت آفتاب عالم تاب سلطنت وجهانباني ساطع ولامع

عرضداشت

مضمن مبار کبادجشن از منشأت رام شکه مذکور
کترین بنده بائے عقیدت آئین به گیجینی آداب تسلیماتبندگی
.....باوج اعلی افروخته به زروه عوضالحمد للد والمئة درین ایام میمنت انجام
روائح نو بهارعید سعید صبح وشام جمهورانام خصوصاً ابل اسلام رامعتر ومعطر ساخته بزارال
بزار اسباب عیش و سرور و مواد مسرتدر محفل دلها مهیا و آباده ، فدوی ارادت

سرشت به تقذیم مراسم آداب تهنیت ذخائر سعادت ابدی اندوخته بخصیل هو بات عباوت پرداخت تا نسایم برکات این ایام سعادت فرجام باعث آشام گلهائے زائران بیت الحرام است حفرت واهب العطایا بارهاص حدیقة سلطنت وخلافت را ازرشحات سحاب فضل خود مرسبز وشاداب دارد۔

عرضداشت

متضمن مباركبا دعيدا زمنشأت ايضأ

کمترین بند ہائے فدویت آئین قامت عقیدت راچوں ہلال شوال بادائے آداب تہنیت عید سعیدمباہات باوج ساوات برافروخته از درگاه مهیمن متعال مثبت مینماید که تافلک نیل فام ایام متبرک درگردش ماه وسال است ہرصباح انجمن اقبال رشکد مدسازمحفل اجلال محسود لیلة القدر باد۔

عرضداشت

متضمن عنايت ميوه ترازانشاء رام سنكفشي ندكور

بعرض می رساند بورودعنایت آمود میوه تر که از پیشگاه جنت اغتباه بایی فدوی عقیدت آگاه مرحمت شده خوان آرز و وتمنا بهزارال بزار ثمرات مرادات مملووب گوناگول فوا که نوازشات مشحون گرداند بسر عبودیتدار بر زمین فراغت داشته بادائے آداب و تسلیمات شمره سعادت آرز وست و مانند شهجرة طیبة اصلها بادائے آداب و قسیما فی السماء فرق فخر و مبابات باوج فرقدین برافروخت و محمقتها کے آیة کریمة لئن شکرتم الازیدن کم بشکر خداوندی ولی نعت زبال به مقتصا کے آیة کریمة لئن شکرت شهداوندی ولی نعت زبال

راشیری کام ساخت، البی تا چمنستان سپهر بگلهائے رنگارنگ انجم رونق پذیراست، شقائق فنج و فیروزی در حدائق پیشگاه خلافت و جهانبانی شگفته و خندان باد

عرضداشت

متضمن شكرعنايت عطر

عرضداشت

بجناب محمرشاه بادشاه ازانشاء موسوی خان منتی هنگام روانه شدن از دکن بعزیمت استیلام بهرعتبه بهراختشام جماعت ناعاقبت اندلیش بدفر جام گروه کافرنغمت شقاوت انجام که باعتاد حقوق واحسان هاوچثم داشت صدق وصفاهمراه نظام الدوله گذاشته بودنظر برمفاسد هندوستان وغیب چهارساله این ارادت نشان بمضمون

.....کا فته درموقف اظهار جو هرشقاوت اصلی وخبث طینت جبلی درآ مده آس ناتجبریه کار را کہ بمقتصائے خورد سالہ شناختزمانہ وزمانیاں پیمودہ ونشہ ہوش رہائے ر پاست و بتملکخرقه سرایا خباثت برغفلت بیهوشی اوافز وده بودند بکلمات خوشامه وحلايلوسي كارفر مائي بإستنقلال وانموده ازلباس تخن مثنوي واطاعت برآ وردند وازروز بإز یس غافل کرده در مخصیل مد عائے خود کام خواہش زدند، چنانچہ سید جمال خان پسر عضدالدوله مرحوم بنيابت صوبه داري برار بإجا گيرنه لكھ روپييه شروط وہفت لكھ روپيه بلاشرط بتفرف خود درآ ورده و باین همها کتفا نه کرده یاز ده لکه روییهازمحالات وده لکه روییپه نقد گرفته افزائش دراسباب وزیادتی سامان پرداخت ،وعبدالعزیز خان بنیابت مجسته بنیاد جا گیربست لکھروپیہ بجہت نگاہداشت سیاہ ومناصب نا مناسب خطابہائے بے جا و جا گیرات بنام پسران ومتوسلان خودگرفته دکان دستگاہی برائے خود چیدہ بود، خان عالم دکنی وسلطان جی ورانوجی وغیرہ مرہشہ ہائے دیگرخود کامان نیز بانواع تزویر تلبیس جا گیرات خاطرخواه جمعیت مائے زیادہ از مقد ورنو کر کر دند، واز روئے شیطنت وحرام خوری وسلوک بسلک شقاوت ونگول ساری متفق الکلمه گردید، معاصی خودرالباس پوشانیده باسخن شنوی وزیادهسفیه بخردساخته پرده حجاب از میان برداشتند چوں صورت اختلال کار وانقلاب احوال دکن تقسیم صوبہ جات دیگروجا گیرات دادہ محصولات وبداندیشهائے آن جماعت گمراہ کہ ہریکے درمقام انحراف ومناجج بدباطنی وخلاف بودند، بتواتر وترادف رسیدویقین کردید کهاگر چندے در تدارک ایں امر مداهنه شود کاراز دشت می رود، وملک مال معه آن خانز ادخور دسال در عرصه تلف

می آید _از پیشگاه خلافت رخصت حاصل نموده به مالوه رسید که بخر برنصائح تنبیه گردان<mark>د</mark> چوں پیش از بیش درافز اکش واہمہ وتشویش آب ناعا قبت اندلیش کوشیدہ اورااز حیدر آبا<mark>د</mark> بإراده مقابله ومجادله مستعد ساختند وخطوط بإسرداران بطلب آن كه عمالان فرستاده بركدام راباجه عيت تمام از اماكن آنها طلب داشتند ، ودرنز ديكي مجمته بنيا در فيق ط_{ر ي}ق بجز ثقاهت ساختند وباز از ابله فریبی گرم تر دیدمجد د آفاقیه مناصب و جاگیرات وخد ما<mark>ت</mark> گرفته برجاده مخالفت از رارورزیدندمد هوش نشسته ایالتاز راه رفته غافل از آل که خدانخواسته چیثم رخم بفد وی رسد قباحت کلی باودارد ، وقطع نظر ازیں که بظاہر كامياب گردد از دشت اين حرامخوران حياشته خورسلامت نمي ماند و به سبب تقسيم شدن ملك وخالى شدن خزانه از افزائش طلب سياه وعداوت مربهثه _ما فى الفور بهمه مقابله بهمه برروئے کارمی آیدتا سرکتلراہ نخوت وغرور بکام جہالت وعدم شعور پیمودہ اول متهورخان خویشگی را که در زمره فجره بفطانت وفراست اشتهار یافت و ثانیاً عبدالحسين خان ميرساماني خودرا كه درشيطنت وتلبيس بهم زلف سران توال گفت فرستادہ استدعائے اختیار دکن درقبضہ اقتدار وتکلیف رجعت القهقری فدوی درگاہ بحضور سامع النورنمود ، هر چند تقدیرات قبائح وتدیدات نصائح بگوش آنهان کشیدهونامه برده نیز بکرات ومرات نوشتند لاکن ابلهان از بسکه در مزاج فاسد برسودائے اوجا كرده ازصراط المشتقيم نااندليثي بركنارا نداخته بود بمعجون نجاح وموعظت فائده نكرد ناچار....درفرصت كم اجتماع افواج واسباب كثيره پرداخته استعداد عظيمت تنبيه نمود ، بفضل الهی اقبال شابنشای که در هرآن و هرزمان شامل حال این جاده پیائی مراحل فدویت ودولت خوابی است رعب تمام در بطون کی خرامان بادیه گرابی راه یافت، آن فتنه پژومهان مایوس گردیده باطنامعانی یاس در مضامین الم تر کیف خوانده، و بظاهر دست از لباس تعلق برافشانده مختشم خان بخشی دکن را باخان عالم وسلطانجی وغیره منصب داران و غازیان متعینه و توپ خانه منصب داران و عازیان متعینه و توپ خانه منازراه تلبیس لباس درویشانه پوشیده خود را در سایه جمایت بر بان الدین غریب انداخت و نایره عجی که بسوئے بد باطنال سربه فلک کشیده بآبیاری اقبال والافر دنشست -

چون انتزاع قلعه از دست عبدالعزیز خان وفتح یاب خان که اعتصاد عده او بودند ضرور بود، از بر بان پورخرکت نموده ابوالخیرخان رابقلعه داری وفو جداری اورنگ گرفتین ، وخو در اکنل گساری قریب سنگم وگشن آبا در سیده عبدالعزیز خان راطلب داشته خان مذکور خیریت در اطاعت دیده ملا قات نمود ، وقلعه بتا که از کمال شفقت و حصانت فلک کشیده بود از بخبری وغفلت پرستال بتقرف مر مشرفته در فرصت قلیل و بر آوردن تو بها باستعجال جرنقتل بقهر وغلبه از دست مخاویل در قبضه اولیاء دولت در آمد به بحد الله آفا بسلطنت و کشورستان از مطلع ا قبال لایز ال طالع و لامع باد -

عنابيت ناميه

بنام غازی الدین خان فیروز جنگ شرف صدوریافت نورچشم مکتوب مرغوب بهجت اسلوب در اسعد اوقات واحسن ساعات بشارت زمان ولادت وگل ریاض سعادت شده سرورافزائے خاطر شدمراتب سپاس حضرت واجب العطایا به تفذیم رسید بفضل اوسجانه وبرادر عالی منزلت مهربان وآن نورچیم و همه دوستان قد وم این نونهال حدیقه اقبال مبارک و همایون باد ، و بفضل الهی آن سعادت مندرا به محمد لطف الله مسلمی نموده شد ، امید آنست که بعنایت ایز دی بکمال صوری ومعنوی بهرورشود و بعمر طبعی رسد ، برب العباد و بحرمة النبی و آله الامجاد

عنايت نامه

بدستخط خاص میمنت اختصاص بنام نظام الدوله ناصر جنگ، هنگا<mark>م عزیمت هندوستان</mark> ازمنزل بوده دونکرمرحمت شده

نورچیم من! شرافت و نجابت پناه انوار الله خال رابرائے سرانجام امور مالی مرخص نموده شد، آل نورچیم رادر جمیع امور خان مشار الیه ممدومعاون باشند که باستقلال تمام مصدر کار بائ ماموره توانت شد، درین تاکیداتم شناسند

مه ه سمعه

دستخط خاص بنام میرتقی خان داروغه فیل خانه سر کار دولت مداراز مقام بوده دونکر شرف نفاذیافت

میک فیل حوضه تعینات انوارالله خان باید کرد، و یک فیل بناصر جنگ انعام شود حواله
انوارالله باید کرد، و تارسیدن اورنگ آباد برال فیل همراه خان مذکور باشدنشانیکه در
افواج متعین می شود

عنایت نامه جات که از دفتر صدارت بنام فقراء باب الله مرحت شده درجواب سیدعلوی عرب ما کلیری

سیادت ونقابت پنام کمتوب مرغوب رسید، آن چداز تصدیقات خود بنابر نفته بی نوشته بودند بوضوح انجامید، جمعیت ایشال را می خواجم ،سابق جمدری باب نوشته ایم نوشته یم بالفعل سیادت ونقابت پناه سید کشکرخان و بسالت دستگاه وجانو جی نزد بالا جی پندت رفته اند دری باب مشخص شده باشد رفته اند دری باب مشخص شده باشد بشما اطلاع خواجم داد، جمیشه بدعائے فتح ونصرت ومقهوری اعدائے دین ودولت مشخول بود بفتم ذی الحجه بری الهم مشخول بود بی باری بالم بیشته بدعائے منتح ونصرت ومقهوری اعدائے دین ودولت مشخول بود بی باری بیشته بدعائے منتح والم دولت و مشموری اعدائے دین ودولت مشخول بود بی باری بیشته بدعائے منتح والم دولت و مشمور کی الحجه بری الم

درجواب خطشخ محمداسحاق بيجاليري

مشیخت وشرافت پنام حقائق ومعارف دستگام وصول مکتوب اشتیاق نشان نش دعائے فتح وظفر موجب ابتہاج خاطر شد، برائے امر چونکہ قلمی شدہ بود جملغ دوصدر و پیہ برائے ایثال وایں مسما قرم یم پنجاہ رو پیوفرستادہ شدخوا مدشد، امید کہ در اوقات حضور واستجابت بدعوات حصول فتح ونصرت وانجاح مطالب دارین ومقہوری اعداء یاد آور باشند شم شعبان ۱۹۲۱ھ

درجواب بإوفاحا جي البيحي بخارا

شهامت پناه بسالت دستگاه در حفظ الهی بود ه شاد کام باشند، مکتوب مرغوب

رسيدمسرت بخشيد ومضمون محبت مشحون آن بوضوح انجاميداز ديادمودت كرديد ،خواجه ابوالخير احوال خودرا ظاهرنموده مصدر توجه خاطر گشة خوش وقتی راا فزود ، از آئین محبت آل محبت تركين أئندچشم داشت زياده دانست) والسلام

درجواب سيدمر تضى علوى قادرى بيجا يورى

سيادت وثقامت پناه حقائق ومعارف آگاه وصول مكتوب مرغو<mark>ب مصحوب</mark> سيادت ونجابت پناه سيد وجيهه الدين كمتضمن برخيريت بودموجب موفورسرورخاطر شد، وحسب الارقام يوميه آل حقائق ومعارف آگاه بنام سيادت ونجابت پناه مذكورمقرر نموده شدوبرائے شادی امر خیرصبیه مانیز سهصدرو پییفرستاده شدخوامدرسید،امید که در اوقات حضور ومكان اجابت بدعوات حصول فنخ ونفرت انجاح مطالب دارين ومقهوري اعداء دين ودولت يادآ ورخوا مند بود مفتم صفر ١١٥٢ جري

در جواب سيد دوست محمد اللجيوري

سيادت ونقابت پناه ،حقائق ومعارف آگاه مكتوب مرغوب متضمن بشار<mark>ت</mark> اعنی اشارت قریب حصول فنح ونصرت رسید ، وموجب مسرت ومزید تقویت ظاہری وباطنی گردید، بخوله وقوق قوی مطلق امیدظهور مضمون بهجت مشحون این بشارت است، آيت "عسليٰ كهل شيئ قيديس" برائة حصول مقاصد دارين وحصول مطالب نشأ تین دوام فنخ ونصرت ومقهوری اعداء دین ودول<mark>ت و کمال خیروخو بی فرزندان عزیز</mark> و بهمه توالع واتساع دائره مما لك اسلام واند باغ <mark>آثار اشقیاد بدانجام در اوقات فیض</mark> وبركت ومظان استجابت بدعامشغول ومتوجه بإيد بود _ در باب آمدن خو دنوشته بودنداگر

تفديع نباشدملا قات ايثال مرغوب ومطلوب است ١٦٠/رئيج الثاني ٩٥١١هـ درجواب ايضا

سیادت و نقابت پناه حقائق ومعارف آگاه کتوب مرغوب مصحوب سیادت پناه سید وجیهه الدین فرزندآن حقائق آگاه رسید مسر ورساخت و ضمون مندرجه بوضوح انجامید وموجب تقویت مزید ظاہری وباطنی گردید مسبب الاستدعائے آل سیادت پناه ندکور بالفعل یک صدوبست و بنج رو پیپخرچ یکما به فرستاده خوابدر سید، اگر تقد لیج نباشد بیایند که مشاقیم والا کیفیت که بیان آل بخاطر دارید برنگارند، واز بها نجا برائے دوام دولت و فتح و نصرت اشکر اسلام و مقهوری اعداء دنیا و دین واستیصال کفرهٔ لعین، وحصول مقاصد دنیا و آخرت متوجه بدعا باشند زیاده چه نگارش رود۔

درجواب مولوي عبدالرحيم بيجا يوري

فضیلت و کمالات دست گاه حقائق ومعارف آگاه کمتوب مرغوب بهجت خاطر وصول بخشید ، موضع دومتی پرگنه کونال سرکار را پخورصوبه دارالظفر بیجا پوربسیادت و نقابت پناه سید محمد بیجا پوری شخواه نموده شد برائے دوام فنخ ونصرت و مقهوری اعدائے دین و دولت و حصول مقاصد دارین و توفیق حیات این جانب و فرزندان عزیز درمظان استجابت بدعا متوجه باید بود - والسلام -

درجواب صوفى ابوالحسن

حقائق ومعارف آگاه مکتوب مرغوب رسید (موجب خوش وقتی گردید، تعلیم حضرت عمر کیم رقوم بود بشارت انتظام وانتساب ممالک که متعلقه است که بحول وقو ق الهیکه درعهد ایشال قوت اسلام وتقویت دین متین محمدی جلوه پیرائے ظہورشد،
امید که درین زمان میمنت اقران ہم بعرصه ظهور برسد، برائے خواجه فقیرالله واخوندگل محمر
وخواجه عبدالله نوشته بودند بتو فیق الله وکرمه وظائف تمامی اہل استحقاق مما لک محروسه
بحال داشته شدواحکام متصدیاں صوبہ جات قلمی گشته پیوسته بدعائے ظہرالغیب متدعی
باید۔دواز دہم رجب المرجب المراجع

برطبق استدعائے سیداحد مغربی

بنام عما دالملك اعتما دالدوله وسيدحشمت خان شرف صدوريافت

حسب اظهارسیادت ونقابت پناه سیداحم مغربی خلف سید طرکه از جمله اکابر واعیان عرب اند بظهور پیوست که برطبق فرمان بادشاه بهشت آشیان حفرت خلد منزل علیه الرضوان دیهات بزاررو پیدید دمعاش درصوبه بنگاله بنام سیدعبدالقادر عم مشارالیه از روئے یا دداشت عهد بادشاه شهیدم حوم بخ روپید یومیه از فرانه سورت بنام سید طه ولدسیداحمد مذکور مقرر بود واز چندسالخورده ، بنابران حسب استدعائے سیادت ونقابت پناه مذکور که بارادهٔ تلاش وجه معاش مسطور درانجامی رسد بقلم می آید که نظر برمراعات طاکفه درویشان تقدیم کار بائے ایشان موجب برکات و منتج حسات است، بنوعیکه درانجاح مطالب سیادت ونقابت پناه مسطور مقید باشد تا مقدور سعی مشکور باید پرداخت نهم ماه محرم ۱۲۰ بهری القدی

حقائق ومعارف آگاه مكتوب بهجت اسلوب رسيد ومضامين بوضوح انجاميد،

اشتغال ایشاں بدعائے فتح ونصرت کشکر اسلام موجب تقویت ظاہری وباطنی گردید،
اوقات برکت ومظان استجابت برائے دوام فتح ونصرت عافیت وصحت بدنی و خذلی
اعدائے دین ودولت و کمال فرزندان ووسعت دائر ه مما لک اسلام و مقهوری کفره فجر ا
بدانجام بیشتر از بیشتر بدعا متوجه و مشغول باید بود، در باب محمد قاسم برائے امرے کہ نوشتہ
بود بمقتصائے کل امر مر هون باو قاتها، ان شاء الله تعالیٰ بوقت درظهورخوا به
ترکہ برجمیں عنایت نامه دستخط خاص مزین شد۔

الهي توازيتم آگهي چوبخيراست خيرم د جي

نیت تمام مصروف اینست که برعهد ستم نرود واحقاق حق شود، وحق تعالی عنوان وابصار توفیق راستی وحق گذاری کرامت فر ماید، آن مهر بان درین امور توجه فر مایند که بما توفیقات نیک و برفقاء نیز کرامت شود، وائل بدعت واشرار مستاصل شوند و کفار فجار مفقو د باشند وغلبه اسلام ورواج اسلام حسب دلخواه شود _ والسلام)

درجواب سيدطام والدميرعنايت الله

سیادت ونقابت پنام حقائق ومعارف آگا ما مکتوب مرغوب باادعیه حصول شفارسید، وبشارات موجب از دیاد مسرت وتقویت شدانشاء الله المستعان - برطبق ایمائے بالشان بعمل خوامد آید - برائے حصول فتح ونصرت ومقهوری اعدائے دین ودولت و کمال فرزندان عزیز وتوفیق واتساع دائر ه ممالک اسلام ورفاه احوال طبقات انام بیشتر از بیشتر متوجه ومشغول بدعا باید بود ودو وصدر و پیارسال یا فته خوامدرسید - بنام محمصادق قاضی سرکار میدک

شریعت ونضیلت دستگاه فرد مرسله مضمن مبارکباد واشتغال بدعائے ظهر الغیب رسید موجب سرورگرد بداز آنجا که بتوفیق الله سبحانه بهمت عالی بهمت واعلائے اعلام شریعت نبوی وتروی سنت مصطفوی مصروف ومشغول، ومراعات علماء ومواسات فضلاء محمح نظراست پیوسته بمرافقت صلحا ومشائخ آل دیار بدعائے نفرت اولیاء دین ودولت وخذلان اعدائے ملک وملت از جناب صدیت متدی باید بود والسلام دوازد جم شعبان المالیم

در جواب سيدعلوي عرب مانكيري

سیادت ونقابت بنام مکتوب مرغوب رسید ومضامین مندرجه بوضوح انجامید در باب برداشتن نهانه و مگاشته از موضع مانکیر دری ولا از سیادت ونقابت بناه سیدلشکرخان برسیده شد ' او برداشتن نهانه قبول می کندلیکن استدعا دارد که تصرف دراراضی مالکان که بحجم شده است دست برداشته شود ' بخاطر جمع دردعائے دوام دولت وفتح ونصرت و مقهوری اعدائے دین ودولت و وسعت دائر ه اسلام ورفاه طبقات انام متوجه و مشغول باید بود ' زیاده چهنوشته شود " بست ششم محرم الدام هجری ی

درجواب ميرزين العابدين برمان بوري

فضائل و کمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه وصول کمتوب مرغوب مسرت افزائی خاطر شده " برگاه مکا تبت اعزه کرام می رسدارقام جواب البته می شود " وفزائی خاطر شده " برگاه مکا تبت اعزه کرام می رسدارقام جواب البته می شود نرسیدن جواب مکتوب ایثال از ممر عدم وصول مکتوب خوامد بود " والانه چه گنجائش داشت والحال که بمیامن فضل الهی و تائیدات ربانی لشکر اسلام بعزم جهادمتوجه سمت داشت والحال که بمیامن فضل الهی و تائیدات ربانی لشکر اسلام بعزم جهادمتوجه سمت

مقصوداست بملا قات آل حقائق آگاه نيزعنقريب مسرت حاصل خوامدشد والسلام

وستخط نظام الدولة ناصر جنگ شهید که بنام این فانی رسید شرح بدستخط خاص مشتم جمادی الاول سالاهجر ی رسیده-

درویشانیکه درحضوراندویومیه ومواجب می یابند برائے آنها چیز ہے تجویز کرده بعرض رسانند ' و آنچینو واردشده باشند آنها رابرائے ملا قات بیارند ' اول اسم نولی از نظر بگذارند وموافق تھم ہر روز جمعے برائے ملا قات می آمده باشند۔شرح دوئم بخط خاص بست نهم شهر رمضان ۱۹۳۱ هجر کی آخر روز دوگھڑی روز باتی مانده بزرگانے که در اشکر ظفر اثر بستند برائے ملا قات ماہم اہ گرفتہ بیارندروزعیداست دیدان اعزه موجب برکات وفتو حات۔



سلخ ماه ربیج الثانی سرسراهجری مطابق ۱۲۲۵ فصلی بخط دره مثال منولعل بن رایجیمن سنگھ بروز چهارشنبه بوقت دو پهرچهارگھڑی تمام شد-



غزل

بهجو بیا می زسلیمال رسید بهجونسیے که زبستان رسید بهجت وافر بدل وجال رسید نام جمچشم بچشما ل رسید بهجوکه بیعقوب زکنعال رسید اشک زچشمیم بگریال رسید شکر خد ا ججر بیایا ل رسید مدمدخوش نامه خرامان رسید بسکه دلم تازگی از سرگرفت برنظرش بو دخط عنبری د پدم و برچشم نها دم بسا منظر آن را به بین بسکه فراق تو جگررابسوخت سشس شخن راطویل

公公公

اس کاکل پرخم کا جائے تو اچھا دل پرسے بلاتیری جوٹل جائے تو اچھا ہم چشمی جوکرتا ہے تیری چشم سے بادام پھر سے اوسے کوئی کچل جائے تو اچھا

نصائح عالمكير بإدشاه

اول: بادشاه خوب است ' اگر عدل ندارد چنانچ ابر بے بارال دویم: جوانے خوب است ' اگر علم ندارد چوں گل ہے بو سیوم: عورت صاحب جمال است ' اگر شرم ندارد چنانچ طعام بے نمک چہارم: دولتمند خوب است ' اگر سخاوت ندارد چنانچ خانہ بے چرائ پنجم: درولیش خوب است ' اگر صرندارد چول چاہ ہے آب



Ziauddin 116,
Ziauddin Hasan Khan 27,72,131,
Zulfiqar Khan 7,18,24,26,30,32,48,51,126,127,
Zulfiqar Shah 29,

U

Udaypur 6,
Udgir Fort 7,
Umar Khan 40,44,

 \mathbf{W}

Wafiq Khan 60,

Y

Yalgandal 124, Yusuf Khan 18,37,123,

 \mathbf{Z}

Zafar Jung 31,
Zainuddin Khan 27,
Zama Khan 155,

Sham Singh 49,

Shamsheer Khan 121,

Shehzada Muhammad Akbar 6,

Shehzada Muhammad Azam 6,

Sikacool 90,112,125,

Subhan Quli 5,

Sufi Abid Hasan 161,167,

Sultan Shah Alam 8,

Sultan-i-Safaviya 64,

Sultanji 61,145,156,161,163,

Sultanpur 43,

Surat 52,

T

Taimur Shah 68,

Taleq Khan 54,

TaliKotta 93,

Tarbiyat Khan 17,

Tirchinapalli 125,128,

Tirchinapalli Fort 71,

Saropalli 90,

Sayeed uddin Khan 37,42,

Shah Ahmad Jung 71,

Shah Alam 22,

Shah gadh 36,

Shah Gulam Muhammad 98,

Shah Inayathullah 123,

Shah Jahan 3,9,23,

Shah Jahanbad 53,64,68,71,111,

Shahista Khan 47,

Shahnawaz Khan Bahadur 101,

Shaikh Abdul Nabi 10,

Shaikh Muhammad Ali 118,

Shaikh Muhammad Azam 34,35,

Shaikh Muhammad Ishaq Bijapur 165,

Shaikh Muhammad Jafer 117,

Shaikh Muhammad Jamil 117.

Shaikh Najamuddin 49,

Shaikh Nur-ul- Mulk 168,

Shaikh Saadullah 9,

Shaikh Zain-ul Abidin 19,

Saiyid Jamal Khan 161,

Saiyid Lashkar Khan 106,109,121,165,170,

Saiyid Mubarak khan 91,

Saiyid Muhammad Bijapuri 167,

Saiyid Muhammad Khan Bahadur 117,

Saiyid Muhammad Madani 94,

Saiyid Mujtaba Khan 91,

Saiyid Murtuza ulvi 166,

Saiyid Qasim 32,

Saiyid Tahir 169,

Saiyid Ulvi Arab 165,170,

Saiyid Wajiuddin 166,167,

Saltanat-i-Taimur 15,

Samadullah 101,

Samarqand 3,

Sambaji 38,

Sambal 46,

Sam-Sam-Jung- Alias Mir Abdul Razzak 101,

Sam-Sam-ud-Daulah 32,

Sangam 163,

Sarafaraz Khan 17,

Saad-ullah Khan 12,

Saad-ul-mulk 32,

Sadath Khan 64,69,

Sadath ullah Khan 10,11,12,32,60,64,125,134,155,

Saif Ali Khan 52,

Saif Khan 16,33,

Saif uddin Khan 32,

Saif ullah 153,

Saiyid Abdul Wahab Khan 60,155,

Saiyid Abdullah Khan 24,25,33,46,

Saiyid Abid Khan 82,

Saiyid Abubakar 25,33,46,

Saiyid Ahmad Magribi 108,145,168,

Saiyid Alam Ali Khan 56,

Saiyid Dost Muhammad 165,166,

Saiyid Hafeez ullah 131,

Saiyid Hashmat Khan 168,

Saiyid Husain 115,

Saiyid Inayath 123,

Qazi Masood Khan 36,

Qazi Rukun uddin 145,

Qudarath Ali Khan 18,

Qudaratullah Khan 18,

Quldabad 19,

Quldabad Fort 72,

Quli khan 26,

QureshBeg 56,

Quresh Khan 60,

R

Raj Bandari 90,

Raja Chandrasen 139,

Ram Singh 91,93,96,142,150,158,159,

Rao Singh 56,

Raza Quli Khan 28,

Riazuddin Khan 40,50,

Rustam Dil Khan 16,50,

Nizam-Ul-Mulk Asaf Jah 2,3,30,61,64,67,73,81,87,96,150

Nur Muhammad 137,

Nusrathjung 18,

Nusrathpur 38,

0

Obaidullah Khan 60,

P

Pitapur 129,

Q

Qabar Khan 26,

Qamarudddin Khan 66,72,122,

Qandhar Fort 113,

Qazi Fazalullah 145,

Qazi Ibadullah 32,

Qazi Jahangir 32,

Qazi Karimuddin 123,

N

Nadir Shah 63,65,67,68,69,116,

Nadir Shahi 64,

Nagar Village 38,

Najabat Khan 45,

Najam Uddin Khan 32,

Nanded 145,

Naser Jung 62,70,72,85,94,109,111, 116,137,141,171,

Nasik 70,

Nawab Abid Khan 58,

Nawab Feroz Jung Bahadur 118,

Nawab Ghaziuddin 92,

Nawab Namdar 113,

Nawab Shaheed Sayeed 123,

Niyaz Khan 16,

Nizam Ali Khan 115,

Nizam-ud-Daulah 62,70,171

Nizamuddin 72,

Muhammad Morchal 120,

Muhammad Nagar Fort 85,

Muhammad Sadiq 169,

Muhammad Sana 123,124,

Muhammad Shah Badshah 53,61,64,66,67,68,73,93,95,118, 130, 136,143, 156,160,

Muhammadabad Bidar 71,121,145,

MuhammadAbdullah Khan 126,

Multan 4,

Munawar Khan 145,

Muqlis Khan 16,

Murad khan 6,39,

Muradabad 46,59,

Murshid Quli Khan 114,

Murtuza Khan 26,

Murtuza Nagar 90,

Musavi Khan 99,101,160,

Mushraf Khan 50,145,

Mustafa Nagar 90,

Mutahoor Khan 49,97,100,101,124,135,136,141,

Muzafar Khan 123,

Mohtassim Khan 106,110,129,131,163,

Moizuddin 32,

Mouzo Hasanpur 56,

Mouzo Mongir 170,

Mubaris Khan 4,37,52,59,87,89,93,94,97, 139,144,150,152,154,

Mudgal 16,

Mughal Ali Khan 32,

Muhammad Ali Khan 115,

Muhammad Amin Khan 17,18,20,26,32,39,58,149,

Muhammad Anwar Khan 99,101,

Muhammad Azam Shah 18,19,20,34,

Muhammad Azeem 121,122,

Muhammad Bagh 102,

Muhammad Bahadur Shah 20,

Muhammad Giaz Khan 35,36,37,39,41,42,53,54,106,144,

Muhammad Hasan Khan 124,

Muhammad Hasan Munchie 99,

Muhammad Ibrahim Tabrezi 36,

Muhammad Jafer 32,

Muhammad Khan 26,

Muhammad Lutfullah 164,

Mir Gulam Ali Azad 72,

Mir Hasan 40,

Mir Husain Khan 124,139,140,

Mir Hyder 58,

Mir Inayathullah Khan 169,

Mir Muhammad Azeem 121,122,

Mir Muhammad Saeed of Burhanpur 148,

Mir Muhammad Shareef 118,

Mir Musharaf 50,

Mir Nizam Ali Khan 117,

Mir Qamaruddin 15,

Mir Sahabuddin 4,6,14,15,

Mir Saif Ali Khan 50,

Mir Sharif Khan 27,118,

Mir Taqi Khan 164,

Mir Zain-ul-abidin 170,

Mirat Khan 6,36,

Mirza Khan 36,40,42,43,

Mirza Muhammad Beg 155,

Misr 29,

Mohabat Khan 22,

Lutfullah Khan 10,

\mathbf{M}

Machli Bandar 90,111,

Malher 70,

Mana Khan 50,

Maratha 34,35,42,48,49,62,69,71,119, 125,139,162,

Masir-i- Nizami 2,

Masood Khan 115,

Mast Ali Khan 136,137,

Maulim Hafiz Abdur Rahim 147,167,

Maulvi Abdur Rahim Bijapuri 117,167,

Mausavi Khan 99,101,160,

Medak 169,

Mir Abdul Jaleel 20,

Mir Abdul Razzaq Khan 136,

Mir Ahmad Khan 81,

Mir Ahmad Nasir Jung 36,

Mir Ali 124,133,

Mir Ashraf 27,

Khwaja Abdullah Khan 99,100,101,108,111,125,139,168,

Khwaja Abdur Rahim Khan 94,

Khwaja Abid 3,

Khwaja Bahauddin 58,

Khwaja Faqirullah 168,

Khwaja Hasan Khan 24,

Khwaja Karimuddin Khan 102,141,

Khwaja Khan 36,40,

Khwaja Kotta 111,

Khwaja Muhammad Asim 32,

Khwaja Najamuddin Khan 114,142,147,

Khwaja Qabar Khan 40,

Khwaja Qutbuddin 23,

Khwaja Suras Khan 110,147,

Khwaja Yaqub 5,

Krishnadam 93,114,

 \mathbf{L}

Lahore 64,73,

Lashkar Khan 66,70,

Jafer Ali Khan 104,105, Jahan Dar Shah 28,29, Jama Masjid Ahmad Nagar 103, Jama Masjid Delhi 103,134,

K

Kabir Muhammad Khan 144,

Kabul 64,71,

Kalluji 39,

Kamil khan 17,

Karimuddin Khan 102,141,

Karnataka 16,31,44,60,71,90,93,125,155,

Kashmir 84,

Khaliq Khan 4,5,16,17,

Khammam 90,

Khan Bahadur 58,

Khan-i-Zaman Khan 61,

Khirad Khan 104,

Khuda Baksh Khan 86,

Khudrat Ali Khan 18,

Hiraman 50,

Husain Ali Khan 6,26,27,30,31,36,38,44,46,47, 53,57,91,96,116,

Hyder Quli Khan 37,45,52,58,96,

Hyderabad 36,37,44,52,59,87,90,101,113, 115,117,121,162,

I

Ibrahim Ali khan 39,42,43,124,

Imad-ul-Mulk 168,

Imam Husain Khan 128,

Inayathullah Khan 32,

Iqlas Khan 17,

Iran 64,68

Isfandyar Beg 40,

Islam khan 26,

Islampur 16,

Iwaz Khan Bahadur 54,

Izzat Beig Khan 44,61,155,

J

Jadoo Sena Patti 44,

Gujrat 32,36,41,52,58,59,84,144,

Gulam Ali Beg 32,

Gulam Rasool khan 129,

Gulshanabad 163,

H

Haji Hasan 98,

Haji Elchie 166,

Hakeem Muhammad Ali Khan 127,

Hamid khan 94,

Harjullah Khan 94,

Hayat Beg Khan 106,

Hazrat Abubakar Raziallahtalahanoh 3,

Hazrat Khwaja Moinuddin Chisti 126,

Hazrat Saiyid Ibrahim 138,

Hazrat Shaikh Nizamuddin 3,

Hazrat Umar Raziallahtalahanoh 167,

Hidayat Mohiuddin Khan 85,

Hidayatullah Khan 32,

Hindustan 6,54,57,64,65,66,68,73,83,84,123,126,136,144,160,164,

Faqr-ud-Daulah 144,

Faruk Siyar 58,96,

Fateh Ali Khan 26,27,63,125,129,132,

Fateh Jung Bahadur 7,23,31,36,59,87,

Fateh Yab Khan 163,

Fazal Ali khan 27,62,

Feroz Jung 7,23,31,36,41,92,

Fidavi Khan 120,

Firdous Khan 126,

Fishan Khan 37,

\mathbf{G}

Galib Jung 32,

Galib Khan 60,61,155,

Gangaji 38,45,

Gaziuddin Khan Bahadur 6,7,14,32,41,43,123,

Gokuldas 24,

Golconda fort 5,

Dargah Quli khan 68,69,

Daulatabad 19,72,141,

Daulatabad Fort 37,91,

Dawud Khan 35,38,48,49,50,51,

Deccan 46,51,54,56,58,59,62,69,74,84, 87,91,93,94,96,99,103,124,

Delhi 8,32,46,54,67,73,83.87,98,116,

Devgadh 36,

Dilare Khan 60,61,155,

Dilawar Khan 56,57,60,87,94,155,

E

Eizza-ud-Daulah 94,95,110,116,

Elichpur 54,

Ellore 90,

Etemad-ud-Daulah 66,

Eza-uddin 25,26,27

Bangapur 133,

Basalat Khan 50,

Bengala 114,

Berampur 16,

Bhimsingh 56,

Bhongir fort 101,

Bhopal 62,

Bijagadh 46,

Bijapur 38,45,84,93,138,167,

Bowchodumal 143,

Burhanpur 8,36,45,50,51,57,69,70,71,84,87,

Burhanuddin Garib 72,

Burhanullah Khan 16,

Burhan-ul-Mulk 64,65,66,67,

C

Chandrasen 44,

Chup Beg 32,37,

Aurangazeb 3,9,

Azam Khan 28,

Azam Shah 20,

Aziz khan 06,105, 121,129,

Aziz Yar Khan 66,

B

BadaqShan 9,

BadShah Alam 156,

Baghatdas 43,

Bahadur Khan 30,37,39,60,61,155,

Bahadur Muhammad Amin Khan 17,

Bahadur Shah 9,

Bahadurpura 50,

Baji Rao 61,156,

Balaji 61,156,

Balaji Pandit 165,

Balapur 57,

Balaq 9,

Balconda fort 71,145,

Ahmadabad Gujrat 8,44,48,96,131,

Ajit Singh 45,

Ajmer 4,

Akbarabad 25,33,57,62,

Akbarpur 34,

Alah wardi Khan 28,

Alam Ali Khan 38,50,53,57,87,91,94,

Alamgir BadShah 4,5,8,21,24,41,44,48,73,85,92,99,173,

Ali Asghar Khan 26,28

Ali Khan 49,

Alim Khan 30,

Amin Khan 60,61,1444,145,155,

Amjad Khan 33,

Anwar Khan 38,87,116,136,

Anwar uddin Khan 126,128,

Anwarullah Khan 64,71,

Arcot 9,71,102,125,

Asad Khan 5,15,23,28,29,30,31,93,

Asaf Jahi 1,70,

Aurangabad 3, 9, 34, 36, 55, 70, 71, 113, 121, 123, 126, 137, 145, 147, 148, 163, 164,

Index

A

Abdul Karim 29,

Abdul Khadir 94,

Abdul Majeed Khan 133,

Abdul Nabi Khan 61,155,

Abdul Samad Khan 26,

Abdullah 128,129,

Abdullah Khan 7,20,27,30,31,71,128,129,

Abid Khan 16,123,132,

Abuji Alias Sir Deshmukh 40,

Abul Khair Khan 105,106,121,129,

Afzal Khan 32,

Ahmad Beg 52,

Ahmad Khan Abdali 7,

Ahmad nagar 35,52,103,120,

still capable of deciphering them, won't be there anymore for this hard task. It may be suggested that the young Persian scholars should take up this task and senior scholars and experts should encourage them with proper technical guidance towards the reading and deciphering of the manuscripts in order to save Persian, the royal court language of the great rulers of India.

I fervently hope that this text will be helpful to the readers who are keen to know the general history of this particular era specially of the Deccan.

Dr. Zareena Parveen

Director, A.P.State Archives Research Institute & District Gazetteers Department.

the taste of the coffee. It was not the etiquette to drink coffee in presence of the Emperor. I knew that the Emperor wanted to test me. I went forward slowly and standing with great composure took the coffee. I described the taste of the coffee at great length, all the while pretending that I had tasted it. People in the court were surprised to see me. I said to myself, if I had not received the training of etiquettes in the court of Alamgir, how I would have fared today and how would the Emperor have tested me today."

CONCLUSION:

Mamluk Asaf Jah-I had played an important role in producing a number of works on various facets of Indian way of life. Some of them have been published by eminent Persian scholars by utilizing the sources at their disposal. However, a number of unpublished manuscripts are still available in various Archival Institutions as well as in the possession of private scholars, Libraries and Institutions etc. It is the duty of Persian scholars to identify, locate and publish Persian texts along with English translations, for the use of non-Persian readers. It should be done on a war footing, as the old Persian manuscripts being very old, won't last very long. There is every possibility that along with the old Persian language, the experts, mostly very senior people, who are

bullock cart belonging to the females of the harem, was stationary in the middle of the road and was not moving at all. He ordered Nur Muhammad, the attendant waving the peacock plume: "Find out why the bullock cart waiting in the plain is stationary and not moving. If it is broken and the inmates do not have other carts, secure another bullock cart from those passing on the roads. You then transport the inmates of the cart to the camp. Afterwards you yourself should see that the bullock cart thus secured is returned to its owner." This was done accordingly.

- 16. One day a certain incident from the harem was reported to Nizam. As a result, he became very angry. Nobody could say what the incident was. Nizam gave sudden orders to the guards. The marriage of one Khwaja Yusuf Khan had been fixed. He was in the house of Muzaffar Khan Khwajasara. This house was situated in the locality of Junabazar in Aurangabad. Nizam ordered the guard to arrest him, bring him out of the house, take him across the river Narbada in the limits of Hindostan and leave him there. The order was carried out accordingly.
- 17. Once Nizam narrated an incident to his officers: "The Emperor Muhammad Shah, out of his grace and kindness, offered me a cup of coffee in his own hand. He then ordered me to describe

more valuable than gold, silver or jewellery. The ammunition sometimes becomes unavailable when it is much needed." From that day onward nobody dared to fire a gun without a reason to do so. The guns were fired on ceremonial occasions such as on the appearance of the moon and that too once a month (Page131 MSS).

- 13. Nizam issued orders to his officers, "If the monthly pay of the army is withheld, it will bring bad name to the officer concerned and he will be bereft of any benefit.
- 14. There was a saint in Parenda, Shah Inayat Mujtaba by name. He said to Nizam one day: "You are favoured by God. It is your destiny to attain material and spiritual wealth. I want that I should be the sharer and supporter of you in both the worlds. Let one of the standards (flag) of your army be named after me. You will then receive the blessings, gifts and success, which will accrue to you." Nizam said: "This is my ardent desire." Accordingly one standard which was higher than all other flags and was always exhibited in a central and prominent place, named after him. It could be seen from a long distance. This standard came to be known far and wide as 'the standard of Shah Inayat'. This flag used to impress the enemies much.
 - 15. It was a marching day. Nizam saw from a distance that a

establishment was immediately appointed to the post. Nizam said to him: "Beware that no such harm comes to people anymore."

- (Bibi ka Maqbarah) situated in Aurangabad. Arrangements were made for his visit next day. The Superintendent of the establishment submitted, "All arrangements have been made at the Begum Maqbarah (grave)." On hearing these words Nizam flared up and said, "May that grave be auspicious to you, get out." He cancelled all arrangements for the trip. He ordered all the carpets to be brought back from the place. From that day the place was never referred to as Maqbarah in his presence. On the other hand, it was always referred as the garden of the Begum. If any noble man died, his death was reported in the following words: "So and so has obtained complete recovery." (No.23 page 130).
- 12. Once one of the Footmen who were deputed to guard the tent of Nizam fired a gun. Nizam sent instruction from his inner apartment which is as follows: "Who has fired the gun?" After a thorough enquiry the Musharif (Officer) of the female apartments submitted the name of the person concerned along with the name of the Jamadar of the Risala to Nizam. Nizam signed the order of dismissal of the person and remarked: "I consider ammunition is

hold you as dear to me, as my own children. I will always be your well-wisher. I will always have consideration for you. I am giving you a Jagir." This attitude of Asaf Jah-I reveals that he was a kind-hearted man. He uttered these reassuring words and after thanksgiving-prayer (Fateha), Nizam remarked that God may give strength.

10. One day Nizam entered the tent which was used as drawing room to perform prayers. He saw that the tent was full of smoke and dust. Nizam asked Darogha, the in-charge of the tent, the reason for so much smoke and dust. He replied that some villagers happened to be staying in the vicinity of the army-camp and some unruly people over there set fire in the villages. Nizam called for the Superintendent of the camp and said: "you would be provided with mounted troops to maintain law and order in those villages. If the unruly elements are setting fire to the villages, what are you people for?" The Superintendent was frightened and took immediate action against those unruly elements. He informed Nizam that he had chopped off their hands, ears and nose. But this news didn't have the desired effect as assumed by the Superintendent. Nizam got annoyed and ordered that the tyrant system should be abolished immediately. The officer of the Shah), should be reduced to one third. But a representation came to him from some of them that the reduction of allowances would be a great problem as they had to take care of many dependents. Nizam remarked "I desire that the allowance of some may be increased and the allowance of others may continue as was ordered by me. I want to sanction fresh allowances for those who have no other means to survive. But my officers who were present at that time remained quiet. They did not understand that the allowances sanctioned during the time of Khuld Makan had to be continued while the same from the time of Khuld Manzil had to be stopped.

9. One day, while holding a conversation with selected officers in his chamber, Nizam referred to the evil design of Mubariz Khan. Tahawar Khan Bahadur said that Mubariz Khan had evil design and had received the punishment. Nizam remarked: "Tell me what design Mubariz Khan had." Tahawar Khan said that Mubariz Khan's son is in the camp. Enquiry can be made from his son about the design of his father. Nizam ordered his attendants to bring Mubariz Khan's son in the camp safely. When the son came, Nizam asked him of the design of his father that was implemented during war. He said that his father had received suitable punishment. Hearing this, tears came to Nizam's eyes. He said: "I

Abdul Rahim Khan, Hamid Khan Bahadur, and other relatives of the Nizam came to him. They were riding on their own elephants, which were very well decorated with Amari and other valuable things and their attendants on the elephants were waving fly whisks and marching in the crowd. Compared to the splendor of these officers' elephants, the Nizam's elephant had no distinction. This greatly annoyed the Nizam. The officer enquired him of its cause but could not get a reply. One day at the time of the marching; Nizam stopped his elephant and told the noble men in attendance to stop the practice of marching and waving of the fly whisks; instead they should drive away the flies by means of the cloth tied to their belt. The Nizam's relatives became wise after this event. That day onwards, no noble man could march near the elephant of the Nizam unless he was asked to do so. Everyone learnt a lesson. The Nizam too would not ask any noble man to march near him unless he desired him to accompany him or unless somebody made a request and that was granted by the Nizam.

8. In the 13th regnal year of Muhammad Shah, Nizam ordered that the allowances of persons continuing from the time of Khuld Makan (Aurangzeb) should be reduced by two third and the allowances, continuing from the time of Khuld Manzil (Bahadur

the same date may be mentioned in the dispatches."

- 5. After the victory, the camp of Nizam was set up on the bank of river Krishna. It happened that a bird or parinda (Myna) built a nest in the tent of Diwan Khana of Nizam. It laid eggs in the nest. When the camp was supposed to be dismantled, the attendants brought this fact to the notice of Nizam. Nizam-ul-Mulk, ordered that the tent should not be dismantled till the eggs are hatched and the little ones come out. Nizam-ul-Mulk marched forward leaving two infantry men behind to look after these eggs in the tent till the birds flew away. The tent was then removed and was sent to the camp.
- 6. The Fakir (Darvesh) made a request to Nizam, who was visiting the tomb (Rauza) of Shah Abdul Qadir situated near the Zafar gate of the city of Aurangabad. No allowance was allocated for the festival in order to feed the poor or to light up Rauza. Nizam appointed Sayed Muhammad Mughni as the custodian of the Rauza and gave a sanad accordingly. The sanad came under the department of Sadar (Director of Religious affairs).
- 7. After the battles with Dilawar Khan, Alam Ali Khan, and Mubariz Khan nobody engaged in a fight against the Nizam. On the day of the march of the Nizam, Azdudaulah Bahadur, Khwaja

the ground and turned its head towards the heaven three times. I felt that it was praying for me. I too whispered the word Amen! Amen! Then I instructed my servant to give a daily allowance of two coins to the baker, so that the weak dog gets food every day while the surplus amount should be distributed among other dogs.

I left that place and reached my camp. When I was about to get down from the palanquin the mace-bearer of the Emperor came to me and informed me of the royal command to go to the court. Accordingly I returned to the court. Asad Khan, one of the officials was attending to business. In accordance with Emperor's order, he took me to a chamber and gave me the order of appointment of the Subedari of Bijapur and Faujdari of Karnataka at Talikot. The Almighty showed kindness on me in this way."

4. After the victory in the battle in which Mubariz Khan was killed, the secretary (Musheer Ramsingh) submitted that, "Dispatches relating to the victory were being addressed to the Mansabdars, Jagirdars and Qiladars of the Forts throughout the province of the Deccan."

The battle was fought on 23rd Muharram in the 6th year of reign of Muhammad Shah. Nizam remarked: "The date was inauspicious for Mubariz Khan, while it was auspicious for us and

who was employed in the secretariat of my father. He managed to gain full confidence of my father. The vile person carried false statement against me to my father and had succeeded to turn his mind against me.

Asaf Jah stated that, like every other day, when I went to the court of Emperor Alamgir, I was disappointed with his attitude towards me. When I was returning from the court in great disdain of mind I noticed a number of dogs had assembled before the shop of a baker. The baker was throwing pieces of bread to the dogs. The stronger ones among them were jumping fast and ate them. But one among them was very old and weak and hence very insignificant to be noticed. It was standing at a distance extremely hungry. The strong dogs did not allow the morsels to reach it while eating them gleefully. At that time it struck me that the dog is as distressed as me. So if I take pity on the dog, God might take pity on me. I stopped my palanquin and handed over two coins to the baker, instructing him to give sufficient share of food to the weak dog. Once the old dog is fed to its satisfaction, the rest of the food should be given to other dogs. This instruction was carried out by the baker.

I noticed that after having a hearty meal, the old dog sat on

any discrimination on the basis of cast or religion and made them contented by offering gifts and other considerations.

It was brought to the notice of Nizam-ul-Mulk that the two Governors of the Fort of Daulatabad (who were Sayyads), who were the dependent families of Alam Ali Khan, were being kept in possession. Asaf Jah called for them and said: "as you are the refugees to the dependents of Sayyad Alam Ali Khan who was highly commendable, I want to provide you with all your requirements and, God's willing, all your needs will be taken care of. There is no remedy to what has happened to you other than to remain patient. Everything of the world might be obtained except bringing back Sayyad who had been killed in the battle. If the family and dependents want to stay in the Deccan, they will be given Jagirs and Inams in whatever province they desire."

But they expressed their desire to return to their homes. Out of kindness, Nizam gave 10,000 in cash and provided an escort of 200 horsemen with a month's salary in advance.

3. One day Nizam-ul-Mulk graciously narrated an incident to those who were present in the select assembly (Majlis-i-Makhsus) which is as follows: "Verify the deeds of God which are many and beyond comprehension. There was a Kashmiri

copper (tanba) balls. The battle was fought. It raged and the artillery boomed for five Ghadis when the wind of victory began to blow in favour of Nizam. Mubariz Khan was killed and a number of soldiers were slain. The drums of victory began to throb. Nizam ordered that nobody should move from their places. "My first duty is to do justice to my army who brought the victory and punishing enemies can only be my secondary concern. I will offer my condolence and support to the dependents and relatives who died in the battle. Who knows tomorrow such a day will be faced by others as well!"

Nizam then marched towards Hyderabad and camped at Khammam. The victory which he had won was by the grace of God. The province of Chicacole, Rajmundry, Machilibandar, Kotur, Sarvapalli Ellore, Mustafanagar, Murtuzanagar, Arcot etc. taluqa-i-Karnatak to Bijapur and Karnatak to Hyderabad, all came under the governance of Nizam.

2. The Head of those places came to Nizam in person and received assurance of security. He received grace of God so he remained righteous. He started making arrangements for good administration of areas far and near. He gave assurance to all the people big and small, poor and rich announcing that there won't be

with the enemy. The enemy is full of pride and has collected large force. I do not have enough army nor do I want unnecessary bloodshed. But my enemy is bent upon unnecessary blood-shedding."

Soon after his prayer, Nizam had received a message from some unknown person. It was as follows: "You have sought assistance from us. You place your artillery on this side of the stream. The Harkaras, who are posted on that side of the stream, should be persuaded by you through gifts and rewards. That under no circumstance the enemy should know that you have gained access to the stream."

Nizam regained his consciousness; he performed ablution and thanked God. He asked for five thousand currency from the treasury and sent them to Harkaras with a letter. These gifts of money were made secretly. The Harkaras, in return, said that they would perform whatever service was expected from them. Nizam instructed them to move all references in the stream. The Harkaras saluted and went away. The Nizam paid his attention for the organization of his forces. He secretly gave some suggestions to the Captain of his artillery. Accordingly half of the cannons in artillery were filled with cannon balls and half of them were filled with

Wazir and Amirs of Delhi were in similar positions. Mubariz Khan, the Subedar of Hyderabad became proud and arrogant. Nizam realized that it would definitely have a bad effect. After judging the situation he had sent Muhammad Anwar Khan, the Governor of Burhanpur to Mubariz Khan to explain the matter. He also sent the Farman of the Emperor with Anwar Khan. But Mubariz Khan succeeded in getting Nizam transferred and in obtaining the letter of appointment to the Deccan in his name a second time.

Nizam-ul-Mulk promised that he would not fight with him. Mubariz Khan had a big army. He had a troop four times of Nizam. He had eminent Generals as his colleagues. He did not pay any attention to Anwar Khan's advice for not going into a war. Three times he cried out that he would like to have war. After Anwar Khan had taken leave, Mubariz Khan left Hyderabad with a huge number of Infantry and cavalry and reached the outskirts of Sakharkeda. He made preparation for a war with Nizam.

Nizam-ul-Mulk started for Aurangabad. His army was hardly one fourth of the enemy's army. Nizam took his artillery with him. He placed his faith on God. "Lord Almighty I do not have enough strength. I pray to you in all humility. Please do not turn away from me. I have travelled more than fifty kms to have a fight

events and facts. Mansaram also dealt with interesting anecdotes which have been discussed extensively in my research paper. The uniqueness of Maasir-i-Nizami is that it is a document reflecting the contemporary events of the court life and war strategies adopted by the winning parties.

SELECTED ANECDOTES FROM MAASIR-I-NIZAMI

Mansaram, has described that ninety four anecdotes were heard by him directly from Nizam-ul-Mulk and the rest from trustworthy persons who were in constant touch with him. In this context, one letter is worth mentioning, which Nizam-ul-Mulk wrote to the Emperor Mohammad Shah after the victory over Mubariz Khan. The rest of the letters are written to Saints and Fakirs, seeking their blessings.

The ninety four anecdotes of Nizam-ul-Mulk reveal the personality of Nizam-ul-Mulk more thoroughly than would have been possible from other sources. Some of the following anecdotes of later period reveal Nizam-ul-Mulk as shrewd, ambitious, diplomatic and severe. Some of the important anecdotes are as follows:

1. After getting the position of Viceroy over Dilawar Khan and Alam Ali Khan, the affairs of Nizam fell into disorder. The

is that he should not be replaced at least for another three years or so. Always remember, whatever may be the circumstances, the prosperity of the Deccan will always depend on our constant service and fidelity to the Emperor. It is necessary that you should, under no circumstances, be remiss in showing proper respect to the Emperor. You must try to avoid disputes and enmities, and settle them as they arise, so as to improve matters.

If you follow my footsteps, the present fund, if the expenditure remains the same, is sufficient for the next seven generations. But if you want to use it otherwise, your own way, it would not take more than a year or two before everything is squandered away.

Because of humanly weakness I have done a thing in my old age which I should not have done. I have taken unto myself a wife at this age.

Be active and appoint your people to various establishments of the State. There are hardly two or three hours left. I leave you in the protection of God. May God grant you guidance and be your support and bestow victory in every case. May His shadow of kindness be never away from your head?"

In this way, we come across several interesting historical

rather you should always be considerate. Furthermore the region of the Deccan, which constitutes six Subas or provinces, is full of splendour and vitality and everybody there should be treated equally, irrespective of being a Muslim or a Hindu. The officers should be transferred from their posts every second year so that others should not be deprived of holding the official posts. This is what I had followed all throughout and that my followers should carry out after me.

And consider your younger brothers as your children and always think of their welfare. Exert yourself to the utmost to train them properly. Try to help them to improve their positions, merit and status. Remember that they are the strength of your arms and upholders of your dignity.

People with low class mentality should not be employed for the responsible important duties nor should men of advanced mentality be employed for trivial duties. Or else it will affect the progress of the State."

Asaf Jah said: "I had considered the appointment of Puranchand. He had in fact, proved himself to be an efficient and faithful man. He had, for instance, collected considerably more revenue from the Jagirs than any of his predecessors did. My advice

should not disrupt the function of them. Mankind is not like wheat, jawar, maize and barley, which can be grown every year by the cultivators. A criminal is guilty of grave offence to the Qazi, and you shouldn't give the assassination order. Consider your life with great care so that the proper administration of the country and organization of all the officers become possible. The pleasure should be gained by experiencing the change of climate, tasting of water of different places and by making a habit of living in the tent (Khema)."

Nizam-ul-Mulk said that, "affairs of all people have been entrusted to you through the grace of God. You do not waste your time; instead devote yourself completely for the affairs of people. The foundation of our kingdom was possible due to the blessings of our elders. The respect and esteem in which I hold the community of Fakirs and Saints are eternal." Asaf Jah said: "I received strength and courage from the poor and the Fakirs. I consider them as the gateway leading to God and you should also favour this practice." However Asaf Jah mentioned that the world and the sky are eternal and so also the human creation. "So you should not think that the world belongs only to you and deprive people from their rights,

towards the Deccan and Karnataka. In 1159H/1746A.D. he retrieved the Fort of Golconda from the rebel Chief. In 1161H/1748A.D., news came that Ahmed Khan Abdullah had invaded the Imperial territory and Nizam-ul-Mulk decided to march towards Burhanpur.

But it was during this journey to Burhanpur, Nizam fell sick. He called Nasirjung to his bedside and conferred some useful advice. At that time many of the higher authorities were present in the chamber. Lala Mansaram was one amongst them. He had his last breath on 4th Jamadi-Usl-Sani, 1161H/21st May, 1748A.D., at the age of seventy eight years. The body was taken to Khuldabad under the supervision of Ziauddin Husain Khan, the Head of religious department and of Mansaram, the author.

It may be noted that Mansaram has recorded the testament of Asaf Jah's wasiyat. Some of its salient perspectives are highlighted here:

"It is necessary for the ruler of the Deccan to establish peace after a war at least for his own safety, and the prosperity of his country depends on the peace agreement with the Marathas who are the Zamindars of the country. Mankind is the creation of God. One

Nizam-ul-Mulk. But Nizam-ul-Mulk, did not spell out his intention clearly, neither to the French nor to the English, as he did not intend to make himself ≥ party to the struggle of the foreign powers.

Mansaram skips over the period from 1724 to 1737 of the life of Nizam-ul-Mulk. He straightway refers to the departure of Nizam-ul-Mulk to Delhi, in response to the invitation of Mohammad Shah. Mansaram says that two months after his arrival in Delhi, the Emperor ordered Nizam-ul-Mulk to proceed to Deccan in order to put down the Marathas as his territories were subjected to invasion by the Marathas.

On the campaign of Bhopal, Mansaram has only two or three sentences to record. He says that, when Nizam reached Bhopal, the army of the Marathas had already reached the Deccan. In the month of Ramazan a massive war took place near Bhopal. On the news of Nadir Shah's arrival to North, Nizam-ul-Mulk returned to Delhi and entered into an agreement with Nadir Shah in 1736 A.D.

As regard to the rebellion of Nasirjung, (1741A.D.), Mansaram says that in absence of proper administration in the Deccan and due to the negligence of Nasirjung, the strife engineered by Bajirao Maratha, Nizam was prompted to proceed

the Suba in the Khutba of the prayers of Fridays and Eids.

Before acquiring the Subedari of the Deccan in 1724A.D., Nizam-ul-Mulk had distinguished himself as a warrior and diplomat in the Mughal Court of Delhi, where he had rendered valuable services for a long period.

Asaf Jah-I led a hard, restless and eventful life. He was a great soldier, efficient administrator and was endowed with political sagacity. When he took charge of the responsibility of the Subedari of the Deccan, he was quite mature and was able to embellish his career with this valuable experience. He devoted his time for the maintenance of peace and order, reorganization of the administration and welfare of the people. His dominion extended all over the Deccan and his writ ran from the river Tapti to the frontiers of Mysore and Carnatic up to Trichonapaly.

By that time the French and the English had established their settlements on the Coromandel Coast and there was struggle between these two European powers for predominance and superiority on that coast. Both the nations vied with each other to win favour of Nizam-ul-Mulk and craved for his support in a bid to strengthen their respective claims. It is true that the French had a slight edge over the English in gaining the favour and sympathy of

mean- minded friends. His obligation should have remained to me and I had a claim on him, the details of which are known to every high and low person. He broke the relation and deviated from truth, gratefulness and humanity."

After the great battle, Nizam-ul-Mulk established himself in the Deccan by force against the wishes of the Mughal Emperor Mohammed Shah, but later Mughal Emperor repented for his attitude towards Nizam-ul-Mulk and bestowed on him the title of Asaf Jah, with the Subedari of six Subas of the Deccan. Reciprocating this gesture, Nizam-ul-Mulk wrote to the Emperor in a humble way expressing himself as "Fidwi' (devotee or loyal) of the Emperor.

At that time, the Central Government was weak and there was no interference from the Central Government in the affairs of the Deccan Suba. Nizam-ul-Mulk was practically independent in his province. But he never openly claimed severance of the Deccan from the Central Government or proclaimed independence. His loyalty to the Emperor remained unshaken. The coins in the Deccan continued to be minted in the name of the Mughal Emperor. The name of the Mughal Emperor continued to be recited throughout

Nizam-ul-Mulk. They sent ■ Farman on behalf of the Emperor to Nizam, asking his presence in the Court. The Nizam consulted his old and faithful officer Muhammad Ghiyasuddin Khan and did not appear in the court of the Emperor. Instead he left for Deccan on 14th Rajab 1132H/11th May, 1720A.D. Nizam-ul-Mulk, had a fight with Dilawar Khan and his victory over the latter is quite well-known. On hearing the news of defeat and death of Dilawar Khan, a battle was fought on 6th of Shawwal 1132H/31st July, 1720 A.D. between the two parties near the town of Balapur (1720 A.D.) in which Alam Ali Khan was killed. Nizam-ul-Mulk then returned to Aurangabad.

Mansaram dealt with the period when Nizam was the Prime Minister and also his subsequent arrival in the Deccan where he fought against Mubariz Khan on 23rd Muharram 1137H/1st October, 1724 A.D. After defeating and killing Mubariz Khan, former Subedar of the Deccan at a place Shakar-Kheda, Nizam, announcing his victory, wrote a letter to Raja Sahu, which is as follows:

"Mubariz Khan, in his old age, due to his evil nature and ill fate had entered into a design of possessing the region of the Deccan by the instigation of his Khan. Nizam-ul-Mulk then proceeded towards Karnataka to punish Abdul Nabi Khan who was the Viceroy of the Deccan. He had hardly preceded a few leagues from Aurangabad, when an order was received from the Emperor appointing Hussain Ali Khan as the Viceroy of the Deccan. Nizam-ul-Mulk then returned to Aurangabad.

We need not dwell on the career of Nizam-ul-Mulk when he worked as Faujdar of Muradabad for some time and was later entrusted with the governance of Malwa. Mansaram dwells on the governance of the Deccan by Hussain Ali Khan as the Viceroy. He says that the Grant of Chauth to the Marathas, an innovation started by Hussain Ali Khan, Viceroy of Aurangabad resulted in the ruin of all other organizations.

Mansaram has no word to say about the understanding between Hussain Ali Khan and the Marathas with regard to Chauth and Sardeshmukhi. After dethronement of Farrukh Siyar, the Sayyad brothers offered Nizam-ul-Mulk, the post of Subedari of Malwa. Although Nizam-ul-Mulk joined the post, but relationship with the Sayyad brothers had reached a breaking point by then. He, therefore, decided to leave Malwa and proceeded to the Deccan.

The Sayyad brothers were determined to ruin

Once one of the high officials i.e., Daud Khan had appointed a number of Ziladars in the Thanna and Mahals of the Subas and collected about twenty lakhs from Jagirdars in the name of dues to be paid to Daud Khan, Nizam-ul-Mulk got annoyed and ordered immediate stopping of illegal activities. After making proper arrangements in that area, he moved towards other areas.

Mansaram mentions that Nizam-ul-Mulk fought with the Marathas when they gathered in the vicinity of Jalna. He appointed Bahadur Khan Alias Ibrahim Khan to lead the army against the Marathas. Shortly after the victory, Nizam-ul-Mulk returned to the city for another war which was fought against the Marathas in Nagar Pargana. Although Daud Khan was appointed as the Officer but simultaneously Nizam-ul-Mulk's son Muhammad Ghaziuddin Khan, who was then only a nine year old boy, was sent to the battlefield. Nizam's army pursued the enemy in spite of having heavy rainfall over there and a considerable amount of equipment and baggage of the enemy came into the hands of Nizam's army. Thus Nizam's establishment had victory, one after another.

After this, Nizam-ul-Mulk had appointed Izzat Beg Khan as the Nayab Faujdar of Karnataka replacing Abdul Nabi Khan but unfortunately Izzat Baig was killed in a fight with Abdul Nabi Farrukh Siyar ascended the throne with the help and support of Sayyad brothers - Abdullah and Hussain Ali Khan. Meanwhile Nizam-ul-Mulk was given the Mansab of 6000 sawars and was appointed as the Viceroy of the Deccan and Faujdar of Karnataka.

At that time there was a cordial relationship between Sayyed brothers i.e. Abdullah and Hussain Ali Khan, the then Governors in the Mughal Court and Nizam-ul-Mulk. When news of the aggression of the Marathas was received by the Emperor Farrukh Siyar, Sayyad Abdullah ordered Nizam-ul-Mulk to proceed fast to the Deccan.

Accordingly, Nizam-ul-Mulk, took charge of the Viceroy of Aurangabad. When the news of the arrival of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah reached the Marathas, many of them, especially those around Aurangabad, lost courage and withdrew from the activities of devastation.

Mansaram also mentions that one Friday when Nizam-ul-Mulk went for prayers, poor people complained of the high prices of grains. They were in trouble as there was shortage of grains. Nizam-ul-Mulk instructed his Darogha that a bond should be signed by the Karodi ensuring reasonable price for the grains. If the Karodi does not agree to it then he should be replaced.

of a sudden and the Mughal Emperor died in 1707A.D. Mohammed Azam, son of Aurangzeb, was a few miles away from the Emperor's court at the time of his death, so he returned to the camp. The last rites of Aurangzeb were performed and the body was sent to Khuldabad. Prince Azam, the elder son of Aurangzeb was sworn-in as king but unfortunately he died in the battle of Jajau. Then Prince Mauzzam, second son of Aurangzeb ascended the throne under the title of Shah Alam Bahadur Shah. Nizam-ul-Mulk was called to the Court. His previous title and Mansabs were confirmed and he was appointed as the Governor of the province of Oudh and the Faujdar of Lucknow. Nizam-ul-Mulk did not stay in that post for long as he was dissatisfied with the stream of events which took place in the Mughal Court and resigned from his job. He practically started to live like a Fakir and bestowed a large amount of money to the needy and intelligent people.

The Emperor Bahadur Shah also died after a short span of five years. A civil war broke. During the reign of Jahandar Shah, Nizam-ul-Mulk was entrusted with the job of court affairs. Later Farrukh Siyar marched against Jahandar Shah. Mansaram has described the battle between Jahandar Shah and Farrukh Siyar in detail. The result was that Jahandar Shah was defeated and then

Aurangzeb, he was appointed as the Faujdar (Commander-in-chief) of Bijapur. In the 47th regnal year of Aurangzeb's reign, he was appointed Governor of the Province of Bijapur. In the same year he was given additional charge of the Faujdari of Talkokan and Azamnagar Belgaon. He was also made Thanadar of Sampgaon. During the leave period of Saif Khan, Nizam got the enhancement in his Mansab and rank with 1300 Sawars and was awarded with one crore dams (currency of that period).

In 1116 AH/1704 A.D, 49th regnal year of Aurangzeb, the Faujdari and Subedari of Karnataka was given to Nizam-ul-Mulk, in place of Patan Dal Khan. Furthermore, in the same year, the district of Nusratabad Sarkar and Mudgal were placed under his charge.

Nizam-ul-Mulk, worked with the last siege of Aurangzeb.

After the victory, Nizam-ul-Mulk was appointed for persuading the zamindars and cultivators to come back and settle in their own land.

After he returned to the province of Bijapur, Aurangzeb had sent him a precious ring and conferred upon him the title of Chin Qalich Khan Bahadur.

The author Mansaram, mentions that Aurangzeb fell sick all

on 4th Jammadi-us-Sani 1160H/21st May, 1748 A.D., at the age of seventy eight years. Lala Mansaram was present there and took the notes dictated by Asaf Jah-I in the presence of higher authorities.

The author mentions that the Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I was born on 14th Rabi-us-Sani of 1088H (1676 AD). Aurangzeb proposed the name of Nizam-ul-Mulk as Azam Qamaruddin, intending to mean "Nek Bakht". The Emperor Aurangzeb sanctioned a Mansab of 400 currency and 450 horses in the early age of the Nizam-ul-Mulk during 1090 AH (1678 AD). When he attained the age of maturity, the Emperor gave the title of "Chin Qalich Khan" along with a handsome rank.

Mansaram described systematically the first arrival and the career of Nizam-ul-Mulk in the Deccan as Viceroy in 1125A.H/1713 A.D till the time of his death.

The Emperor Aurangzeb had sent Nizam-ul-Mulk first to Nagori near Bijapur in 1109 A.H/1697AD for tackling the disturbances. He fought against enemies near Nagarkot or Bhagalkot. After the successful completion of this campaign, he was given warm welcome by enhancing his rank and was granted 3500 horses and a special dagger.

Nizam-ul-Mulk took part in the Mughul siege of Parali in

biography of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I. He was the Peshi Secretary of the office of Sadarat-ul-Aliya (Religious Establishment).

It is clearly stated that Mansaram was associated with Nizam-ul-Mulk's family since three generations and lived with them till the last breath of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I. The study of the manuscript shows that the founder of the Asaf Jah dynasty was a top most military commander, a great statesman and a shrewd politician. This manuscript shows various facets of the dynasty i.e. history and broad aspects of his personality and humane character as well. No other source is available to provide such authentic and important information on Asaf Jah-I. Mansaram recorded ninety four anecdotes that happened during the period of Asaf Jah. The manuscript throws interesting light on Asaf Jah's military genius, political acumen, administration, economic policy and liberal and secular attitude.

The second copy is found in Oriental Manuscript Library and Research Center, Hyderabad. These two copies were helpful in order to compare as well as to ratify the errors in the book.

The Mansaram's service continued even after the death of Asaf Jah-I. The manuscript also gives the information about the Will (Wasiyatnama) given by dying Asaf Jah to his son Nasir Jung

was the eyewitness to the events which are recorded in the manuscript.

Mansaram is the author of two Persian works:

- (1) Risala-i-Darbar-i-Asafia, written in 1761 A.D. deals with rules and regulations established by Nizam-ul-Mulk for administrative guidance.
- (2) Maasir-i-Nizami which he completed in 1785 A.D. The work Maasir-i-Nizami is the revised edition by the author himself.

 The Manuscript:

This biographical manuscript is quite ancient and rare and we could trace only three manuscript copies of the Maasir-i-Nizami so far. One of them is preserved in State Archives, Hyderabad. It was inscribed by calligrapher Munnu Lal S/o Rai Lachman Singh in 30-04-1272 A.H. in Khatt-i-Shikasta "Pukhta" (cursive style perfect and ripe script). It is known that cursive script is more complicated and is more difficult to transcribe. This is the oldest one and is considered to be the master copy. It contains one hundred ninety four pages.

The initial pages summarize the career of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah's father and grandfather (Khwaja Abid Qalich Khan and Ghaziuddin Firoz Jung) and the author Mansaram also wrote the Sri. M.A. Raqeeb, Asstt. Director and Sri M.A. Moeed, Senior Research Assistant for their relentless services in transcribing and deciphering of the manuscript.

Modern history of the Deccan is a paved chapter brought out in Swanih-i-Deccan, Miraat-ul-Akhbar, Risala-i-Darbar-i Asafia etc. But the work of Lala Mansaram, under the title of Maasir-i-Nizami has some salient features and some valuable information in this work are of immense historical importance. In the following lines I intend to highlight the contents of the manuscript and will try to unveil the glorious aspects of the Work. But before I deal with the Work, I want to introduce the author of the manuscript and discuss the content of the same thereafter.

Lala Mansaram, the author of the manuscript and his family were associated with Nizam-ul-Mulk, Asaf Jah's family. It was a prolonged attachment of his grandfather Bala Krishna who was associated with Khwaja Abid Khan, grandfather of Nizam-ul-Mulk. Mansaram's father was a truthful companion of Ghaziuddin Khan, father of Nizam-ul-Mulk, as a result Mansaram was closely attached with Nizam-ul-Mulk Qamruddin Khan Asaf Jah-1 (Awwal). He was the Peshi Secretary and held the office of religious establishment and served the court even after Nizam-ul-Mulk's death, hence he

analytical study of an office is a promise to afford a very authentic and comprehensive vision of the history of a given period than the contemporary chronicles. It has been felt true while carrying on with this work. It was a Himalayan task to get the manuscript transcribed with rarely available experts in Nastaliq form of writing of Persian language. The work was so laborious and time consuming that sometimes a single word took fifteen days to decipher. The accomplishment of the work was possible only with the financial support of the National Mission for Manuscripts (NMM), New Delhi. I am grateful to Prof. Dipti Tripathi, the former Director of the Mission for encouraging me to do this project. We are hoping that the Mission will provide us financial support for the translation of the same manuscript into English. It would indeed be a milestone in the field of research. I am very grateful to Dr. Sanghamitra Basu, the Coordinator of Research & Publication of the NMM for providing support, assistance and her guidance for completing the work.

I am also very grateful to my officers, Sri V.Rangaraj, Deputy Director, Sri S. Ramakrishna, Sri S. Mahesh Reddy, Sri C. Kiran Kumar, and Associate Directors for moral support and cooperation to complete the work in time. My sincere thanks go to five thousand Paper-manuscripts pertaining to the period of Shahjahan (1628-1658) and Aurangzeb (1658-1707). No other Archives have preserved such a huge quantum of Mughal records. These Paper-manuscripts show the graphic picture of Mughal Mansabdari system and Military administration of the Deccan. These have international value and importance from the research point of view, particularly of medieval period.

This department has successfully completed the deciphering and transcribing work of the rare and historical manuscript 'Maasir-i-Nizami' with great care, which is written in Persian Nastaliq script. With the collaboration of National Mission for Manuscripts (NMM), New Delhi, the Andhra Pradesh State Archives & Research Institute, Hyderabad had set up Manuscript Conservation Centre in 2011 and conservation work of all these old manuscripts is successfully going on. It is the first attempt of its kind to make a complete transcribing work of Maasir-i-Nizami, the historical manuscript relating to the medieval period. This text, hopefully, would be very useful to the scholarly world. This is a modest attempt to provide a conspectus of this manuscript with a view to bring this hitherto neglected source of Indian history to limelight. This study has been taken up with the hypothesis that an

importance of these precious pieces of heritage, whether published or not, made use of or not, remains intact. These manuscripts, because of their special characteristics occupy a unique place in the legacy of the past and a promising and resourceful asset for the future.

The Persian manuscripts treasured in the Archives can be divided into nine categories as per their norms and nuances of history. The categories are tazkira (memoir), sawanih (biography), adabiyat (literature), lisaniyat (linguistics), insha (composition), makatib (letters), siyaq (manual of accounts), jughrafia (geography) and safarnama (travelogue). Most of the manuscripts belong to North Indian Sultanates of the medieval period including Mughal era and also to the Deccan Kingdoms of Bahmani, Adil Shahi and Qutb Shahi era. Some of the noted manuscripts of this category are Taj-ul-Maasir, Tarikh-i-Firozshahi, Ain-i-Akbari, Tuzuk-i-Jahangiri, Iqbalnama-i-Jahangiri, Badshah-nama, Shahjahan-nama, Gulshan-i-Ibrahimi, Kitab-i-Nauras, Hadiqat-us-Salatin, Maasir-i-Alamgiri, Muntakhab-ul-Lubab and Ahkam-i-Alamgiri.

Furthermore, Andhra Pradesh State Archives & Research Institute possesses in its custody a large quantum of one lakh fifty

relations with the rulers of the Deccan. The healthy relation between them resulted into the intellectual development, enlightenment and refinement of language. It is because of this status enjoyed by Persian that most of the old libraries in the country are full of manuscripts written in this language. Some of these Persian manuscripts have been edited and published. A few of them have been translated into English, Urdu and other Indian languages and are published. But there are a large number of manuscripts which are still waiting to see the light of the day, nor have they been used ever for the research work because of the lack of knowledge of Persian script which is no longer in use. If these rare manuscripts are taken up for study and can be utilized in a better way, more and more valuable information about our glorious past will come to fore and will throw light on various facets of past history, particularly of former Hyderabad State.

The Andhra Pradesh State Archives and Research Institute has enormous quantum of Persian and Urdu records and also good collection of Arabic manuscripts in the form of books. Out of six hundred and sixty eight (668) manuscripts preserved in the Archives, five hundred seventy (570) are in Persian. It is true that the manuscript-collection in the Archives is huge; however the

Introduction

The manuscripts, as we know, are old books written by hand. It is the primary method of recording ideas, facts, events and history for posterity. The manuscripts are the means through which we have the glimpses of past and bygone history. The meaningful words written in hand not only reveal the political conditions of a particular period but also reflect socio-economic, literary and cultural events of that period. This is the reason, the manuscripts are considered to be the primary source for research on historical events and other facts of a particular era. Later printed material took the place of manuscripts with the invention of art of printing and publishing.

In this context it would not be out of place to say a few words on the Persian language. Persian was the official court language of Hyderabad, Deccan, for centuries, apart from being the medium of education and the language of knowledge, literature and learning. Persian language was the Lingua-franca of the Deccan from 1200A.D. to 1884 A.D. The Persian scholars maintained good

repository of valuable information of various facets of our glorious past. Dr. Zareena Parveen, the Director of Andhra Pradesh State Archives and Research Institute and her team have done a commendable job to prepare the critical edition, to decipher the "Pukhta" script and to transcribe it into modern script.

I am sure, students and scholars who are interested in the history of the Deccan, will greatly benefit from this publication.

Dr. Sanghamitra Basu

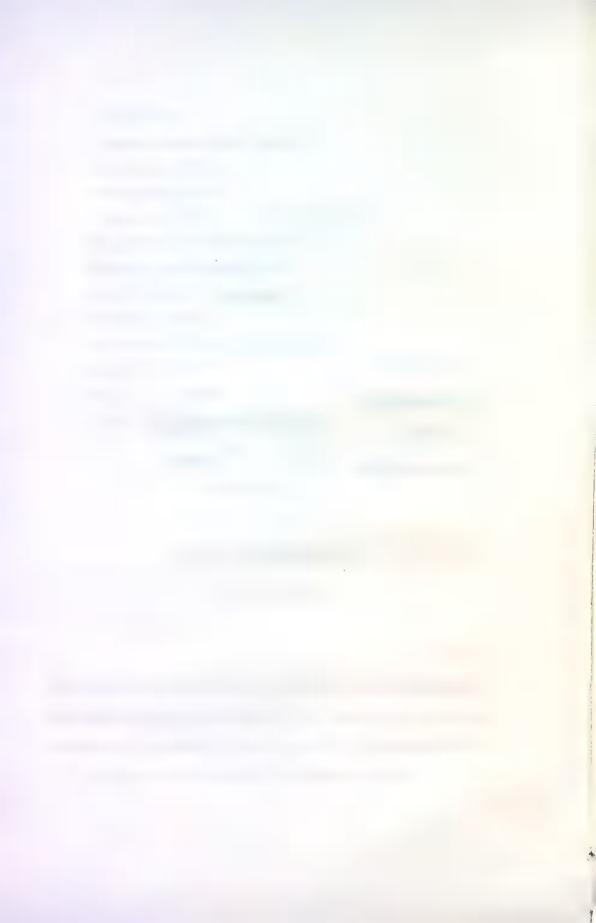
April, 2015

Coordinator, Research & Publication
National Mission for Manuscripts

Foreword

Maasir-i-Nizami is an important Persian manuscript documenting the history of the Deccan, the former Hyderabad State. This text of early modern period is written by Lala Mansaram. Mansaram, his father and his grandfather served three generations of Asaf Jah-I, starting from his grandfather Nizam-ul-Mulk Khwaja Abid Khan. Because of this close association between the two families, Mansaram'a memoirs of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I, as well as the history of the Deccan during that period is insightful and authentic. The manuscript bears the testimony of Asaf Jah's military genius, political acumen, administrative and economic policies and his liberal and secular mentality.

The manuscript of Maasir-i-Nizami is one of such manuscripts which are written in old Persian "Pukhta" script and of course in old Persian language. The lack of knowledge of the script makes them difficult to understand. But these manuscripts are the



Contents

1. Foreword	VII

2. Introduction IX

3. Index XLVII

4. Persian Text 5-184

Published by:

National Mission for Manuscripts

11-Mansingh Road,

New Delhi-110001.

Phone: 23383894

Fax: 23073387

E-mail: director.namami@nic.in

Website: www.namami.org

Co-published by:

Dilli Kitab Ghar

3961-Gali Khankhanan, Jama Masjid,

Delhi-110006.

Phone: 23252696

E-mail: dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 350

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-33-3

First Edition 2015

© 2015, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

Maasir-i-Nizami

by

Lala Mansa Ram

Editor

Zareena Parveen

Director, A.P. State Archives & Research Institute,

Hyderabad.



National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Prakashika Series

Number-21

General Editor

Kanwar Sameer Lather

Director,

Ministry of Culture

Govt. of India

Maasir-i-Nizami

Kangwar Saggett Lather

